

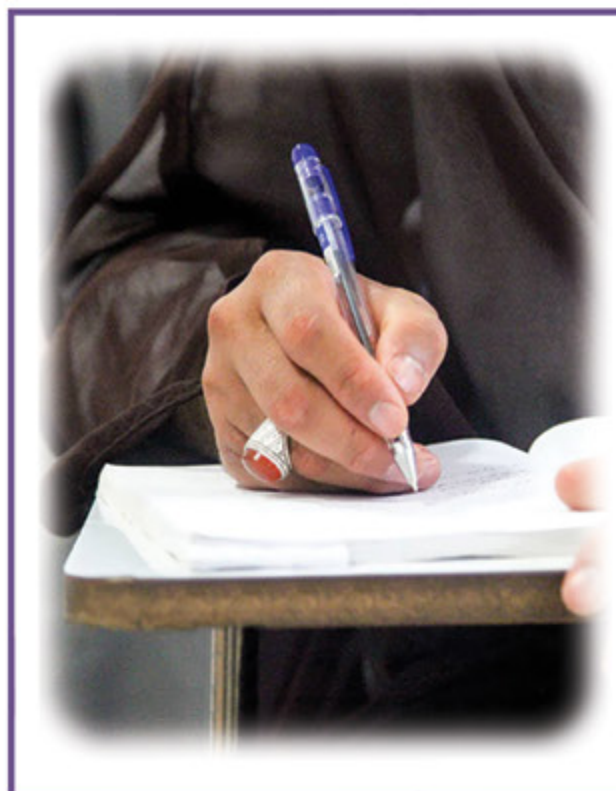
- مساله حمل در نظر صدر المتألهین (ره)
- تعلیم و تربیت در اسلام
- نقدی به رویکرد وهابیت
- ضرورت یادگیری فلسفه
- مقام و ارزش جهاد فی سبیل الله



اصحاب قلم

معاونت پژوهش حوزه علمیه مروی اجرا می کند:

طرح ساماندهی آثار و مقالات اصحاب قلم



بر اساس این طرح آثار طلاب و اساتید محترم حوزه های علمیه از سراسر کشور، در قالب مقالات کوتاه یا بلند علمی و یادداشت در قالب های (علمی - تحلیلی - خبری - گزارش و...) دریافت می شود و پس از ارزیابی علمی و ساختاری و تایید آن توسط هیات علمی، در صورت کسب امتیاز لازم، مبلغی تحت عنوان حق الزحمه به صاحبان اثر تعلق خواهد گرفت.

لازم به ذکر است شیوه نامه تدوین آثار در قالب مقاله و نیز در قالب یادداشت در سامانه اصحاب قلم حوزه علمیه مروی قرار دارد و با توجه به این که ارزیابی های علمی و ساختاری هراتر مطابق با همین شیوه نامه صورت خواهد پذیرفت؛ پژوهشگران لازم است آثار خود را با این شیوه نامه تطبیق دهند. همچنین مقالات و یادداشت های برگزیده پس از مدتی در سایت و یا مجله علمی فرهنگی حوزه علمیه مروی و یا در سایر قالب های هنری منتشر خواهد شد.

برای کسب اطلاعات بیشتر و همچنین اطلاع از نحوه ثبت مقالات در سامانه هوشمند اصحاب قلم، می توانید با آیدی زیر در پیام رسان های ایرانی مراجعه نمایید.

[@ashabeghalem](#)

طلاب محترمی که خواهان انتشار یادداشت و مقالات خود در نشریه پیام مروی هستند می توانند از طریق کانال پرسش و پژوهش در ایتا به آدرس [@Pajoheshgaranemarvi](#) مراجعه و مقالات خود را برای درج در نشریه ارسال نمایند.



مجله پیام مروی، مجله علمی فرهنگی اطلاع رسانی حوزه علمیه مروی - شماره پنجم / بهار ۹۹

مدیر هنری: محمد حسین همدانیان
طراح لوگو تایتپ: محمد حسن همدانیان
آدرس: خیابان ناصر خسرو، کوچه مروی، پلاک ۳۲، حوزه علمیه مروی
تلفن: ۰۲۱- ۳۳۹۱۹۱۱۵
کد پستی: ۱۱۱۶۸۱۹۷۶۱
ایمیل: pajuhesh.marvi@gmail.com
نشانی سایت: www.howzehmarvi.ir
کانال پرسش و پژوهش: @ Pajouheshgaranemarvi

صاحب امتیاز: حوزه علمیه مروی تهران
مدیر مسئول: حجت الاسلام مهدی عبداللهی
سر دبیر: حجت الاسلام محمد اسکندری
مسئول اجرایی: سید محمد مصطفی مرتضایی نژاد
اعضاء هیئت تحریریه: اساتید و حجج اسلام: احمد قاری،
رمضانعلی تیموری، رسول خسروی، امیرحسین منصوری
و طلاب محترم: محمد حسین اقتدارپور، علی امیرپور
حسین سوداگری، شهریار ربانی، امیرحسین ضیائیان
ناظر فنی: علی اسکندری
روابط عمومی: شهریار ربانی

تقریظ تولیت معظم مدرسه علمیه مروی؛
حضرت آیت الله تحریری دام عزه



بسم الله الرحمن الرحيم
ن و القلم و ما یسطرون

خداوند حکیم منان، نعمت‌های بی‌شماری را از مکمن غیب مطلقش تنزل و ظهور داده است که از جمله آن نعمت‌های بزرگ، ایجاد انسان است با دو دست خود که ظهور صفات جمال و جلال خویش است و او را با این مرتبه وجودی کرامت بخشیده و بر بیشتر آفریده‌هایش برتری داده و خلیفه خود و مسجود ملائکه گردانیده و در این رابطه، ظرفیت آگاهی از حقایق و کمالات وجودی خویش را به وی بخشیده تا بتواند به واسطه فطرت توحیدی و به‌کار بستن عقل در جهت درک خالص حقایق و با پیروی از راه مستقیم الهی به آن حقایق نائل شود. همچنین بر این انسان منت نهاده و نعمت بیان و تعلیم با قلم را به رخ او می‌کشد که: «خلق الانسان، علمه البیان»؛ «الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم یعلم».

ارتباط با قلم و کتابت، یکی از راه‌های شکوفایی عقل است که به واسطه آن بساط تعلیم و تعلم گسترده شده و انسان از طریق آن می‌تواند به آگاهی‌های جدید برسد و دیگران را نیز از آن بهره‌مند سازد. کمال حقیقی انسان آن است که از این نعمت‌های الهی بهره صحیح و کامل را برده و آن‌ها را در راه درک حقایق ظهور یافته از ذات اقدس الهی به‌کار بسته و از طریق بیان و بنان، آنها را از درونش استخراج کرده و ثبت نماید و به دیگران برساند تا در مسیر هدایت آنان به حق و حقیقت و دین الهی و اولیای او قرار گرفته و به اندازه خویش امام متقین محسوب شود.

از این جهت ما طالبان علم باید توجه دقیق داشته باشیم تا در دام اوهام و وسوس شیطانی قرار نگیریم و تنها همت را در فهمیدن و فهماندن و رساندن حقایق قرآن و سنت و معارف خالص نورانی اهل بیت عصمت علیهم‌السلام صرف کنیم و در این راستا همواره تضرع خالصانه به درگاه الهی و اولیائش داشته باشیم تا از خط صراط مستقیم ایشان لحظه‌ای جدا نگردیم.

اینجانب از تمامی عزیزانی که در جهت تثبیت و تکمیل مسئله پژوهش در معارف اسلامی تلاش کرده‌اند به ویژه از تلاش عزیزانی که موفق به تولید نخستین شماره از نشریه پیام مروی شده‌اند تشکر می‌کنم. امیدوارم در آینده شاهد برداشتن گام‌های موثرتر طلاب گرامی در تقویت و توسعه و نشر معارف اهل بیت علیهم‌السلام باشیم و انشاءالله سعی همه عزیزان مورد عنایات خاصه حضرت حق و اولیائش قرار گیرد.

محمدباقر تحریری
۹۷/۱۲/۲۶



سخن سردبیر

جهاد علمی خالصانه

به جامعیت در این اوصاف بدون زحمت و مشقت و خون دل خوردن حاصل نمی شود، ثانیاً اکتفا به برخی از این ویژگی‌ها و غفلت از برخی دیگر، رشد طالب علم را رشدی کاریکاتوری و ناهمگون ساخته و او را از رسیدن به اهداف کلی و اساسی در تحصیل علم و دانش و مهارت باز می‌دارد.

وجود موانع و مشکلات فراوان اقتصادی، خانوادگی، اجتماعی و حتی مشکلات جسمی و روحی در مسیر تحصیل علم و خدمت به جامعه علاوه بر این که غیر قابل انکار است وضعیتی پایان ناپذیر است که گریزی از مواجهه با آن نبوده و نیست، خداوند متعال در آیه چهارم سوره شریفه بلد در این مورد می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»؛ این عباس، سعید بن جبیر و دیگران در تفسیر این آیه چنین می‌گویند: «فرزند آدم در تعب و سختی و رنج؛ مصیبت‌های دنیا و سختی‌های آخرت را متحمل می‌شود، و همواره در این سختی و ناراحتی میماند تا از دنیا بیرون رود».^۱

بنابراین انسان برای موفقیت در تمام عرصه‌های زندگی از جمله تحصیل علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام و تبلیغ و نشر آن چاره‌ای جز صبر و بردباری در برابر مشکلات ندارد، در غیر این صورت باید خواری و ذلت جهالت را تا آخر عمر به جان بخرد، رسول خدا ﷺ در این مورد می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى ذَلِّ التَّعَلُّمِ سَاعَةً بَقِيَ فِي ذَلِّ الْجَهْلِ أَبَدًا»^۲ امیرالمؤمنین (ع) در مورد تحمل سختی‌های موجود در مسیر علم

بسم الله الرحمن الرحيم
جلال الدین محمد بلخی معروف به مولوی می‌گوید: روزی مردی به رسم مردان قوم خود برای ثبت نشان مردانگی و قدرتمندی و پهلوانی نزد دلاکی رفت تا تصویر شیری را بر بدنش خالکوبی کند، همین که استاد دلاک سوزن اول را بر بدن او زد، مرد ناله‌ای سر داد و پرسید: از کجای شیر شروع کرده‌ای؟ دلاک گفت: از یال شیر، مرد گفت: یال را رها کن، از جای دیگر شروع کن. دلاک برای بار دوم نیش سوزن را بر بدن مرد فرو کرد و باز ناله او بالا رفت که: ای استاد این بار قصد به تصویر کشیدن کجای شیر را داری؟ استاد دلاک گفت: دم شیر. مرد گفت: دم عضو ناچیزی است از آن بگذر و عضو دیگری را خالکوبی کن. همین که دلاک برای بار سوم نوک سوزن را بدن مرد زد، باز هم صدای او بلند شد که: اینجا دیگر کدام عضو شیر است؟ استاد خالکوب گفت: شکم شیر. و باز مرد گفت: از شکم بگذر و جای دیگر را نقش بزن. اما این بار استاد دلاک با خشم سوزن را بر زمین زد و گفت:

شیر بی یال و دم و اشکم که دید این چنین شیری خدا کی آفرید ای برادر صبر کن بردرد نیش تا رهی از نیش نفس گیر خویش کان گروهی که رهیدند از وجود چرخ و مهر و ماهشان آرد سجود هر که مُرد اندر تنِ او نفس گیر مرورا فرمان بُرد خورشید و ابر حال مابی شباهت به حال این به ظاهر پهلوان نخواهد بود اگر متوجه سختی‌های پیش رو نبوده و در صدد رفع موانع و تحمل دشواری‌های کسب علم و دانش نباشیم، بدیهی است که صدق عناوینی چون پزشک، مهندس، روان‌شناس، طلبه، روحانی و... نیازمند اجتماع اوصافی مانند علمیت، تخصص، مهارت، اخلاق حرفه‌ای و... در وجود انسان است و تحقق این مهم در گرو آن است که بپذیریم؛ اولاً رسیدن

آموزی می‌فرماید: «علم به دست نمی‌آید مگر با پنج شرط؛ اول: کثرت سؤال، دوم: کار و فعالیت فراوان، سوم: پاکیزگی اعمال، چهارم: خدمت به مردم، پنجم: یاری خداوند متعال».^۱

تحقق شرط اول یعنی «کثرت سؤال» منوط به تفکر و تعقل در زوایای مختلف علوم و تقویت روحیه کنجکاوی و پرسشگری است «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».^۲ شرط دوم یعنی «کار و فعالیت فراوان» نیز در گرو عزم و اراده جدی و برنامه‌ریزی مناسب و استفاده بهینه از تمام فرصت‌هاست.

و اما شرط سوم یعنی «پاکیزگی اعمال» محقق نمی‌شود مگر با دوری از گناهان و رعایت تقوا، خداوند متعال در این مورد می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُضْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»^۳ یعنی «ای مؤمنان؛ تقوای الهی را رعایت کنید و سخن درست و محکم بگویید تا اعمالتان اصلاح شده و گناهانتان بخشیده شود».

شرط چهارم برای ایجاد سهولت در تحصیل علم «خدمت به مردم جامعه» است، چرا که وقتی طالب علم حاصل زحمات خود را در اختیار افراد جامعه خویش قرار می‌دهد موجب رشد علمی و معرفتی آنان شده به تبع آن شرایط بهتری را برای تحصیل علم برای همگان فراهم می‌آورد که شامل خود او نیز می‌شود.

و اما شرط پنجم یعنی «یاری خداوند» شرطی است که بدون آن هیچ یک از شرایط پیشین محقق نخواهد شد از این روانسان باید تمام تلاش خود را برای جلب رضایت خدای متعال و تحصیل یاری او بکار گیرد و این امر مقدور نخواهد بود مگر با جهاد علمی خالصانه در راه خدا که خود در کتاب شریفش فرموده است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^۴ «و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند بانی‌کوکاران است».

۱. تحریر المواقف العددية، ص: ۳۹۴

۲. نحل: ۴۳، «آنچه را که نمیدانید از آگاهان بی‌رسید».

۳. احزاب: ۷۰ و ۷۱

۴. عنکبوت: ۶۹

مجله علمی فرهنگی اطلاع‌رسانی حوزه علمیه مروی
شماره پنجم . بهار ۱۳۹۹

پیام مروی



۳۲



۳۵



۵۶



۵۲



۲۰

- مقصد الهی و رضای الهی و بهشت پاداش مجاهدت در راه خدا ۸
- مقام و ارزش جهاد فی سبیل الله ۱۰
- مساله حمل در نظر صدر المتألهین علیه السلام ۱۴
- خرمشهرها در پیش است ۲۰
- بررسی «الآ» استثنائیه ۲۸
- تعلیم و تربیت در اسلام ۳۲
- نقدی به رویکرد وهابیت ۳۵
- بررسی اقوال موجود در بیان مقصود «روایت نية المومن خير من عمله» ۴۶
- شیر یا خط ۵۲
- ولی در آینه وصی ۵۶
- او مرد خدا بود ۵۸
- ضرورت یادگیری فلسفه (بخش دوم) ۶۲
- طنز کرونایی ۶۶
- شعر ۶۸
- معرفی کتاب ۷۳



مقصد الهی

اگر بخواهید به اسلام و ملت خودتان خدمت بکنید، اگر بخواهید خدمت شما دوام داشته باشد، اگر بخواهید خدمت شما پیش خدای تبارک و تعالی اجر داشته باشد، مقصد را مقصد الهی کنید؛ برای خدا قدم بردارید، مجاهده را برای خدا بکنید، پاسداری را برای خدا بکنید. شما زحمت خیلی می کشید، زحمت خیلی کشیدید، شما به اسلام حق دارید لکن جهاد کنید؛ جهاد نفس کنید. این شب زنده داری ها که الان مجاهدین ما دارند می کنند، در این دل‌های شب با خدای تبارک و تعالی مناجات کنید. از خدا بخواهید که شما را توفیق بدهد، توفیق شهادت بدهد، توفیق عزت بدهد. شهادت عزت شماست. شما نترسید از هیچ چیز. شما طبقه ملت، که حقیقت ملت شما هستید، واقعیت ملت عبارت از همین توده است، همین کارگر و صانع و بازاری و این صنف اداری و کشاورز، و اینها توده حقیقی ملت است، آنها که چپاول‌ها را کردند و رفتند، از ملت ما نیستند، شما از هیچ چیز نترسید که با قدرت ایمان بر همه مشکلات ان شاء الله غلبه خواهد شد.

صحیفه نور جلد ۶ صفحه ۳۱۱ و ۳۱۲

رضای الهی و بهشت پاداش مجاهدت در راه خدا

مجاهدتهای در راه خدا با این چیزها قابل مقابله و قابل جبران نیست. خدای متعال میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» (۱) آنچه در برابر مجاهدت در راه خدا وجود دارد و خدای متعال در مقابل تقدیم کردن و روی دست گرفتن جان و مال در راه خدا قرار داده، بهشت است، رضای خدا است. آن چیزهایی که در دست و بال ما است - چه تشکر زبانی مان، چه تشکر عملی مان، چه نشانمان، چه درجه‌ای که می‌دهیم - چیزهایی است که بر حسب محاسبات مادی دنیایی قابل ذکر است اما بر حسب محاسبات معنوی و الهی قابل ذکر نیست.

بیانات رهبر انقلاب در مراسم اعطای نشان به سردار سلیمانی (ره) ۱۳۹۷/۱۲/۱۹



در محضر استاد

حضرت آیت الله تحریری
تولیت حوزه علمیه مروی



مقام و ارزش جهاد فی سبیل الله^۱



مقام و ارزش جهاد فی سبیل الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطيبين طاهرين المعصومين واللعن الدائم على اعدائهم اجمعين
واژه جهاد به لحاظ منشأ لغوی از ریشه «جهد» به فتح و ضم جیم، به معنای تلاش و کوشش همراه با مشقت و بذل نهایت توان است.^۱

با دقت در نظام آفرینش به این حقیقت می‌رسیم که آفریننده حکیم این عالم موجودات را برای هدفی عالی آفریده و ابزار رسیدن به آن را نیز در وجودشان نهاده است به گونه‌ای که هر یک از آنها برای تداوم حیاتش و رسیدن به اموری که برای بقای خود لازم دارد و نیز دفع امور مضربه سلامت جسم و قلب و جاننش باید تلاش مناسب کند. اینگونه فعالیت جهاد گفته می‌شود که در تمام موجودات زنده به طور طبیعی یا غریزی یا فطری نهاده شده است.

انواع جهاد در اسلام:

از آنجا که تمامی موجودات این عالم در خدمت انسان‌اند و او در جهت حفظ و بقای خود و رسیدن به کمالات خویش از آنها استفاده می‌کند، معلوم می‌شود که انسان در بهره‌وری از سایر موجودات، هدفی بالاتر دارد، به ویژه با توجه به تجهیزاتی که او به آنها مجهز است؛ مانند عقل، اراده، تدبیر و نیز با عنایت به فطرت کمال طلبی که در وجود او نهاده شده است. بنابراین هدف از وجود او باید مناسب وجودش باشد و آن رسیدن به کمال مطلق الهی است که غایت خلقت همه موجودات است. و چون انسان دارای دو بعد مادی و روحی است و هریک از این دو بعد، در جهت بقا و رشد و کمال خود اقتضائات و موانعی دارد، از این جهت تلاش و جد و جهد انسان برای رسیدن به کمالات وجودی‌اش، ابعاد و انواع مختلفی پیدا می‌کند؛ جهاد در راه رسیدن به اقتضائات مادی او محدود به زندگی مادی او و مربوط به مقطع زمانی خاصی می‌باشد، لکن جهاد در مسیر شکوفایی ابعاد روحی او گسترده‌تر و نتایج آن والاتر است چندان‌که اگر بخواهد به نتایج حقیقی این جهاد برسد، باید بر جهاد در راه رسیدن به امور مادی‌اش حاکم شود. از این جهت باید به راه‌های تحقق این جهاد عظیم، آگاهی و سپس در به کار

۱. جوهری، الصحاح، ج ۲، ص ۴۶۰ راغب اصفهانی، مفردات، ص ۱۰۸، ماده جهد.

بستن آنها همت بگمارد تا با عنایت الهی به مقصود برسد و برای وصول به مقصود، لازم است به ارزش جهاد حقیقی و آثار و برکات آن توجه نمود تا نفس انسانی در این امر راغب شود.

انواع جهاد معنوی

بهترین منبع برای درک انواع جهاد معنوی پس از تحلیل ابعاد روحی انسان، کلام الهی و اولیای او می‌باشد و به نظر می‌رسد جامع‌ترین فرمایشات ائمه علیهم السلام در این خصوص، فرمایش امام صادق علیه السلام است؛ آن حضرت در پاسخ به کسی که سوال کرد آیا جهاد سنت و مستحب است یا واجب؟ فرمود: «جهاد چهار گونه است؛ دو جهاد واجب است و یک جهاد سنت است که جز با واجب اقامه نمی‌شود و یک جهاد، سنت است؛ اما یکی از دو جهاد واجب، جهاد انسان با نفس خویش است تا مرتکب معاصی الهی نشود و آن بزرگترین جهاد است و نیز مجاهده کافرانی که شما را احاطه کرده‌اند واجب است. و اما جهادی که سنت است و جز با واجب اقامه نمی‌شود، جهاد با دشمن می‌باشد که بر تمام امت واجب است که اگر آن را ترک کنند عذاب بر ایشان وارد می‌شود و آن جهاد، بر امام مستحب است که همراه با امت به سوی دشمن بیاید و جهاد کند و اما جهادی که (برای همگان) مستحب است، هر کار خیری است که شخص آن را برپا کند و در برپایی و تکمیل و زنده کردن آن کوشش کند (چه واجب باشد یا مستحب)، پس عمل و تلاش در آن از برترین اعمال است زیرا احیای سنت است»^۲.

این فرمایش حضرت، جهاد با اموال و جان‌ها و زبان‌ها را نیز شامل می‌شود^۳ و در اصطلاح قرآن هر چیزی که از دین الهی باشد، سبیل الله است، بنابراین حمایت از دین الهی یا احیای قوانین آن در هر شأنی از شئون زندگی به صورت فردی یا اجتماعی، جهاد فی سبیل الله محسوب می‌شود. البته بیشترین کاربرد لفظ جهاد در قرآن، جهاد با دشمنان خدا و دین الهی است، چرا که این جهاد سختی ظاهری دارد و تحمل رنج دوری از خانه و قطع تعلقات و فعالیت‌های مادی و تحمل درد و رنج جسمانی را دربردارد، از این جهت ارزش‌ها و ثواب‌هایی که برای جهاد بیان شده بیشتر به این نوع از جهاد نظر دارد، لکن کاربرد لفظ جهاد منحصر به این نوع نمی‌شود.

به این ترتیب مجاهده با دشمن درونی یعنی هواهای نفسانی و دشمنان خارجی یعنی کافران و معاندان دین الهی

۲. تحف العقول، ص ۲۴۷.

۳. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

و در رأس همه، آن دشمن خارجی که دیده نمی‌شود؛ یعنی شیطان، از مصادیق جهاد فی سبیل الله است. و ارزش این جهاد به آن است که برای خدا باشد که حفظ این نیت و عمق بخشی به آن، خود یکی از مصادیق مخفی جهاد فی سبیل الله است.

ارزش جهاد فی سبیل الله

خداوند متعال علاوه بر این که در آیات متعددی از قرآن، امر به جهاد فی سبیل الله کرده و کسانی را که در این مسیر اهمال می‌کنند، مذمت می‌کند، برای درک ارزش آن نیز فرمایشاتی دارد: «به راستی کسانی که ایمان آورده و هجرت و جهاد در راه خدا کردند ایشان امید به رحمت خداوند دارند و خدا غفور و رحیم است».^۱

«و کسانی که ایمان آورده و هجرت و جهاد در راه خدا کردند و کسانی که به پیامبر و مؤمنان پناه داده و ایشان را یاری کردند، ایشان مؤمنین حقیقی هستند».^۲

«منحصراً مؤمنان واقعی هستند که به خدا و رسول او ایمان آوردند و بعداً هیچ‌گاه شک و ریبی به دل راه ندادند و در راه خدا با مال و جان‌شان جهاد کردند. اینان به حقیقت راستگو هستند».^۳

ائمه علیهم‌السلام نیز در رابطه با ارزش جهاد با دشمنان دین الهی فرمایشات بسیاری دارند؛ از آن جمله، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

۱. بقره، آیه ۲۱۸.
۲. انفال، آیه ۷۴.
۳. حجرات، آیه ۱۵.

نداشته باشد، بر نوعی از نفاق مرده است».^۴
و نیز فرمود:

«به راستی صبر مسلمان در بعضی از جایگاه‌های جهاد در یک روز بهتر است از عبادت چهل سال».^۵
علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«جهاد دری است از درهای بهشت، که خداوند آن را به روی اولیاء خاصّ خود گشوده، جهاد جامه پرهیزگاری، زره استوار، و سپر مطمئن خداست. هر کس آن را از باب بی‌اعتنایی ترك کند خداوند بر او جامه ذلت بپوشاند، و غرق بلا نماید، و به ذلّت و خواری و پستی گرفتار آید، بردلش پرده‌های بی‌عقلی زده شود، و در برابر ضایع کردن جهاد حق از او گرفته شود، و محکوم به ذلت و خواری، و محروم از انصاف گردد».^۶

و نیز فرمود:

«جهاد، شریف‌ترین اعمال، پس از قبول اسلام است. جهاد، موجب پایداری و قوام دین است، مزد آن، بزرگی و عزت و سربلندی و بازگشتی است که در آن خوبی‌ها نهفته است و بعد از شهادت، بشارت به بهشت و روزی خوردن نزد خدا و نایل شدن به کرامت در فردای قیامت است».^۷

پاداش جهاد در راه خدا

برای مجاهدان در راه خدا پاداش‌های گوناگون دنیایی و آخرتی از جانب خداوند و اولیائش بیان شده است؛ از جمله،

۴. صحیح مسلم جلد ۳ صفحه ۱۵۱۷ روایت ۱۹۱۰
۵. مستدرک الوسائل جلد ۱۱ صفحه ۲۱ روایت ۱۲۳۲۴.
۶. نهج البلاغه خطبه ۲۷
۷. نورالقلین جلد ۱ صفحه ۸ روایت ۴۲۹

مغفرت و رزق کریم^۱. البته حقیقت این رزق را ما نمی‌فهمیم لکن به‌طور اجمال، مقصود از رزق کریم، آن کمالات معنوی است که دیگران از آن محروم‌اند، و نیز می‌فرماید: بزرگترین اجر را نزد خداوند داشته و ایشان رستگاران واقعی‌اند.^۲

بهره‌مندی از بزرگ‌ترین اجر نزد خدا و رستگاری واقعی نیز کرامت ویژه‌ای است که خداوند برای مجاهدان در راه خودش در نظر گرفته است، چنان که در آیه دیگری می‌فرماید: «و آنهایند که همه خیرات مخصوص ایشان است و هم آنان سعادت‌مندان عالم‌اند. خدا برای آنها باغهایی که به زیر درختانش نهرها جاری است مهیا فرموده که در آن تا ابد متنعم باشند و این به حقیقت رستگاری بزرگ است».^۳

علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«مجاهدان، درهای آسمان برایشان باز می‌شود».^۴

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

«مرزداری و جهاد در راه خدا بهتر است از دنیا و آنچه در آن است».^۵

و نیز فرمود:

«هر عملی از صاحبش قطع می‌شود وقتی که می‌میرد، جز مرزدار و مجاهد در راه خدا. زیرا عمل او رشد می‌کند و رزقش تا قیامت به او می‌رسد».^۶

این بیانات گوشه‌ای از پاداش‌هایی است که خداوند به مجاهد فی سبیل الله عنایت می‌فرماید که شرط اساسی آن مطابق با آنچه در بعضی آیات آمده، شک نکردن در حقانیت راه^۷ و مسیر خود و استقامت ورزیدن بر این دیدگاه است اعتقاداً و عملاً^۸. و این صبر و استقامت، خودش نوعی مجاهده با نفس بوده که اگر درستی عقیده‌اش را پس از جدا شدن از جهاد ظاهری با دشمنان دین ادامه دهد، حتماً عنایات الهی شامل حال او می‌شود و دیگران را نیز دستگیری خواهد کرد، چنان‌که سفارش‌های بسیاری نسبت به تجهیز مجاهدان و خانواده‌هایشان شده است. همه این سفارش‌ها به جهت پاسداری از دین و اولیای الهی است که دین خدا به وسیله جهاد فردی و اجتماعی حاکمیت پیدا کند و انسان‌ها در مسیر حق و کمال واقعی قرار گیرند. این حقیقت یعنی صبر و استقامت بر عقیده و جهاد در راه آن، در قیامت به صورت بهشت و مواهب و مراتب بهشتی جلوه‌گر می‌شود.

البته جهاد مراتب بالاتری دارد که در آیات و روایات با تعبیری مانند «جهاد فی الله» و «جاهدوا فی الله حق جهاده» به آن پرداخته شده و تفصیل آن خارج از موضوع این مقاله است. خداوند به حق محمد و آل او علیهم‌السلام همه ما را از مجاهدان در راه خویش و برای خودش تا آخر عمر قرار داده و با مجاهدان حقیقی یعنی محمد و آل او علیهم‌السلام محشور فرماید.

محمد باقر تحریری
خرداد ۱۳۹۹ ه. ش

۷. حجرات آیه ۱۵
۸. نحل آیه ۱۱۰

مساله «حمل» در نظر صدرالمتألهين

رحمة الله عليه

حجت الاسلام محمد هادی قنبری

چکیده

ارتباط مسأله‌ی حمل با علم تصدیقی انسان به خارج، در فلسفه دارای مقام ویژه‌ای است و از امهات مسائل فلسفی در حوزه‌ی فلسفه‌ی اسلامی به شمار می‌آید. حقیقت حمل و چگونگی آن، همواره از مسائل مورد بحث فلاسفه بوده است. فلاسفه‌ی اسلامی علی‌الخصوص جناب صدرالمتألهین، این بحث را به صورت مفصل در کتب خویش تنقیح نموده و به چند و چون آن پرداخته‌اند. قوت مباحث جناب ملاصدرا و پیشتازی ایشان در تفصیل مطلب به قدری است که شائبه‌ی ابداع اقسام حمل توسط ایشان را در میان فلاسفه‌ی متأخر پدید آورده است. نوشتار حاضر ضمن بیان نظر جناب صدرا و دیگر بزرگان، معنای حمل و انواع آن و ارجاعات آنها را با محوریت آثار صدرالمتألهین، در حد وسع تبیین نموده است.

کلیدواژه: حمل، حمل ذاتی اولی، حمل شایع صناعی، ملاصدرا.



مقدمه

«حمل» از معقولات ثانیه‌ی منطقی است و درباره‌ی حقیقت و چگونگی تحقق آن در فلسفه بحث می‌شود. برای روشن شدن ماهیت حمل، لازم است مقدمتاً به دو نکته در باب وجود و وحدت اشاره شود. یکی از تقسیمات وجود در فلسفه، تقسیم آن به واحد و کثیر است. همچنین، یکی از تقسیمات وحدت در فلسفه، تقسیم آن به وحدت محضه (که از آن به هویت تعبیر می‌شود) و وحدت بر کثیر (که آن را هوهویت گویند) است. در منطق به این هوهویت، «حمل» اطلاق می‌شود که «هو» اول در آن، ناظر بر موضوع و «هو» دوم، ناظر بر محمول است و «هوهو» ناظر بر وحدتی است که در متن کثرت حضور دارد که همان حمل است؛ به بیان دیگر از حمل تعبیر به «این همانی» در هستی می‌شود، زیرا به وسیله‌ی آن می‌توان رابطه‌ی بین اشیاء را تشخیص داد، تا جایی که چنانچه حمل در واقعیت هستی تحقق‌ی نداشته باشد، ممکن نیست میان ماهیات متکثر، اتحاد و یا حتی مقایسه برقرار شود؛ از این رو، ارتباط مسأله‌ی حمل با علم تصدیقی انسان به خارج، در فلسفه دارای مقام ویژه‌ای است و از امهات مسائل فلسفی در حوزه‌ی فلسفه‌ی اسلامی به شمار می‌آید. (برگرفته از: رساله‌ی حمليه؛ آقاعلی مدرس زنوزی؛ ص ۳۵-۳۶).

از آنجا که تصور یک مفهوم کلی به معنی تحقق مطابق آن نیست، واقع‌نمایی تصور در صورتی به فعلیت تبدیل می‌شود که به صورت قضیه و تصدیق درآید و مشتمل بر حکم و نمایانگر اعتقاد به معنای آن باشد. این امر، محقق نخواهد شد مگر آنکه حمل رخ دهد؛ به عبارت دیگر، تشکیل قضیه و قیاس و تفاهم انسانی، به وسیله‌ی حمل امکان پذیر است. اصولی از قبیل «هوهویت»، «وحدت و اتحاد»، «اصل عدم تناقض» و «اصل ارتفاع نقیضین»؛ اصولی بنیادی هستند که اساس تفکرات و علوم انسانی را تشکیل می‌دهند و روشن است که تحقق هیچ یک از این‌ها بدون حمل، ممکن نخواهد بود. فراتر از علوم انسانی، علوم حضوری بسیط که هیچ گونه ترکیب و تعددی راه ندارد، هنگامی که در ذهن یعنی یکی از جایگاه‌های تحقق علم حصولی، منعکس می‌گردند، به صورت قضیه نمایان می‌شوند؛ در واقع یکی مفهوم ماهوی و دیگری مفهوم هستی باهم ترکیب شده و ترکیب آنها به صورت قضیه حمليه‌ی بسیطه از واقعیات خارجی حکایت می‌شود.

در علم منطق تقسیمات متعددی برای حمل ذکر شده، که مهم‌ترین آنها به لحاظ کاربرد در فلسفه و نیز علوم دیگر؛ تقسیم حمل به "اولی ذاتی" و شایع صناعی است. ثمره‌ی تتبع نگارنده در تراث منطقی این بوده که تقسیم مذکور، از ابتکارات منطقیون مسلمان است.

در نوشتار حاضر، ابتدا به ذکر حقیقت حمل و سپس تعریف حمل اولی ذاتی و شایع صناعی و احکام مربوط به آنها پرداخته و اهتمام

بلیغ دارم که مطالب مطروحه، حتی‌المقدور مستند به آراء جناب صدرالمتألهین شیرازی باشد.

حقیقت حمل

جناب آخوند ملاصدرا در شواهدالربوبیه در بیان حقیقت حمل با مبنای اصالت وجود، چنین می‌نویسد: «هوهویت در باب قضایا، چیزی جز حمل نیست. هوهویت از عوارض و متعلقات وحدت و اتحاد است و وحدت هم از عوارض ذاتی وجود؛ زیرا که وحدت، مساوق با وجود است». (شواهدالربوبیه، مشهد، ۱۳۸۴، اشراف ۲). وی در جای دیگر بیان می‌دارد: «هوهویت عبارت است از اتحاد وجودی بین دو شیء که وجوهی از وجوه متغایر هستند، اعم از اینکه در وجود خارجی متحد باشند یا در وجود ذهنی». (اسفار اربعه، ج ۲، ص ۹۳-۹۴)

مدرس زنوزی که از حکمای پیرو مکتب آخوند است، بیان روان‌تری در این باره دارد که طرح آن برای فهم دقیق‌تر کلام آخوند، خالی از لطف نیست. وی معتقد است: «مفاهیم از آن جهت که مغایر یا یکدیگر هستند، هیچ گونه وحدتی بین آنها دیده نمی‌شود و حمل در حقیقت ملاک وحدت و یگانگی بین مفاهیمی است که حد و مرزی بین خود دارند». (رساله حمليه ص ۳۵)

بر اساس تعریفی که از حقیقت حمل بیان شد، می‌توان گفت: تحقق حمل، مشروط به دو شرط است: یکی وحدت و دیگری تغایر؛ صدرالمتألهین در مشاعر، صحت حمل را از جهتی مبتنی بر وحدت و از جهت دیگر مبتنی بر تغایر می‌داند و می‌نویسد: «إِنَّ صَحَّةَ الْحَمْلِ مَبْنَاءٌ عَلَى وَحْدَةٍ مَا وَ مُغَايَرَةٍ مَا» (مشاعر، مشعر ۳). در اصل شرط وحدت اختلاف نظری نیست، زیرا قوام حمل، به همان اتحاد است؛ اما در اصل شرط تغایر، اختلاف نظر وجود دارد. به این بیان که برخی وحدت را صرفاً شرط حمل دانسته و تغایر را شرط افاده‌ی حمل می‌دانند و معتقدند حمل، در صورتی معرفت جدیدی می‌دهد و بر معلومات مخاطب می‌افزاید که بین موضوع و محمول، تغایر باشد.

نتیجه‌ی سخن ایشان این است که قضیه‌ی «انسان انسان است» که به عنوان حمل اولی ذاتی، نمایانگر بهترین نوع وحدت است، نه تنها چیزی بر شناخت تصویری خود شخص نمی‌افزاید، بلکه برای دیگران نیز معرفت جدیدی حاصل نمی‌کند. (رساله حمليه ص ۱۲).

آخوند ملاصدرا در لمعات المشرقیة، تغایر را شرط حمل ندانسته و می‌نویسد: «الحمل إما ذاتیُّ أَوْ عَرَضیُّ متعارفٌ والذَّاتُ ما یَکُونُ الموضوعُ عینَ المحمولِ ذاتاً و عنواناً» (ص ۷) در جای دیگری از همین کتاب می‌نویسد: «اگر موضوع و محمول به اجمال و تفصیل تفاوت داشته باشند، حمل مفید است و اگر تفاوتی بین آنها نباشد، مفید نیست» (ص ۴۹).

تقسیمات حمل: حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی

مفاد حمل اولی ذاتی عبارت است از آن که موضوع، همان محمول است و چون چیزی می‌تواند عین یک مفهوم باشد که خود از سنخ مفهوم باشد، پس در قضیه‌ی به حمل اولی در ناحیه موضوع، همیشه مفهوم آن مورد توجه است و مفاد آن این است که مفهوم موضوع همان مفهوم محمول است و "این همانی" و اتحاد بین دو مفهوم برقرار است. ملاصدرا در «التنقیح فی المنطق» چنین می‌نویسد: «و الحمل إما ذاتی اولیّ أو...» (ص ۷). البته موضوع و محمول در وجود نیز با یکدیگر اتحاد دارند.

مفاد حمل شایع صناعی عبارت است از اتحاد موضوع و محمول در مصداق، گرچه در مفهوم تفاوت و تغایر داشته باشند؛ به عبارت دیگر موضوع در حمل شایع، مصداق مفهوم محمول است و در ناحیه‌ی موضوع هیچ شرطی وجود ندارد.

ملاصدرا در بخش وجود ذهنی اسفار می‌گوید: «إِعْلَمَ أَنَّ حَمْلَ شَیْءٍ عَلَى شَیْءٍ وَ اتِّحَادَهُ مَعَهُ یَتَصَوَّرُ عَلَى وَجْهَیْنِ: أَحَدُهُمَا الشَّایِعُ الصَّنَاعِی الْمُسَمَّی بِالْحَمْلِ الْمُتَعَارَفِ وَ هُوَ عِبَارَةٌ عَنْ مَجْرَدِ اتِّحَادِ الْمَوْضُوعِ وَ الْمَحْمُولِ وَ جُوداً وَ یَرْجِعُ إِلَى كَوْنِ الْمَوْضُوعِ مِنْ أَفْرَادِ مَفْهُومِ الْمَحْمُولِ سِوَاءِ كَانِ الْحُكْمُ عَلَى نَفْسِ الْمَوْضُوعِ كَمَا فِی الْقَضِیَةِ الطَّبِیْعِیَّةِ أَوْ عَلَى أَفْرَادِهِ كَمَا فِی الْقَضَايَا الْمُتَعَارَفَةِ مِنْ الْمَحْصُورَاتِ أَوْ غَیْرِهَا؛ وَ سِوَاءِ كَانِ الْمَحْكُومُ بِهِ ذَاتِیاً لِلْمَحْكُومِ عَلَیْهِ وَ یَقَالُ لَهُ الْحَمْلُ بِالذَّاتِ، أَوْ عَرْضِیاً لَهُ وَ یَقَالُ لَهُ الْحَمْلُ بِالْعَرْضِ وَ الْجَمِیعِ یُسَمَّی حَمَلاً عَرْضِیاً وَ ثَانِیْهَا» (اسفار اربعه، ج ۱، ص ۳۴۴) یعنی حمل شایع صناعی موسوم به حمل متعارف، عبارت است از مجرد اتحاد موضوع و محمول در وجود و حقیقت آن این است که موضوع از افراد محمول باشد، خواه این مصداق در ذهن تحقق داشته باشد، یا در خارج؛ به عبارت دیگر گاهی موضوع، مفهومی بیش نیست و عیناً همان مفهوم از افراد حقیقی محمول است، در این مورد مصداق ذهنی فرد مورد مصداق خارجی، به عنوان فردی که معقول اول در قضایای محصوره و مهمله و شخصیه است نمود پیدا می‌کند. همچنین در حمل شایع صناعی گاهی محکومٌ به، ذاتی محکوم علیه است و آن را حمل شایع بالذات می‌نامیم و گاهی دیگر محکومٌ علیه عرضی محکومٌ علیه است و آن موسوم است به حمل شایع بالعرض؛ تمامی اقسام مذکور برای حمل شایع، به حمل عرضی مشهور هستند.

بهترین تعریف در بین تعاریف ارائه شده از حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی توسط بزرگان اسلامی، تعریف میرداماد در الافق المبین است و فلاسفه پس از او، از بیان وی بهره برده‌اند. میرداماد در این تعریف بیان می‌دارد: «إِذَا أَنْ یَعْنَى بِهَ أَنَّ الْمَحْمُولَ هُوَ بَعِیْنُهُ نَفْسَ الْمَوْضُوعِ بَعْدَ أَنْ یُلْحَظَ التَّغَايِرُ الْإِعْتِبَارِی أَوْ هُوَ بَعِیْنُهُ عُنْوَانُ حَقِیقَتِهِ، لِأَنْ یُقْتَصَرُ عَلَى مَجْرَدِ الْإِتِّحَادِ فِی الْوُجُودِ وَ یُسَمَّی الْحَمْلَ الْأَوَّلِی الذَّاتِی لِكَوْنِهِ أَوَّلِی الصَّدَقِ أَوِ الْكَذِبِ غَیْرِ مَعْنَى بِه، إِلَّا

أَنَّ هَذَا الْمَفْهُومَ هُوَ نَفْسُ ذَاتِهِ وَ عُنْوَانُ حَقِیقَتِهِ وَإِذَا أَنْ یَعْنَى بِه، مَجْرَدُ اتِّحَادِ الْمَوْضُوعِ وَ الْمَحْمُولِ ذَاتاً وَ جُوداً، وَ یَرْجِعُ إِلَى كَوْنِ الْمَوْضُوعِ مِنْ أَفْرَادِ الْعَرْضِی الْمُتَعَارَفِ، لِشِیْوعِهِ بِحَسَبِ التَّعَارَفِ الصَّنَاعِی». (الافق المبین در مصنفات میرداماد، به اهتمام عبدالله زنوزی، ج ۲، ص ۲۶-۲۷).

پیشینه‌ی بحث از انواع حمل

برخی صدرالمتألهین را نخستین کسی دانسته‌اند که به تفاوت میان حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی پی برده و آن را بیان کرده و از نتایج آن بهره برده است، بلکه حتی جعل این دو اصطلاح را نیز منحصر در وی می‌دانند؛ لکن بررسی آثار منطق‌یون مسلمان بیانگران است که دیگران نیز به این دو اصطلاح توجه داشته و از آنها استفاده کرده‌اند. (میرباقری مرتضی، بررسی مساله‌ی حمل در فلسفه‌ی اسلامی، پژوهشنامه متین، تابستان و پاییز ۱۳۸۰، ص ۱۷۰)

ریشه‌ی اساسی توجه به این تفکیک، در تفکیک میان وجود ذهنی و خارجی است، که معمولاً ابن سینا را مبتکر آن می‌دانند و خود شیخ‌الرئیس نیز در تفکیک بین این دو حمل، برخی از همان بهره‌ها را که حکمای پس از او برده‌اند، داشته است.

به عنوان گواهی بر این ادعا که تمایز حملین از ابداعات صدرای نیست، ذیلاً به عبارات بعضی از متقدمین وی اشاره می‌شود: ابن سینا در منطق اشارات می‌نویسد: «وقد تكون من المحمولات الذاتية و...» (منطق اشارات نهج ۱ فصل ۱۰). و یا می‌نویسد: «المحمولات بعضها اول و بعضها غیراول ...» (همان). هرچند اصطلاح حمل اولی ذاتی با همین عنوان در آثار منطقی شیخ‌الرئیس به کار برده نشده است، اما وی، هم درباره‌ی محمولاتی که برای موضوع ذاتی هستند و هم آنها که برای موضوع اولی هستند، به صورت مستوفای بحث و بررسی کرده است. ابن سینا همچنین صراحتاً به حمل های غیرذاتی و غیراولی اشاره کرده و می‌گوید: «قد تكون من المحمولات... و عرضیه لازمه و عرضیه مفارقة» (همان).

در آثار محقق دوانی (متوفی ۹۱۸ق) نیز این دو اصطلاح به کار رفته است. وی در این زمینه بیان می‌دارد:

«قد تحقّق أَنَّ الجزئی هُوَ الموجود أصالة و الأمور الكلّیة منتزعة عنها و إذا ثبت هذا، فالحكم باتحاد الأمور الكلّیة مع الجزئی یكون صحيحاً، دون العكس ... و آورد بعضهم علی قول امتناع حمل الجزئی بصحّة قولنا بعض الإنسان زید ... و ألحق فی الجواب أَنَّ المحكوم علیه فی هذا القول لیس أمراً كلياً ... فیکون المحمول عین الموضوع ... فإن قلت یکون هذا الحمل كحمل "زیدْزید" مع أنّه فرق بینه و بین حمل بعض الإنسان زید فان الاول اولی والثانی متعارف. قلت: هذا فی ظاهر اللفظ و فی الحقیقه لیس هُوَ حملاً اولیا ...».

وی در ادامه افزوده است:

أقول: انّ تعریف الحمل اتحاد المتعارفین فی نحوٍ من التّعقل بحسب نحو آخر من الوجود و هو علی قسمین: أحدهما حمل اولی و الثانی حمل متعارف. (جلال الدین الدوانی، حاشیه المحقق الدوانی علی حاشیه الشریف الرجانی علی شرح القطب فی شروح الشمسیه، ج ۲، ص ۲۷۲).

در آثار میرداماد نیز تفکیک بین این دو حمل با تصریح "الحمل الاولی الذاتی" و "الحمل العرضی المتعارف الصناعی" به کار رفته است. (الافق المبین در مصنفات میرداماد، به اهتمام عبدالله نوری، ج ۲، ص ۲۶-۲۷).

شایان ذکر است گرچه همان‌گونه که بیان شد، در آثار فلاسفه پیش از آخوند ملاصدرا، این دو حمل موجود بوده و مورد استفاده‌ی حکما قرار گرفته، لکن کثرت استعمال تمایز حملین (با توجه به گوناگونی اسامی این دو حمل) و نیز تعدد ارجاعات وی به هر عنوان، این شبهه را به ذهن تداعی می‌کند که وی مبتکر تمایز حملین است.

عناوین حمل اولی ذاتی در آثار صدرایین‌گونه است: «حمل ذاتی - حمل اولی ذاتی - حمل ذاتی اولی - حمل ذاتی و اولی - حمل اولی غیرمتعارف»^۱. گوناگونی و تعدد اسامی حمل اولی و شایع در

۱. ارجاعات هریک عبارتند از:

حمل اولی: اسفار اربعه، ج ۱، ص ۲۹۲ و ۲۸۹ و ۲۱۲ و ۳۰۶ و ۳۴۶؛ ج ۲، ص ۳۵۱ و ۴۹۷؛ ج ۴، ص ۲۴۸ و ۲۵۱؛ ج ۸، ص ۲۳۳؛ الشواهد، ص ۳۰ و مفاتیح الغیب ص ۱۱۱ و الحاشیه علی الهیات الشفا، ص ۲۱۲ و المشاعر ص ۱۰ و تفسیرالقرآن، ج ۱، ص ۳۱۵. حمل ذاتی: اسفار اربعه، ج ۱، ص ۲۹۴؛ ج ۲، ص ۳۲۴. حمل اولی ذاتی: اسفار اربعه، ج ۲، ص ۱۰۹ و ج ۳، ص ۳۵۱. حمل ذاتی اولی: اسفار اربعه، ج ۱، ص ۱۴۶ و ۲۹۲ و ۳۴۵ و ج ۲، ص ۳۳۵ و ج ۳، ص ۳۲۵.

حمل ذاتی و اولی: الحاشیه علی الهیات شفا ص ۱۳۱. حمل متعارف شایع صناعی: "اسفار اربعه، ج ۶، ص ۲۸۸".

حمل اولی غیرمتعارف: اسفار اربعه ج ۳، ص ۳۵۱. عناوین حمل شایع صناعی نزد ملاصدرا:

«حمل شایع - حمل عرضی - حمل متعارف - صدق متعارف - حمل شایع صناعی - حمل صناعی شایع - حمل عرضی متعارف - حمل شایع متعارف - حمل شایع عرضی - حمل متعارف شایع - حمل عرضی صناعی - حمل متعارف صناعی - حمل شایع عرفی - حمل متعارف شایع صناعی»

ارجاعات هریک عبارتند از:

حمل شایع: "اسفار اربعه، ج ۱، ص ۲۹۶، ۳۰۹، ۳۴۶، ج ۴، ص ۲۵۲ و ج ۷، ص ۲۰۰؛ الشواهد، ص ۳۰؛ الحاشیه علی الهیات الشفا ص ۱۸۸. حمل عرضی: "اسفار اربعه، ج ۱، ص ۲۹۳؛ مفاتیح الغیب، ص ۱۱؛ شرح اصول الکافی، ج ۳، ص ۴۲. حمل متعارف: "اسفار اربعه، ج ۱، ص ۲۹۲، ۲۹۴ و ۳۰۶. صدق متعارف: "اسفار اربعه، ج ۴، ص ۱۹۹. حمل شایع صناعی: "اسفار اربعه، ج ۱، ص ۱۴۶ و ۲۹۲ و ۳۱۳. حمل صناعی شایع: "اسفار اربعه، ج ۱، ص ۱۸۸. حمل عرضی متعارف: "اسفار اربعه، ج ۴، ص ۲۴۴؛ والشواهد ص ۲۸. حمل شایع متعارف: "اسفار اربعه، ج ۶، ص ۸۸. حمل شایع عرضی: "اسفار اربعه، ج ۱، ص ۲۹۳. حمل متعارف شایع: "الحاشیه علی الهیات شفا، ص ۸۵ و ۱۲۸. حمل عرضی صناعی: "اسفار اربعه، ج ۱، ص ۳۴۵. حمل متعارف صناعی: "اسفار اربعه، ج ۷، ص ۳۲۴. حمل شایع عرفی: "اسفار اربعه، ج ۱، ص ۳۴۶، ۳۴۷.

آثار ملاصدرا نسبت به میرداماد و در آثار میرداماد نسبت به محقق دوانی به خوبی روند رو به رشد بهره‌گیری از تمایز حملین را نمایان می‌سازد. همچنین استفاده‌ی صدرا از اسامی‌ای که نزد دوانی و میرداماد مطرح بوده، نشان از اشراق وی بر آثار آنها دارد.

وجه تسمیه

صدرالمتألهین شیرازی در اسفار اربعه، در وجه نام گذاری حمل اولی ذاتی چنین می‌نویسد: «و یسمى حملاً ذاتياً أولیاً إما ذاتياً لکونه لایجری و لایصدق إلا فی الذاتیات و إما أولیاً لکونه أَوَّلِی الصدق أَوِ الْكَذِبِ». (ج ۱، ص ۲۹۳). بنابراین این نوع از حمل را از این جهت "ذاتی" می‌نامند که محمول، جزء ذات و ماهیت موضوع و یا عین موضوع است و ذاتی باب ایساغوجی نام دارد؛ و از این جهت "اولی" نامیده‌اند که ثبوت هر چیزی برای خود یا ثبوت اجزای هر چیزی برای خودش بر ثبوت هر چیز دیگری برایش مقدم است.

در وجه تسمیه حمل شایع تا آنجا که نگارنده تتبع نموده، در آثار صدرای چیزی یافت نمی‌شود، لکن به استناد آثار منطق‌یون دیگری چون مدرّس زنوزی میتوان چنین گفت: منظور از حمل شایع آن است که این نوع حمل رایج در صناعات و علوم است؛ برخلاف حمل اولی ذاتی که حملی نامتعارف است و کاربردی در قضایای علوم ندارد. از این رو گفته‌اند حمل شایع صناعی حمل رایج و شایع است، زیرا تنها این حمل است که نزد اهل برهان و صاحبان علم، اعتبار داشته و مورد نیاز آنها است و برای کاربرد آن در علم زیاد انگیزه‌ی فراوانی وجود دارد؛ اما حمل اولی چون تنها حمل مفهوم شیء بر خود است، امری بدیهی است که نزد اهل فن فایده‌ای بر آن مترتب نیست. (آقا علی مدرّس زنوزی، رساله حملیه، شرکت انتشارات علمی وفرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۳ش).

معانی مختلف «اولی»

مدرّس زنوزی نسبت به دیدگاه صدرالمتألهین در معنای «اولی» معتقد است: با بررسی آثار ملاصدرا در می‌یابیم که منظور ایشان از حمل اولی این است که تصور موضوع و محمول برای اذعان به نسبت کافی است و حمل در این قضایا، در واقع از باب حمل شیء بر خودش است، که یک امر بدیهی است (رساله حملیه، ص ۱۰). معانی دیگری برای «اولی» در آثار منطق‌یون مسلمان پیش از ملاصدرا وجود دارد که نسبت به معنای ذکر شده از ملاصدرا صرفاً اشتراک لفظی دارند. به عنوان نمونه شیخ‌الرئیس در منطق المشرقیین در بحث «فی ترکیب احوال المحمولات بعضها مع بعض» برای «أَوَّل» سه معنا قائل شده و بیان می‌دارد: «و قد یستعمل لفظ "الأوّل" فی هذا الموضوع علی معانٍ ثلاثٍ: فیقال "الأوّل" و یعنی

به الشیء فی کونه محمولاً علی الشیء بنفسه و "الأول" فی العقل مثل حملنا اعظم من الجزء، علی الكلّ. و يقال "الأول" و یعنی به القیاس الی محمولتان یحمل علی الشیء بغلبة المحمول الذی یقال له "الأول" مثل کون الانسان أوّلاً من شأنه أن یتعجّب، ثم یبعد ذلک کونه من شأنه أن یضحک و یقال "الأول" و یعنی به الشیء الذی لیس یحمل علی الشیء بتوسط شیءٍ أعمّ منه یکون من حقّه أن یکون محمولاً علی ذلک الأعمّ ثمّ و لا نجد محمولاً أوّلاً علی هذه الصفة إلاّ الجنس و الفصل و الخاصة و...» (ص ۲۵-۲۶).

معانی مختلف «ذاتی»

کلمه «ذاتی» در علم منطق دو معنا دارد؛ یک معنای آن ذاتی در باب کلیات خمس و دیگری ذاتی باب برهان است. مراد از ذاتی در باب کلیات خمس، همان مفهوم کلی است که قوام ماهیت به آن است و بیرون از معنای ماهیت نیست که خود بر سه قسم است؛

۱. نوع که عین ماهیت است.
۲. جنس که جزء ماهیت افراد و تمام مشترک است.
۳. فصل که جزء ماهیت افراد است؛ که یا هرگز مشترک نیست و به نوع خاصی تعلق دارد و یا بعض مشترک است.

(ابن سینا، منطق المشرقیین، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ص ۱۸).

معنای دیگر، ذاتی باب برهان و تصدیقات است که عبارت است از امری که از ذات انتزاع شده و منشا انتزاع آن فقط ذات است و به همین جهت به ذات منسوب است. این سینا در منطق شفا در فصلی تحت عنوان «إشارة الی الذاتی بمعنی آخر» در منطق شفا چنین می نویسد: «ربما قالوا فی المنطق ذاتی فی غیر هذا الموضوع منه، و عنوا به غیر هذا المعنی و ذلک هو المحمول الذی یلحق الموضوع من جوهر الموضوع و ماهیته...». بنابراین ذاتی در باب برهان علاوه بر جنس و فصل، همان عرض ذاتی در باب ایساغوجی است؛ به بیان دیگر ذاتی در باب برهان علاوه بر ذاتی باب ایساغوجی، شامل اوصافی است که از ذات موضوع انتزاع شده و بر آن عارض می شود. هم این سینا و هم آخوند ملاصدرا ذاتی را در باب حمل به هر دو معنا به کار برده اند؛ یعنی هم برای حمل اولی از کلمه‌ی ذاتی استفاده کرده اند و هم برای حمل شایع؛ با این تفاوت که در یکی «حمل اولی» از ذاتی باب ایساغوجی و در دیگری «حمل شایع» از ذاتی باب برهان استفاده کرده اند.

نمونه‌های حمل اولی ذاتی

برخی از موارد حمل اولی ذاتی عبارتند از:

۱. حمل حد تام بر محدود؛ مانند انسان حیوان ناطق است؛ در این موارد مفهوم موضوع همان مفهوم محمول است و اختلاف تنها در اجمال و تفصیل است (شواهد الربوبیة، ترجمه و تفسیر جواد

مصلح؛ تهران سروش ص ۴۷). برخی از مناطقه‌ی اسلامی چنین حملی را حمل لفظی دانسته اند، نه حقیقی. (طوسی، اساس الاقتباس، تصحیح محمدرضوی، دانشگاه تهران، ص ۴۱۹-۴۲۰).

۲. حمل شیء بر خودش؛ تغایر موجود در این قسم، میان موضوع و محمول، از نوع تغایر اعتباری است. در حالی که ممکن است توهم شود «انسان انسان نیست»، گفته می شود «انسان انسان است». (شواهد الربوبیة، همان، ص ۴۷).

۳. حمل جنس بر نوع؛ در چنین حملی، مفهوم جنس با مفهوم نوع متحد است و اختلاف جنس و نوع در ابهام و عدم ابهام است. جنس همان نوع است که به شرط ابهام اعتبار شده و نوع همان جنس است که لا بشرط اعتبار شده است. (علامه طباطبایی، نه‌ایة الحکمة، ترجمه‌ی علی شیروانی، قم دارالفکر، ج ۱، ص ۵۳۵).

علامه مظفر، حمل جنس بر نوع را حمل شایع می داند: «وإما أن یکون الاتحاد فی الوجود و المصادق و المغایرة بحسب المفهوم و یرجع الحمل حیثینذإلی کون الموضوع من أفراد مفهوم المحمول و مصادیقه مثل قولنا: الإنسان حیوان فإنّ مفهوم إنسان، غیر مفهوم حیوان». (علامه مظفر، المنطق، بیروت دارالتعارف ص ۸۳).

دلیل اینکه صدر المتألهین حمل جنس بر نوع را حمل اولی ذاتی می داند آن است که نوع و جنس و فصل، هیچ تفاوتی باهم ندارند؛ تنها تفاوتی که بین آنها وجود دارد تفاوت اعتباری است؛ به این بیان که "نوع" نسبت به ابهام و تعین، لا بشرط است، "جنس" به شرط شیء و "فصل" به شرط لا. (شواهد الربوبیة، همان، ص ۱۹۹-۱۹۳).

۴. حمل فصل بر نوع؛ مفهوم فصل همان مفهوم نوع است و اختلاف بین آن دو اعتباری است؛ یعنی اعتبار فصل «بشرط تحصیل» است و اعتبار نوع «لا بشرط تحصیل». (علامه طباطبایی، نه‌ایة الحکمة، ترجمه علی شیروانی، قم دارالفکر ج ۱).

نکته‌ای که شایسته‌ی ذکر است آن است که آخوند ملاصدرا در کتاب مشاعر، تنها حمل مفهوم بر مفهوم و حمل حد بر محدود را حمل اولی می داند. وی می نویسد: «لا یتصوّر الحمل الذاتی إلاّ بین مفهوم و نفسه أو بیده و بین حدّه کقولنا: «الانسان انسان» أو «الإنسان حیوان ناطق» و أمّا قولنا «الناطق ضاحک» فغیر جائز بالحمل الذاتی، بل بالحمل الصناعتی الذی مناطه الاتحاد فی الوجود، لا الاتحاد فی المفهوم». (المشاعر، به اهتمام هانری کربن، تهران، طهوری ص ۳۹).

موارد حمل شایع صناعی

۱. محمول، ناظر به طبیعت موضوع باشد.

موضوع، یک فرد معقول ثانی منطقی واقع شود که این شأن قضایای طبیعیه است. ملاصدرا در اسفار در این باره چنین می نویسد: «کان الحکم علی نفس مفهوم الموضوع کما فی القضية الطبیعیة...». کلیه‌ی مسائل علم منطق را این گونه قضایا تشکیل

می دهند. مانند اینکه گفته می شود: «مفهوم یا کلی است یا جزئی»؛ جزئیت و کلیت، وصف برای معانی و مفاهیم صرف ذهنی هستند، بر این اساس قضایای منطقی از جمله مصادیق حمل شایع صناعی به شمار می آیند.

۲. محمول، ناظر به افراد موضوع باشد.

موضوع، یک فرد معقول اول واقع شود. عبارت ملاصدرا چنین است: «کون الموضوع من افراد مفهوم المحمول... کان الحکم علی أفراده کما فی القضايا المتعارفة من المحصورات أو غیرها».

۳. محمول، ذاتی موضوع باشد. «کان المحکوم به ذاتیاً للمحکوم علیه و یقال له الحمل بالذات». (اسفار اربعه، ج ۱).

این حمل نیز بر دو قسم است:

الف. حمل لوازم ماهیت بر ذات، از قبیل اینکه «چهار زوج است». منظور از ذاتی در اینجا ذاتی باب برهان است نه ذاتی باب ایساغوجی؛ بر این اساس، حمل لوازم چه به معنای بین و یا غیر بین و چه بالمعنی الاخص و یا بالمعنی الأعم بر موضوع را می توان از مصادیق حمل شایع صناعی بالذات دانست. لازم است ذکر شود که تفاوت ذاتی در حمل شایع بالذات با ذاتی در حمل اولی ذاتی، همان تفاوت ذاتی باب برهان با ذاتی باب ایساغوجی است.

ب. حمل طبیعت بر فرد یا حمل ماهیت بر فرد بالذات. یکی دیگر از موارد حمل شایع بالذات عبارت است از اینکه موضوع قضیه، یک فرد بالذات برای محمول به شمار آید. این مسأله یکی از مسائل بدیع فلسفی است که ملاصدرا در دو بخش از اسفار، یکی در باب مواد ثلاث و دیگری در باب وجود ذهنی و همچنین در مشاعر (مشعر ۳، شاهد ۱) مطرح کرده است.

پایه و اساس این حمل، قاعده‌ای فلسفی است که در اسفار ذکر شده: «کلّ ما صخ علی

الفرد، صخّ علی الطبیعة، من حیث هی». (اسفار اربعه، ج ۱، ص ۱۲۷). این قاعده می گوید هر آنچه بر فردی از افراد طبیعت یک شیء قابل حمل باشد، بر نفس طبیعت آن شیء نیز قابل حمل است. مقصود از طبیعت در این قاعده، ماهیت لا بشرط مقسمی است.

در تبیین این مسأله می توان گفت: هیچ فرد خارجی ای، هر قدر هم بسیط باشد، به کلی از ضmann خالی نیست، بلکه هر واحد عین مجموعه‌ای از طبایع و ماهیاتی است که در نظر ما یک فرد یا یک واحد عینی و محسوس است و هریک از واحدها، فرد مستقل طبیعت خود است؛ مثلاً یک فرد حقیقی انسان یا یک ذره‌ای از ذرات را که مورد نظر قرار می دهیم، هرگز نمی توانیم یک انسانیت بسیط را در وجود او بیابیم و همچنین نخواهیم توانست آن ذره را هر اندازه هم که کوچک باشد، از عوامل دیگر از قبیل محیط و زمان و غیره مبرا کنیم، تا جایی که سراسر موجودیت آن انسان یا آن ذره در انحصار طبیعت انسان یا طبیعت آن ذره باشد؛ بنابراین می توان گفت: طبیعت انسان برای شخصی همچون سقراط تنها یکی از مفاهیم و ماهیات بسیاری است که وجود سقراط را احاطه کرده و همه با هم در او استقرار و تحقق یافته اند، در حالی که همزمان با تشخّص ماهیت انسان در موجودیت سقراط، طبایع و ماهیات دیگری نیز تحقق یافته اند، تا آنجا که سقراط به همان ترتیب که فرد حقیقی انسان به شمار می رود، به همان نحو نیز فرد حقیقی وضع و اضافه و جده و کمّ و بسیاری از مقولات دیگر محسوب می گردد.

از مطالب مذکور می توان نتیجه گرفت که در سنجش میان طبایع و افراد عینی به دو گونه از افراد برخورد می کنیم؛ یکی «فرد بالذات» و دیگری «فرد بالعرض». معنای فرد بالذات این است که طبیعت را فقط با فرد حقیقی و ذاتی خود مقایسه و تطبیق کنیم و بر آن حمل نماییم. در این حالت این حمل و تطبیق ما، یک حمل ذاتی و ضروری است، زیرا طبیعت به فرد حقیقی و ذاتی خود، آن هم فردی که ضرورتاً از همه‌ی ضmann و اغیار بر کنار فرض شده صدق خواهد کرد (لمعات المشرقیة، اشراق ۱، لمعه ۷). در نتیجه در قضیه‌ی «سقراط انسان است» فقط یک مقوله از مقولات ده گانه تناسب ذاتی با فرد حقیقی انسان دارد و فرد بالذات آن محسوب می شود. در اینجا انسان به فرد بالذات خود که انسانیت سقراط است، حمل و اسناد می شود.



جوانان عزیز! خرمشهرها در پیش است...

**مصاحبه با جناب آقای کمن
همرزم شهید سپهد صیاد شیرازی**



■ **ضمن عرض سلام و آرزوی سلامتی برای شما و همین طور تشکر از محضرتان بابت قبول مصاحبه با نشریه پیام مروی، لطف بفرمایید خودتان را برای خوانندگان محترم مجله معرفی کنید و از سوابق فعالیتتان برای ما بگویید.**

بسم الله الرحمن الرحيم. با سلام و درود به ارواح پاک شهدای انقلاب، شهدای جنگ تحمیلی، امام الشهداء رهبر کبیر انقلاب اسلامی، عرض تحیت به محضر سیدالشهداء امام حسین (علیه السلام). من امیرمحمود کمن افسر بازنشسته‌ی ارتش جمهوری اسلامی ایران هستم. ۳۱ سال خدمت در ارتش جمهوری اسلامی ایران بودم و در این ۳۱ سال، حدود ۴ سال در منطقه عملیات و حدود ۲

سال در کردستان خدمت کردم. باقی مانده ایام خدمت را در قرارگاه عملیاتی جنوب انجام وظیفه می‌کردم و از نزدیک با فرماندهان بزرگ ارتش که در جنگ تحمیلی حضور داشتند از جمله فرمانده شهیدمان امیر صیاد شیرازی افتخار همکاری داشتم. باز اگر نیاز به بیان جزئیات باشد در خلال سؤالات به آن خواهم پرداخت.

■ **همانطور که فرمودید ۴ سال از دوران خدمت شما در زمان جنگ تحمیلی بود. دقیقاً بفرمایید مسئولیت شما در زمان حضورتان در جنگ چه بود؟**

من قبل از جنگ در مرکز آموزش مخابرات الکترونیک نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران انجام وظیفه می‌کردم و بعد از اینکه

جنگ شروع شد به لشکر ۲۸ کردستان منتقل شدم. آنجا در ابتدا وارد لشکر شدم. افسر عملیات، رکن سوم گردان ۴۶۸ مخابرات بود و بعد به دلایلی، من به عنوان معاون گردان منصوب شدم و بعد از آن فرماندهی گردان را به عهده گرفتم.

در درگیری‌های سنندج در سال ۱۳۶۰ من در لشکر سنندج حضور داشتم تا اینکه حدود حادثه هواپیمای سی ۱۳۰ پیش آمد و فرمانده نیروی زمینی سرتیپ فلاحی، سرلشکر کلاهدوز و شهید جهان آرا به شهادت رسیدند. البته حضور شما عرض کنم که این بزرگواران شهید شدند. قاعدتاً شهید صیاد شیرازی که فرمانده عملیات غرب بود و در کردستان حضور داشت به تهران احضار

شد و مسئولیت نیروی زمینی ارتش به ایشان واگذار شد. درجه اصلی ایشان سرگرد بود؛ ما با هم تحصیل کردیم؛ با هم ورزش کردیم؛ با هم زندگی کردیم. ایشان را به فرماندهی نیروی زمینی منصوب کردند و درجه موقت دریافت کردند. از درجه سرگرد به درجه سرهنگ تمام ارتقاء یافت اما ایشان حقوق سرگرد را دریافت می‌کرد.

از آنجا که ایشان شناخت نسبی به بنده داشتند و در دوران تحصیلات و دانشکده و همینطور خارج از کشور با هم بودیم، به تهران احضار شدم و با حکم ایشان به سمت فرماندهی نیروی زمینی تهران منصوب شدم و چه روز بدی بود. زیرا روز احضار من



مصاحبه کننده:
سید محمد مصطفی
مرتضایی نژاد



به تهران مصادف شد با حمله منافقین کوردل به نیروی زمینی. وقتی برای مصاحبه به تهران آمدم آنها تعدادی از نیروهای ارتش را شهید کردند و تعدادی نیز مجروح شدند. آنجا بود که همکاری من با ایشان آغاز شد.

■ از خاطرات دوران دفاع مقدس بیشتر بگویید.

به حضور شما عرض کنم که یک سال قرارگاه پشتیبانی نیرو را من اداره می‌کردم و در ۲۲ اسفند سال ۱۳۶۰، ۶۱ یا ۶۲ بود که ایشان من را احضار کرد. یک نفر را جای من تعیین کردند و ما هم قرارگاه را تحویل ایشان دادیم.

این خاطره را از ایشان بگویم: شهید صیاد به من گفتند تو هشت روز تعطیلات را کجا می‌روی؟ گفتم: بچه‌ها را می‌برم پابوس آقا امام رضا (ع). ایشان گفتند: برو استراحت کن و سریع برگرد که ما ۷ فروردین منتظر شما هستیم. من آمدم منزل و به خانواده گفتم حالا که مدارس تعطیل شده است، هفت هشت روز برویم پابوس آقا امام رضا (ع) که من بعد از آن باید به جنوب بروم. همان زمان دیدم تلفن منزل زنگ می‌زند. گوشی را برداشتم متوجه شدم شهید صیاد است. گفتند: کمند کجا می‌خواهی بروی؟ خدمتتان عرض کردم مشهد می‌روم. گفتند: نه؛ مشهد نرو. بچه‌های من چهار سال است که در خانه هستند! بچه‌های من را بردار با خانواده خودت ببر شیراز. گفتم چشم. ایشان گفتند: برای شما جا و مکان درست می‌کنم. (این مطلب را شما حتماً یادتان باشد چون ایشان شهید شده است این را می‌گویم که چه شخصیتی داشتند. است ظاهرسازی و ریا نیست.) بعد دوباره تلفن زدند و گفتند: من برای شما بلیط هواپیما تهیه کردم ولی خودت نباید با هواپیما بروی. چون بچه‌های من می‌خواهند به جنوب بروند با ماشین خودم برو. گفتم: همان پیکان ۵۷ قراضه را می‌گویی؟

گفتند: من دوست ندارم بچه‌های من ماشین دیگری سوار شوند. من زنگ زدم به دفترش و گفتم بچه‌های من می‌خواهند با من بیایند دوست ندارند با هواپیما مسافرت کنند. بعد دیدم آنجا یک بنز تمیز و یک پیکان و دو سرباز عضو مرکز زرهی کنار ماشین ایستاده‌اند. من منتظر بودم که بچه‌ها بیایند. با خودم فکر کردم که اینها صدر در صد آمده‌اند که بچه‌های صیاد را با خودشان ببرند. چون محل اقامت ما در مهمانسرای زرهی بود. شنیدم یک بلندگو ما را صدا می‌کند. نگاه کردم دیدم سرهنگ کریمی است. من ایشان را می‌شناختم ولی ایشان من را نمی‌شناخت. بلندگوی اطلاعات من را صدا می‌زد و ما هم در ماشین نشسته بودیم. وقتی بیرون آمديم گفتند: چرا ما هر چه شما را صدا می‌زنیم جواب نمیدهید؟ گفتم: اجازه بدهید برسم به مهمانسرا به شما توضیح می‌دهم. در ماشین را باز کرد. گفتند: خانم صیاد تشریف بیاورید پایین. خلاصه اینکه این دو عدد ماشین در جلو و ما هم پشت سر اینها حرکت کردیم. من با خودم گفتم: رفیق من دوست ندارد که خانواده‌اش سوار ماشین با پلاک ارتش بشود. برای همین من این ماشین را آورده‌ام. ایشان تا این حد حساس بودند که مال دولت، مال دولت است. در آن هفت روز که آنجا بودیم یک روز سوار آن ماشینها نشدیم؛ با همین پیکان برای تفریح می‌رفتیم.

۸ فروردین بود که به جنوب رفتم. به سمت فرماندهی قرارگاه جنوب انجام وظیفه کردم و در آنجا با ایشان بودم تا عملیات فتح‌المبین، عملیات بیت‌المقدس، والفجر ۱ و ۲ و ۳ و ۴، عملیات رمضان. همه اینها را من در آنجا خدمت ایشان بودم. من چون فرمانده پشتیبانی قرارگاه بودم همیشه همراه ایشان بودم. یک مسئله از ایشان بگویم. شهید صیاد یک وقت‌هایی ۲۴ روز جنوب بود و ندیدم شبی ایشان بیش از چهار ساعت بخوابد. حداکثر ۴ ساعت می‌خوابید و ساعت‌های بیداری به کارها می‌رسید. ما هم که با ایشان بودیم کلافه می‌شدیم. یک وقت که ایشان جلسه داشتند ما جاهایی را پیدا می‌کردیم و تا موقع اتمام جلسه، می‌رفتیم و می‌خوابیدیم. وقتی از جلسه بیرون می‌آمدند می‌گفتند: فلانی کجاست؟ بگردید ببینید کجا خوابیده است؟ ما دوباره برمی‌گشتیم و در خدمت ایشان بودیم.

■ ناراحت کننده‌ترین خاطره‌ای که از ایشان دارید چه خاطره‌ای است؟

شهید شدن ایشان. خیلی دلم سوخت. ایشان خیلی مظلوم شهید شد. خیلی مظلوم در خیابان به دست یک مشت نامرد شهید شد. خیلی دلم سوخت خیلی دلم سوخت. چون واقعاً خالص بود. یکی از زیباترین تشییع جنازه‌ها بعد از حضرت امام تشییع پیکر ایشان بود. همه گریه می‌کردند. اینکه می‌گفتند

صیاد، صیاد دلها بود واقعاً صیاد دلها بود. در ختم ایشان روحانی روی منبر بود و صحبت می‌کرد و ما می‌دیدیم خانم‌های بدحجاب دنبال جنازه می‌آمدند و گریه می‌کردند و از این می‌فهمیدیم که ایشان دلها را صید کرده است. این یکی از ناگوارترین خاطرات من بود.

یک خاطره جالبی از شهید صیاد به یاد دارم که برایتان تعریف می‌کنم. همانطور که عرض کردم ایشان بیشتر از ۴ ساعت در شبانه روز نمی‌خوابیدند. همیشه کاری می‌کردند که بیدار بمانند. یک ساعت مانده به اذان صبح، نماز شب می‌خواند سپس نماز صبح را اقامه می‌کرد و می‌خوابید. هنگام خواب به ما می‌گفت من را ساعت ۷ بیدار کنید صبحانه بخوریم باید برویم فلان جا کار داریم. یادم می‌آید قرار بود به یک منطقه عملیاتی برویم که همه نیروهای مسلح درگیر بودند. داخل ماشین، ایشان عقب نشسته بودند، من جلو بودم و ماشین محافظان نیز پیشاپیش ما حرکت می‌کرد. ایشان گفتند: برویم قرارگاه. ما در دزفول یک عقبه داشتیم و در واقع مقصد ما دزفول بود. تقریباً ساعت ۴ بود که منتظر شدم ایشان نماز بخوانند. در آن منطقه مکانی وجود داشت که آب از سد دز می‌آمد و وارد منبع می‌شد. ما سرباز مسئول پمپ را بیدار کردیم. ایشان نماز را خواند و موقع صبحانه به سرباز گفتند: برو، کمند را صدا بزن. آمدم عرض کردم: بله جناب سروان. گفتند: بیا بنشین صبحانه بخور. گفتم صبحانه خوردم. گفتند: بنشین و خودت رو لوس نکن. یادم می‌آید یک شب دیگر ساعت ۱۲:۳۰ گفتند بیا با هم شام بخوریم. وقتی برای صرف شام آمدم، سربازی آمد و به من گفت: اف ایکس، شما را می‌خواهند. من به خاطر شرایط کارم اف ایکس جداگانه داشتم و شماره‌اش را به خانواده داده بودم. همسرم گفت: من رفتم دندانپزشکی و دکتر دندانم را چهار تکه کرد؛ دوتا از بچه‌ها تب کردند در خانه افتادند. به او گفتم: زن حسابی! من هزار کیلومتر از شما دور هستم. این حرفها جز اینکه مرا نگران کند سودی ندارد. اگر مشکلی پیش آمد به برادرم که طبقه پایین زندگی می‌کند بگو. گفتم کاری نداری؟ گفت نه و خدا حافظی کردیم. شهید بزرگوار از چهره‌ام فهمید که بهم ریخته‌ام. حالم را جویا شد و من نیز ماجرا را برایش تعریف کردم. گفت بنشین شامت را بخور. سپس دستور داد که بچه‌های فلانی را ببرید دکتر و نتیجه را به من اطلاع بدهید. این خاطره جالبی بود که از ایشان در خاطرم مانده بود.

■ خرمشهر چه ویژگی‌هایی در جنگ داشت؟

وقتی خرمشهر در سال ۶۱ فتح شد هیچ چیز از این شهر نمانده بود. همه چیز از بین رفته بود. در سال ۶۰ یعنی یک سال قبل از طراحی فتح خرمشهر، جوانب مختلف بررسی شد که عملیات

آزادسازی با کمترین تلفات و با موفقیت صد درصد صورت بگیرد. زیرا صدام یاوه‌گویی کرده بود که اگر شما خرمشهر را بگیرید من کلید بصره را به شما می‌دهم. ولی یک سال قبل، طرح بزرگوارانی مثل مفید، محمدزاده، موسوی قویدل تمام شده بود و شناسایی کارها رو به اتمام بود. تا اینکه در ۳ خرداد ۱۳۶۱ برای بازپس‌گیری خرمشهر اقدام شد و سه لشکر از ارتش در این عملیات شرکت کردند. تعداد زیادی از واحدهای سپاه، مشترک عمل کرده بودند به طوری که یکی از عظیم‌ترین و با افتخارترین عملیات ما عملیات بیت‌المقدس بود و دیگری هم فتح‌المبین بود. در این عملیات شاید خاطر بعضی از عزیزان باشد که از رسانه‌ها پخش شد تا ۲۲ هزار اسیر گرفتیم. آنقدر سریع عمل شده بود که وقتی همراه عزیزی که بعدها به شهادت رسیدند، برای سرکشی وارد یک سنگر شدیم، دیدیم استکان چای هنوز گرم است. به ایشان گفتم: جناب سرهنگ استکان چای گرم است. گفت: مبدا بخوری. شاید داخلش چیزی ریخته باشند. سربازان عراقی چقدر سریع



روی سیم‌های خاردار نهرآب ریخته بودند. یکی از عملیات‌هایی که خوب به نتیجه رسیده بود همین فتح خرمشهر بودکه امام امت فرمودند: خرمشهر را خدا آزاد کرد. حالا جا داشت به صدام بگوییم: بیا و کلید بصره را تحویل بده.

■ **نقش شهید صیّاد شیرازی در آزادسازی خرمشهر چه بود؟**

.در عملیاتی که سپاه و ارتش انجام می‌دادند یک قرارگاه مشترک وجود داشت که ۴۵ یا ۵۰ درصدش سپاهی یا ارتشی بودند. فرمانده عملیات محسن رضایی و صیاد شیرازی بودند. رکن سوم اجرا، موسوی قویدل بود. برادران سپاه را یادم نمی‌آید؛ همه مشترک عمل می‌کردند و حضور شما عرض کنم که موفقیت‌ها همه با هم بود.

خاطره‌ای به ذهنم رسید که برایتان تعریف می‌کنم. نمی‌دانم از نظر تاکتیکی موقعیت خرمشهر را می‌دانید یا نه. یک لشکر حول و حوش ۱۷ هزار نفر. این لشکر وقتی در منطقه باز می‌شود، در طول ۳۰ و یا ۳۵ کیلومتر لشکر باز شده است و هوای جلو را دارند و جای نفوذ هم ندارند. فرمانده لشکر هم عقب حضور داشتند. عقب یعنی دسته‌هایی در دفاع گروهان. در خط فرمانده لشکر آخر دوستی داریم .که الان هم هستند و بازنشسته شدند. به نام سرتیپ مرتضی نبوی. ایشان به زبان عربی مسلط بود و فرانسه و انگلیسی را هم می‌دانست. افسر متدینی بود. او نشسته بود و با یک ژنرال عراقی صحبت می‌کرد. ما هم نشسته بودیم و گوش می‌دادیم. او می‌نوشت و من نوشته‌های او را می‌خواندم و نمی‌فهمیدم که چه چیزی می‌گویند. گفتند: تو چگونه اسیر شدی؟ گفت من در سنگر نشسته بودم به من اطلاع دادند که از سمت ایرانی‌ها سروصداهایی می‌آید که شما اطلاع ندارید. گفتم: نه استخبارات به من چیزی نگفته است؛ مواظب باشید؛ مراقب منطقه باشید و خط را زیر نظر داشته باشید. گوشی را گذاشتم و دیدم دوتا سرباز آمدند و گفتند ژنرال پاشو بریم! اینها ۲۰ کیلومتر را دور زده بودند و به فرمانده لشکر رسیده بودند. این همان معنای ما می‌توانیم است.

■ **به نظر شما چرا رهبر معظم انقلاب در سالهای اخیر و به مناسبت‌های مختلف نام خرمشهر را می‌آورند؟**

. ببینید یکی از موفقیت‌آمیزترین و سخت‌ترین عملیاتی که هم سپاه و هم ارتش یک سال روی آن با هم کار مشترک کردند، فتح خرمشهر بود. یادم نمی‌رود که یکی از بچه‌های ما در سرزمین‌هایی که ما از عراق پس گرفته بودیم روی دیوار نوشته بود: «ارتش، سپاهی دو لشکر الهی». ما با صیّاد از آنجا رد می‌شدیم. ایشان گفتند: آقای خطّاط عزیز درستش کن. خطاط گفت: سلام عرض کردم جناب سرهنگ. شهید گفتند: آن پایینش را درست

کن. گفت: چه کار کنم؟ گفتند: بنویس ارتشی، سپاهی یک لشکر الهی. برای همین حضرت آقا اصرار دارند که فتح خرمشهر دائماً در ذهن‌ها باقی بماند.

■ **سوم خرداد سال ۹۵ حضرت آقا در مراسم صبحگاه دانشجویان دانشگاه افسری امام حسین (ع) نشگاه فرمودند:** «**جوانان عزیز! خرمشهرها در پیش داریم**». **به نظر شما چرا حضرت آقا در آن برهه از فتح خرمشهر یاد کردند؟**
من فرمایش ایشان را نشنیدم. به نظر من وضعیتی که کشور ما با دشمنان قسم خورده انقلاب پیدا کرده به گونه‌ای است که باید جهاد کنیم و بتوانیم از مشکلاتی که غربی‌ها و غرب زده‌ها برای ما به وجود می‌آورند عبور کنیم، و عبور از این مشکلات .به نظر من . فتح الفتوح خرمشهرها است.

جوانان ما بدانند کار تمام نشده است و ما هنوز اول راه هستیم. به نظر من فرمایش حضرت آقا به اینجا ختم می‌شود که ما باید برای فتح خرمشهرها جهاد کنیم. در سازندگی کشور باید جهادی عمل کرد، در آمادگی دفاعی باید جهادی عمل کرد. باید به گونه‌ای عمل کنیم که در نظر دشمن قوی جلوه کنیم. در ماجرای فتح مگه، می‌خوانیم وقتی مسلمین نزدیک مگه آمدند آنجا آتش روشن کردند. سران مگه گمان کردند تعداد لشکر اسلام خیلی زیاد است در حالی که آنها خیلی نبودند. باید کار کرد؛ کاری که شهید حاج قاسم سلیمانی کرد نمونه بارز کار جهادی بود. ایشان به ایران می‌اندیشید؛ به اعتقادش می‌اندیشید؛ به عشق ائمه می‌اندیشید. من فکر می‌کنم وقتی ایشان به سوریه و عراق می‌رفت و کار انجام می‌داد این عشق به خدا بود، عشق به اهل بیت و نبوّت بود که او را خستگی ناپذیر کرده بود. به نظر من، مقام معظم رهبری منظورشان این است که کار ما هنوز تمام نشده است. تا وقتی که ما در سراسر دنیا این همه دشمن داریم، این همه کارشکنی علیه ما وجود دارد، حتی از ارسال دارو برای بیماران سرطانی هم دریغ می‌کنند، باید جنگید. البته ممکن است جنگ ابزاری نباشد جنگ‌های خاموش باشد.

یک مطلب در رابطه با فتح خرّمشهر و عملیات رمضان بگویم که شاید در خاطرات اینترنتی من دیده باشید. از پل رسالت به سمت میدان رسالت که می‌روید یک عکس روی دیوار است به نام «شهید مسعود منفرد نیاکی» که در شبکه ۴ پخش شد. من فرمانده قرارگاه بودم. دیدم واحد ایشان درگیر بود. ایشان پیرترین افسر نیروی زمینی بود خیلی از شهید صیّاد ارشد بود. وقتی شهید صیّاد به عنوان فرمانده نیروی زمینی انتخاب شد،

همه دست به دست هم دادند و ایشان را پذیرفتند. روز قبل از عملیات دعای توشلی برگزار شد. شهید منفرد عین مادر بچه مرده اشک می‌ریخت. شهید صیّاد به من گفت: دختر ۱۸ ساله‌اش فوت شده است. بعد به من گفت: شما می‌روی به قرارگاه و نامه من را به ایشان ابلاغ می‌کنید و تا هلیکوپتر اسکورت می‌کنید. با هلیکوپتر می‌آیی اهواز. اوّل همراه ایشان به تهران می‌روی به کارهایشان رسیدگی می‌کنی. بعد کلیه کارهای لشکر را در حضور شما به معاونش تفویض کند. خیلی شوخ طبع بود. وقتی وارد سنگرش شدم گفت: سپاه سوخته چکار داری؟ نامه را به ایشان دادم؛ انگار نه انگار اتفاقی افتاده است. واحدش درگیر بود؛ نامه را باز کرد. گفت: ناهار پیش من میمانی؟ گفتم: اگر اجازه بدهید سریع برگردم. معاونش دوست خودم بود. هر وقت می‌آمدم، نزد او هم می‌رفتم. گفت: می‌خواهی بروی پیش یا ر غارت ناهار بخوری؟ جناب سرهنگ شما الان باید مأموریت خود را به معاونتان تفویض کنی و همراه من بیایید. گفت: پاسخ را نوشته‌ام. نامه را داخل پاکت گذاشت و به من تحویل داد. داخل نامه را باز کردم و خواندم. من و رفیقم با خواندن آن نامه خیلی گریه کردیم. نوشته بود: «بسمه تعالی با تشکر از فرماندهی نیرو، تمام بچه‌های لشکر ۹۲ فرزندان من هستند. من در این شرایط حسّاس به هیچ عنوان محل مأموریتم را ترک نخواهم کرد. خانواده به کارها خواهند رسید. ارادتمند شما مسعود منفرد نیاکی». رحمة الله علیه. واقعاً این‌ها بودند، این بسیجی‌ها بودند که مملکت را نگه داشتند.

با چند نفر از بچه‌های سپاه در جاده اهواز ـ خرمشهر می‌رفتیم. یک پادگان حمید داشتیم؛ تلی از خاک بود. مقصد ما آنجا بود. راه آهن موازی جاده بود. ناگهان یک از خدا بی خبر آمد و واگن را زد. ما از ماشین پایین پریدیم. دیدم یک نفر کنارم خوابیده است و از بدنش خون بیرون می‌ریزد. نگاه کردم دیدم یکی از بچه‌های سپاه است. گفتم: بیا برویم درمانگاه. گفت: ماشین خراب شده است. گفتم: شما را برسانم بهداری. ولی قبول نکرد و شهید شد. امثال ایشان در مملکت زیاد است.

از خرمشهر به اهواز می‌آمدم. به اوّل جاده رسیدم. یک پیرمردی چغیه دور گردنش پیچیده بود. گفتم: کجا می‌روی؟ گفت: می‌روم به چهارشیر به بچه‌ها تلفن بزنم. گفتم: اینجا چه کار می‌کنی؟ گفت: من در آشپزخانه قرارگاه سپاه کار می‌کنم. دوتا پسر دارم. یک

پسرم لشکر فلان و یک پسرم لشکر فلان است. همسرو دوتا دخترم خانه هستند و با کشاورزی امرار معاش می‌کنم. شش ماه است خانه نرفتم. گفتم: ۶ ماه است خانه نرفتی؟! گفت: نه اینجا کار دارم.

یک آشپز داشتم پیرمرد بود. نامش ابراهیم استیری بود. هر کار می‌کردم این پیرمرد منزل نمی‌رفت. شیفت آنها سه ماهه عوض می‌شد. گرمای ۵۰ درجه اجاق و تهیه غذا برای ۶۰۰ نفر، کار بسیار دشواری است. یک سال عید نوروز امام رضوان الله علیه فرمود: ما عید نداریم. عید ما جبهه‌ها است. هرچه نماینده مجلس بود به جبهه‌ها رفتند. باید از اینها پذیرایی می‌شد. جای خواب می‌خواستند. تدارک اینها خیلی مشکل بود و هر عزیزی که از حوزه انتخابیه خودش آمده بود، هدیه‌ای همراهش آورده بود. هدایای بسیاری آورده بودند. وقتی می‌گویم حالم بد می‌شود. وقتی یادش می‌کنم خیلی ناراحت می‌شوم. چند روز پیش به یکی از بچه‌های ارتش که بازنشست شده بود گفتم: از ابراهیم خبر داری دلم می‌خواهد به دیدنش بروم. شهرری زندگی می‌کرد. گفت: نه اگر پیدایش کردی من هم می‌خواهم ایشان را ببینم واقعاً دردل من خیلی جا داشت. نماینده مشهد آمده بود پیش ما و سه چهار نفر دیگر هم همراهش آمده بودند. هر کدام از نماینده‌ها کادو به ما دادند که ما یکی را به بچه‌ها دادیم، به سرباز، درجه دار، افسر و یکی هم به ابراهیم دادیم. دیدم روی پله‌های آشپزخانه نشسته بود و زار زار گریه می‌کند. پیرمرد بود شاید آن موقع ۵۸ سال ۶۰ سال داشت. گفتم ابراهیم چه شده با حالت برافروخته گفت: ببین! آنوقت تو می‌گویی برو عقب. کجا بروم؟ یک کاغذ کادوی کوچک، یک جانماز کوچک، گوشه آن با سوزن نخ قرمز نوشته بود: «الله اکبر». یک مهر بیست دانه نخود کشمش. گفته بود مادر جان من فقط همین را داشتم. آقای مرتضایی نژاد اینها کجا پیدا می‌شود؟ اگر صد دفعه این را تعریف کنم باز هم حالم بد می‌شود. داستان نیارکی که خدمتتان عرض کردم. این‌گونه موارد واقعاً در روحیه اثر می‌گذارد. اینها مملکت را نگه داشتند. اینها را جوان‌های ما باید بدانند. بدانند که چه اتفاقی افتاده است؟ من گاهی اوقات در بعضی از مجالس که اینها را بیان می‌کنم، می‌گویم: شما اینها را نمی‌دانید. نمی‌دانید که جنگ چه چیزی است. این مملکت را اینها نگه داشته‌اند. اینها زحمت کشیده‌اند.

■ **چند کلمه را برای شما می‌گویم خواهش می‌کنم نظرتان را راجع به این کلمات بگویید.** امام خمینی رحمة الله علیه.

عزیز دل مردم.

– **امام خامنه‌ای**

.رزمنده پاک‌باخته و ایستاده پای حرف‌هایش.

- شهید صیاد شیرازی

خلوص، خالص

- شهید قرنی

خالص

- شهید سلیمانی

عشق همه دنیا، شنیده‌اید چند روز پیش اردشیر زاهدی چه گفته بود؟ پسر شهید زاهدی نخست وزیر شاه، داماد شاه، آخرین شغل ایشان وزیر امور خارجه رژیم بود. شاه برای اینکه او را از خودش دور کند و با او فاصله داشته باشد، وی را سفیر کبیر دائمی آمریکا قرار داد. خبرنگاری بی‌سی‌ای از ایشان سؤال کرد نظر شما راجع به سردار سلیمانی چیست؟ گفت: او عاشق وطنش بود. عاشق تمام کشور و ملت و وطنش بود. هر کاری کرد برای وطن کرد و من به او افتخار می‌کنم. خبرنگار پرسید: احساس شما به ایشان این معنا را نمی‌دهد که شما به سمت جمهوری اسلامی سمپات نشان می‌دهید؟ گفت: نه، او عاشق کشورش بود. عاشق ملت بود. ایمان کامل داشت.

- عملیات بیت المقدس

- عملیاتی که بسیار برق آسا انجام شد.

- عملیات طریق القدس

- عملیاتی که نتیجه خوبی داشت و ما توانستیم به نتیجه برسیم.

- شلمچه

- جایی که خیلی از بچه‌ها شهید شدند و خون پاک بچه‌ها آنجا را آباد کرده است.

- فکه

- آنجا خیلی از عزیزان ما از بین رفتند. اجازه دهید یک جای دیگر را من بگویم: بوستان و سوسنگرد. آنجا دختران جوان ما دفن شدند. جوان‌های ما رانده به گور کردند. من در سوسنگرد نبودم ولی مردم سوسنگرد، جنایتی را که در حق جوانانش شده بود تلافی کردند.

- شهید همت

- شهید همت بیشتر در عملیات غرب

بودند. وقتی از جزایر مجنون برگشتند با ارتش همکاری کردند. آدم پاک‌باخته و سالمی بود.

- شهید باکری

- شهید باکری هم چیز کمی از شهید همت نداشت. سالم و پاک باخته بود. یک مطلبی از بچه‌های سپاه بگویم. نامش مهندس دارایی بود. بچه اصفهان بود. ما برای یک عملیاتی قرارگاه زده بودیم. خاک آنجا مثل سریش بود. وقتی باران می‌بارید، می‌چسبید به ماشین و بکسوات می‌کرد. ما مجبور بودیم ریل را قطع کنیم. جاده اهواز و خرمشهر را قطع کنیم و برویم. سوار ماشین شدم و نزد ایشان رفتم. در اهواز قرارگاه داشتند و کارهای مهندسی سپاه را انجام می‌دادند. یک میز کوچک جلویشان بود. به ایشان گفتم: آقای مهندس ما جاده نداریم، ماشین‌هایمان بکسوات می‌کند و ممکن است قطارهای باری بزنند و ماشینهای ما را از بین ببرند. گفت: از من چه می‌خواهی؟ گفتم: اهواز پشت پادگان حمید قرارگاه خاتم الانبیاء است. ما می‌خواهیم این یک تکه جاده را برای ما درست کنید. گفت: یک افسر به من معرفی کن و درجه‌اش هم تفاوتی ندارد. فقط کامیونهای که پر می‌آیند، خالی کنند. کلک نزنند دفترچه‌های آنها را امضا کند. افسر خوبی باشد، مدیر باشد.

ما یک ستوان داشتیم به ایشان معرفی کردیم. ده روز بود که من به مأموریت رفته بودم و برگشتم دیدم جاده را ساخته است. ده روزه تحویل ما داد. واقعاً کار می‌کردند. بچه اصفهان بود. اسم ایشان جایی نیست ولی اینها بچه‌های زحمت کشیده بودند. یادش بخیر، حاج آقا ابن الرضا بود این مرتب به جنوب می‌آمد. با هفتاد ماشین می‌آمد و برو بچه‌ها را شارژ می‌کرد. از صمیم قلب این را بگویم جنگ را مردم اداره کردند. قدر این ملت

را باید دانست. دیدید برای تشییع سردار سلیمانی چه کردند. حتی در کانادا هم برایش مراسم یادبود گرفتند. ایشان حاکم قلب‌ها بودند. یکی از ناراحتی‌هایی که ما در تابستان و در قرارگاه جنوب داشتیم. با عرض معذرت. بیماری اسهال و استفراغ بود. گرمازده می‌شدیم. درمانش دو دارو بود. نه داروی شیمیایی، یکی ماست ترش و دیگری خاکشیر. از کسی که این خاکشیر را تهیه کردم گفتم: حاج آقا این مقدار خاکشیر خیلی کم است. گفت: ندارم. گفتم: نگران نباش من برای شما تهیه می‌کنم. یک دختر عمه داشتم نامش خانم فلاح بود. خدا رحمتش کند. سرپرست خانم‌ها در جهاد شمیران بود. به ایشان زنگ زدم. گفتم: دختر عمه من برای مارگزیدگی خاکشیر می‌خواهم و شدیداً در مضیقه هستم. مخصوصاً خاکشیر را لازم داریم. گفت: چشم. چقدر می‌خواهی؟ گفتم: ۲۰۰ کیلو. ۴ تا گونی ۵۰ کیلویی. گفت: دو تن کافی است؟ گفتم: (با خنده) همان یک گونی کافی است.

❑ اگر ممکن است چند کتاب برای مطالعه به طلاب معرفی کنید تا بیشتر با فضای دفاع مقدس آشنا شوند.

.من پیشنهادم این است که از قسمت معارف جنگ ارتش و سپاه لیست کتاب بگیرید.

❑ کتاب خاصی مد نظر شما نیست؟

. کتاب خاصی مد نظرم نیست ولی می‌توانم کتاب چراغ خاموش را به شما معرفی کنم. بخش معارف جنگ ارتش کتاب‌های زیادی دارد. کتابی در مورد شهید اقارب پرست بود، عکس ایشان روی دیوارهای تهرانپارس است. ایشان در جزیره مجنون شهید شد.

❑ حاج آقا حرف آخرتان نسبت به خوانندگان مجله پیام مروی و طلاب حوزه علمیه مروی و غیر مروی چیست؟

بچه‌ها باید دیدشان را باز کنند و ببینند این آرامشی که الان دارند از کجا به دست آمده است. این امنیت که دارند از کجا به دست آمده است. بگردند و ببینند چه کسانی برای این مملکت زحمت کشیدند. با کسانی که جنگ را دیده‌اند و الآن هم هستند صحبت کنند. با دو شبهه که . به قول حضرت آقا ممکن است با لبخند همراه باشد . گول نخورند. چرا ما باید بودجه مملکت را فلان جا خرج کنیم؟ چرا ما باید فلان جا هزینه کنیم؟ بچه‌های طلبه ما باید چشم‌هایشان را باز کنند و ببینند. من گاهی برای بچه‌های مدارس که می‌روم و صحبت می‌کنم می‌گویم: ببینید این آرامشی که الآن داریم از کجا آمده است. همسایگان ما مثل پاکستان و افغانستان در آشوب است. جنوب ایران در آشوب است. سلیمانی‌ها فدا شدند و خیلی در کنار سلیمانی‌ها که اصلاً اسمی از آنها نیست.

من از «رحیم رحمانی» بگویم که در عملیات والفجر بود. زخمی شده بود. صیاد به من گفت: برو رحیم رحمانی را تخلیه کن به عقب. همان جایی که آمریکایی‌ها زندان ساخته بودند. ابوغریب بوی تعفن می‌داد. نمی‌شد آنجا ایستاد. جنازه‌ها روی هم ریخته بود. داخل سنگر رفتم و دیدم رحیم رحمانی باند پیچی شده، سڑم در دست به من گفت: تی‌تیش مامانی تو آمدی اینجا چه کار کنی؟ گفتم: آمدم شما را به دزفول ببرم. گفت: برو! برای چه بروم دزفول؟ گفتم: تو حال درست و حسابی نداری. هر کاری کردم ایشان نیامد. عشق به وطن، عشق به عقیده، عشق به خدا.

انشاءالله عاقبت ما ختم به خیر شود. خداوند انشاءالله ما را از دامن علی و بچه‌های علی علیه السلام جدا نکند.

یک چیزی بچه‌های ارتش روی دیوار



بخوانی خفه شو! این ماجرا گذشت. تا اینکه یک روز گفتند فرمانده باغشاه (یعنی برادر من) دارد از آسایشگاه بازدید می‌کند. وارد آسایشگاه ما شد. ما هم جلوی تخت خیردار ایستاده بودیم. رسید جلوی من یک نگاهی به من کرد و پرسید: این شخص که می‌خواند از چی می‌خواند؟ کسی جواب نداد. صدایش را بلندتر کرد و با فریاد گفت: گفتم از چی می‌خواند؟ بعد یک سرگردی که پشت سرایشان بود به فرمانده گفت: از مولا می‌خواند. برادر ما گفت: پس می‌خواهی از عمر بخواند؟ آنجا بود که آقای کمند خواندن ما را امضا کرد. برادر ما وقتی فوت کرد پشت میز نشسته بود. به خانمش گفت: ناهار نمی‌آوری بخوریم؟ همسرش رفت غذایش را بیاورد. دید که حاج احمد آقا پشت میز تمام کرده است. خیلی راحت از دنیا رفت. خیلی خالص بود. ایشان قبل از انقلاب بازنشست شد. حجت کسری آن روز ما را خیلی خجالت داد.

❑ خیلی ممنونم از اینکه وقت ارزشمندتان را در اختیار ما گذاشتید.

در لویزان نوشته بودند که من نمی‌دانم حدیث بود یا چیز دیگر. نوشته بود: «خداوند کسی را که دوست بدارد، عشق مولا علی بن ابی طالب را در دلش می‌گذارد.» گناهکار هستیم؛ روسیاه هستیم؛ ناسپاس هستیم. برادر من از افسران ارتش زمان شاه بود. بازنشست شده بود و دیگر کار نمی‌کرد. پرونده‌اش سفید بود. به قول قرآن کریم پرونده‌اش دست راستش بود. همشیره من در آن زمان فوت کرده بود. در شمیران یک مداحی داریم به نام حجت کسرا. ایشان سکنه کرده است و دیگر نمی‌خوانند. ایشان داشتند مداحی می‌کردند. ما برادرها ایستاده بودیم که ناگهان حجت قطع کرد. گفت: عزیزی وارد مسجد شد که من به شما بگویم چه نظامی قدیم، چه نظامی حالا همه عشق اهل بیت در خونشان است. عشق علی علیه السلام در وجودشان است.

حجت تعریف کرد: من سرباز بودم. یک فرمانده داشتم که بعداً اسم ایشان را می‌گویم. یک روز سرگروه‌بان سیلی محکمی به من زد که تو حق نداری

بررسی مفهوم (الّا) استثنائیه از نظر اصولیون متأخر

آرمان جوانی

طلبه پایه پنجم حوزه علمیه
شهید صدوقی (ره) قم
دریافتی از سامانه اصحاب قلم

چکیده

علمای علم بلاغت معتقدند «الّا» در جملات نفی سبب حصر می‌شود اما ایشان نوشتند که «الّا»ی استثنائیه اگر در جمله مثبت هم ذکر شود مفهوم حصر را می‌رساند. این تلقی بین اصولیون وجود داشته که اگر قضیه‌ای بر حصر دلالت داشت، مفهوم داشتن آن قضیه قطعی است. زیرا بین مفهوم و حصر تلازم وجود دارد؛ بنابراین در کل بحث به دنبال این هستند که مثلاً «ما» و «الّا» دلالت بر حصر می‌کند یا خیر؟

آیا «الّا» دلالت بر حصر می‌کند؟ به مفهوم دلالت می‌کند یا به منطوق؟ برخی نظرات حاکی از مفهوم داشتن «الّا» و برخی دیگر حاکی از دلالت بر منطوق کلام هستند

کلیدواژگان: «الّا»ی استثنائیه، مفهوم حصر، منطوق، مستثنی، مستثنی منه، انتفاء حکم

مقدمه

باب مفاهیم اصول یکی از ابواب کاربردی در فقه است. محل نزاع در این باب بر سر وجود مفهوم مخالف در قضایا است و این مسأله در ابواب کوچک‌تری مطرح می‌شود. یکی از مباحث باب مفاهیم، مبحث حصر و زیرمجموعه آن مبحث «الّا» است. ما در این نوشته قصد داریم نظرات مختلف در مورد مفهوم «الّا» را بررسی کنیم و در آخر نیز قضاوت کنیم که آیا سنخ مفهوم «الّا» از سنخ مفاهیم دیگری است که در غیر مفهوم حصر بیان می‌شود یا خیر؟

۱. انواع «الّا»

«الّا» در کتاب مغنی الادیب به چهار معنا تقسیم شده است. «الّا»ی وصفیه که مربوط به بحث مفهوم وصف اصول است و «الّا»ی عاطفه و «الّا»ی زائده که این دو نوع از بحث خارج است و قسم چهارم «الّا»ی استثنائیه است. «الّا»ی استثنائیه خود بر دو گونه است، استثنای بلاغی (نفی + «الّا») و استثنای در کلام موجبه.

۲. «الّا»ی استثنائیه

هیچ شکی نیست که «الّا»ی استثنائیه دلالت بر مفهوم دارد. اما مفهوم آن چیست؟ انتفاء حکم مستثنی منه از مستثنی.

به عنوان مثال «جاء القوم الّا زیداً» که در آن حکم مجئی که مربوط به قوم است، از زید نفی شده است. این انتفاء حکم از مستثنی را ما به نحو مدلول التزامی بَیِّن بالمعنی الأخصّ می‌فهمیم. مدلول التزامی بَیِّن بالمعنی الأخصّ طبق بیان علامه مظفر رحمه

الله، همان مفهوم است. التزام بَیِّن به قدری ظریف است که عده‌ای را به اشتباه انداخته است و آن را مدلول مطابقی گرفته‌اند، بنابراین گفته‌اند: انتفاء مستثنی از حکم مستثنی منه، منطوق کلام است نه مفهوم. حال اینجا سؤال مطرح می‌شود که اگر اخراج حکم مستثنی منه از مستثنی منطوق است، پس مفهوم چیست؟ و اگر «الّا» برای اخراج وضع شده باشد، دیگر چرا پای تلازم را به میان آوریم؟ زیرا وضع همان منطوق است نه لازم بَیِّن.

۳. انواع فهم از «الّا»

وقتی با یک جمله استثنائیه که با «الّا» بیان شده باشد مواجه می‌شویم، چند حالت را می‌توان ذکر کرد:

- اثبات حکم برای مستثنی منه و استثناء مستثنی از آن.
 - انتفاء حکم مستثنی منه از مستثنی
 - حصر انتفاء حکم در مستثنی
- در میان اصولیون این مطلب مسلّم است که فهم حالت اول منطوقی است؛ در مورد حالت دوم ختلاف وجود دارد و در مورد حالت سوم باید گفت این فهم صرفاً توسط مرحوم امام خمینی رحمه الله و شاگرد ایشان آیت الله سبحانی حفظه الله مطرح شده است. حالت چهارمی نیز وجود دارد که در بیان مرحوم نائینی و مرحوم آقا ضیاء رحمهما الله است: حصر را بر روی مستثنی منه است. (منظور از مستثنی منه به غیر مستثنی است که در آینده خواهد آمد)

۴. بررسی نظرات

برای بررسی و قضاوت میان نظرات

مطرح شده، ابتدا باید معنای «الّا» در لغت را بررسی نمود.

- تاج العروس به نقل از جوهری آورده است که «الّا حرفٌ یُسْتثنی بهّا»
 - مصباح المنیر نیز آورده است که «حرفٌ استثنائٌ نحوُ قامَ القومُ الّا زیداً. فزیداً غیرٌ داخلٌ فی حکم القوم»
- بنابر آنچه از این دو کتاب ذکر شد، یک دیدگاه «الّا» را از ادات استثناء معرفی می‌کند و دیگری «الّا» را سبب خروج حکم از مستثنی قلمداد می‌کند. دقیقاً ریشه اختلاف اصولیون، اختلاف در همین دو دیدگاه لغوی است. عده‌ای می‌گویند که معنای منطوقی «الّا» صرفاً اثبات حکم برای مستثنی منه و استثناء مستثنی از آن حکم است. کما اینکه امثال جوهری «الّا» را اینطور معنا کرده‌اند. پس وقتی منطوق کلام چنین شد، انتفاء حکم مستثنی منه از مستثنی لازم بَیِّن جمله خواهد بود؛ زیرا لازمه استثناء، اخراج است. این کلام مرحوم آیت الله خوئی و علامه مظفر رحمهما الله است.

۵. نقد کلام مرحوم علامه مظفر و مرحوم آیت الله خوئی

سزاوار بود مرحوم علامه مظفر این نکته را لحاظ می‌فرمود که استثناء، یک مفهوم اضافی است؛ به این صورت که دو طرف به تفاوت در حکم نیاز دارند و اصولاً استثناء به همین معنا است. پس هم اثبات حکم و هم نفی حکم برای مستثنی منه به نحو منطوقی ثابت است و می‌بینیم که امثال صاحب مصباح المنیر همین تفسیر را از استثناء ارائه داده‌اند و این کلام منافاتی با کلام جناب جوهری ندارد.

۶. بررسی حالت سوم از «الّا»

اگر کلام مرحوم علامه مظفر را بپذیریم و حالت دوم را دارای مفهوم بدانیم، دیگر صحبت کردن از این مفهوم بی معنا است. زیرا هر جمله یک مفهوم می‌تواند داشته باشد. بله در طول آن مفهوم، مفاهیم دیگر قابل تصور است؛ اما در عرض مفهوم اولیه، مفهوم دیگری قرار نمی‌گیرد. اما اگر حالت دوم را منطوق بدانیم، امکان بحث از حالت سوم فراهم می‌شود. یک راه حل برای حالت سوم این است که بگوئیم منطوق جمله، ما را به سوی حصر عدم حکم در مستثنی می‌برد. این راه مستلزم این است که ما وضع «الّا» را برای حصر بدانیم که بنظر می‌رسد آیت الله سبحانی در کتاب «الموجز» به همین نکته اشاره دارند و تبادر قطعی را دلیل بر این مطلب می‌دانند.

راه حل دومی که می‌تواند ما را به این فهم برساند، این است که بگوئیم که حکم اثباتی محصور در مستثنی منه، غیر مستثنی است. پس لازمه‌اش حصر عدم حکم در مستثنی است. مثلاً مولا می‌فرماید: «أَکَرَمُ الْقَوْمِ إِلَّا زَيْدًا». در اینجا حکم وجوب اکرام در قوم غیر زید محصور است؛ پس عدم مجیء مخصوص زید است، چون تنها مورد استثناء شده است.

۷. یک اشکال و جواب

بنا به سخنان گذشته عبارت «حصر در مستثنی منه به غیر از مستثنی است» چگونه اثبات می‌شود؟ بر فرض، اثبات حصر مستثنی منه به غیر زید باشد، یعنی نمی‌توان حکم مستثنی منه را به غیر خودش «الّا» مستثنی داد. ارتباط این مطلب با حصر در مستثنی چیست؟ برای مثال مولى می‌فرماید:

«أَکَرَمُ الْقَوْمِ بَنِي هَاشِمٍ إِلَّا زَيْدًا» این یعنی فقط بنی هاشم را اکرام کن به غیر زید، پس مولا نمی‌تواند در جای دیگر بفرماید «أَکَرَمُ بَنِي بَکَرٍ وَ...» اما این امکان وجود دارد که بفرماید «لا تَکَرِّم عَلٰی، سَعِيدٍ وَ...» البته به حدی که تعداد مستثنیات زیاد نشود تا عنوان قوم را تحت تأثیر قرار دهد. در پاسخ به این اشکال باید گفت: شخص، در مقام جمله انشائیة می‌خواهد مورد حکم و موارد استثناء آن را بیان کند. لذا در مقام بیان استثناء است؛ پس اگر غیر از این مستثنی، مستثنای دیگری هم بود، ذکر می‌کرد. وقتی استثناء دیگری ذکر نکرده و عدم حکم را فقط به مستثنی یا مستثنی‌های ذکر شده محدود کرده است، لازمه‌اش این است که عدم حکم، محصور در موارد مذکور شود؛ یعنی غیر از این موارد، مورد دیگری از مستثنی منه استثناء نشده است.

راه حل دوم این است که گفته شود: حکم اثباتی محصور در مستثنی منه، غیر مستثنی است. پس لازمه‌اش حصر عدم حکم در مستثنی است. مثلاً مولا می‌فرماید: «أَکَرَمُ الْقَوْمِ إِلَّا زَيْدًا» در اینجا حکم وجوب اکرام، محصور در قوم به غیر زید است. پس عدم مجیء مخصوص زید است زیرا تنها مورد استثناء شده است.

اشکال دیگری که در ادامه اشکال قبل مطرح می‌شود این است که حصر حکم ایجابی چگونه اثبات می‌شود؟ شاید این حکم برای دیگری هم ثابت باشد مثلاً «أَکَرَمُ الْقَوْمِ الْآخَرِ». بازگشت این اشکال به کلام مرحوم نائینی و مرحوم آقا ضیاء است. اما با این بیان اشکالی متوجه کلام آنان نیست. زیرا ایشان حصر مستثنی منه به غیر مستثنی مد نظرشان

بوده است نه فقط حصر مستثنی. اما با کمی دقت به نظر می‌رسد کلام مرحوم نائینی و آقا ضیاء بر خلاف این برداشت است. ایشان می‌فرمایند: «لا اشکال فی مثل الّا یفیدُ حصرَ حکمِ فی مستثنی منه و إخراجِ مستثنی عنه بعد الاسناد» اما اگر حالت دوم منطوق در نظر گرفته شود، امکان بحث از حالت سوم فراهم می‌گردد. یک راه حل برای حالت سوم این است که گفته شود منطوق جمله، ما را به سمت حصر عدم حکم در مستثنی می‌برد. این راه مستلزم این است که وضع «الّا» برای حصر در نظر گرفته شود که به نظر می‌رسد آیت الله سبحانی در «الموجز» به همین نکته اعتقاد دارند و تبادر قطعی را دلیل بر این مطلب می‌دانند.

اگر به مفهوم «الّا» توجه شود، ما یُفهم است نه مفهوم باب مفاهیم. در مباحث دیگر باب مفاهیم بحث انتفاء قید مطرح بود در حالی که این مبحث فاقد انتفاء قید است و نفی و اثبات توسط خود «الّا» صورت می‌گیرد.

۸. عبارت آقا ضیاء

ایشان در کتاب «نهایه الافکار» دو عنوان مطرح می‌کنند. ۱. مفهوم استثناء ۲. مفهوم حصر. در مفهوم استثناء می‌فرماید: «لا ینبغی الاشکالُ فی دلالتِهِ عَلٰی انحصارِ سنخِ حکمِ الثابتِ فی القضيَةِ بِالْمُسْتَثْنٰی منه و خُرُوجِ مُسْتَثْنٰی من ذلک و من ذلک أَشْهَرُ بَیْنَهُمْ بِأَنَّ الاستثناءَ مِنَ التَّفْهِیْ اثْبَاتٌ مِنَ الْإِثْبَاتِ نفی. مانند «أَکَرَمُ الْقَوْمِ إِلَّا زَيْدًا» و «جائنی الْقَوْمُ إِلَّا زَيْدًا»

۹: عبارت آقای سبحانی

ایشان می‌فرمایند: وقتی می‌گوییم: «أَکَرَمُ الْعُلَمَاءِ إِلَّا زَيْدًا» سه حالت را

می‌توان تصور کرد: ۱. مراد، وجوب اکرام علماء است به استثناء زید. ۲. عدم وجوب اکرام زید و ۳. حصر خروج فی المستثنی و آنکه لم یُخرج منه سواه. فقط زید از وجوب اکرام علماء خارج است به نحوی که مولا در جمله دیگری عمرو را هم خارج کند.

نتیجه

«الّا»ی استثنائیة از لحاظ مفهوم یا منطوق و چگونگی آنها مورد بحث و خدشه است و حصر یا انتفاء حکم آن قابل اشکال است. ما در خلال بحثی مختصر نشان دادیم که استثناء مفهومی اضافی با دو طرف مخالف است. بنابراین اثبات و نفی هر دو از خود «الّا» به دست می‌آید و حالت سوم (حصر انتفاء حکم در مستثنی) از طریق منطوق یا از طریق

مفهوم حاصل می‌شود که آن حصر عدم حکم در مستثنی است.

کتابنامه

قرآن کریم
ابن هشام، مغنی الادیب، قم: جامعه مدرسین (۱۳۸۰).
المقزّی الفیومی، احمد بن محمد علی، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر لالرافعی، قم: دارالحجره (۷۷۰ هـ).
بروجردی، محمد تقی، نهایة الافکار، نجف: مؤسسه نشر اسلامی (۹۵۰ هـ).
زبیدی حنفی، سید محمد، تاج العروس فی جواهر القاموس، قم: دارالفکر (۸۴۰ هـ).
سبحانی، آیت الله جعفر، الموجز فی اصول الفقه، قم: بوستان کتاب (۱۳۹۱).
مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، قم: جامعه مدرسین (۱۳۷۵).
نائینی، فوائداصول، قم: حکمت (۱۳۷۲).

تعلیم و تربیت در اسلام

(تحقیقی پیرامون مبانی تربیتی اسلامی)

حجت الاسلام رمضانعلی تیموری



تعلیم و تربیت در اسلام از موضوعات مهمی است که آغاز تشریع دین اسلام با این موضوع آغاز شده است. ﴿إِقرأْ باسمِ ربِّک الذی خلق﴾ ۱. در ابتدای تشریع دین، علاوه بر امر به «خواندن» که بیانگر تعلیم است؛ خداوند متعال با واژه «رب». به معنای پروردگار، پرورش دهنده و تربیت کننده. در آیه شریفه به موضوع تربیت اشاره نموده و اهمیت همراهی تعلیم با تربیت را روشن ساخته است. طبیعتاً تحقق چنین اهدافی (تعلیم و تربیت) نیازمند قواعدی مشخص است که بدون رعایت آن قواعد، تعلیم و تربیت قابلیت تحقق ندارد. اگر این قواعد از سوی معلم و مربی بیان شود که خود از جهت علم و تربیت بر انسان اشراف داشته باشد می‌توان به او تکیه و اعتماد کرد. به همین خاطر قواعد تعلیم و تربیت از سوی خداوند متعال، خالق این وجود مادی الهی و پیامبران و اولیاء الهی تشریح و بیان شده است. این قواعد یا به عبارتی دیگر اصول، بنیان تعلیم و تربیت را شکل داده است و رسیدن به هدف تعلیم و تربیت را میسر می‌سازد. طلاب و روحانیون نقش مهمی در تعلیم و تربیت دینی جامعه دارند و از طرفی در مسیر تربیت نیز واقع شده‌اند. پس بنابر فرمایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام که فرمود: «من جعل نفسه اماماً للناس فليبدأ بتأديب نفسه قبل تأديب غيره» مخاطب اصلی این بحث هستند و لازم است با این اصول آشنا شوند و همانگونه که در جهت تربیت خود گام برمی‌دارند برای تربیت جامعه نیز مثمر ثمر واقع شوند.

تعلیم و تربیت اسلامی

تعلیم و تربیت اسلامی یعنی انتقال و آموزش اطلاعات دینی و اخلاقی به افراد و پرورش استعدادهای انسان به منظور شناخت خداوند متعال، اطاعت از او و رسیدن به کمال و سعادت دنیوی و اخروی و جلب رضایت الهی.

اهداف تعلیم و تربیت اسلامی

هدف از تعلیم و تربیت اسلامی به دو دسته تقسیم می‌شوند: کلی و جزئی.

اهداف کلی تعلیم و تربیت اسلامی

۱- رساندن بشر به رشد و کمال واقعی

بشر موجودی است که برای او رشد و کمالی متصور است و طبیعتاً حضور او در عرصه عالم ماده و تراحمات مختلف مادی، رشد و کمال واقعی به فراموشی سپرده می‌شود یا در جهتی غیر از راه اصلی پیگیری می‌شود. خداوند متعال به عنوان شارع و قانونگذار دین از آنجا که خالق این وجود مادی است ﴿هو الذی خلقکم﴾ به جنبه های رشد و انحطاط بشر اشراف دارد ﴿فألهمها فجورها و تقواها﴾ و با بیان راههای سعادت بشر و تحذیر از انحراف از این راه ها قصد دارد که بشر به رشد واقعی و سعادت حقیقی خود نائل شود.

۲- شکوفا سازی استعدادهای درونی

و بالقوه افراد

انسان مانند سایر موجودات مادی (گیاهان و حیوانات) در طول زندگی خود در حال رشد است و به مرور در حال شکوفا کردن استعدادهای خویش است. سؤال اصلی این است که آیا انسان توانایی بروز و ظهور همه استعدادهای درونی را دارد یا خیر؟

ظهور و بروز استعدادها و کمالات هر موجودی نیازمند تعلیم و تربیت است. موارد بسیاری دیده شده که افراد مستعد در موضوعی خاص با قرار گرفتن

در دایره تعلیم و تربیت به مدارج بالایی در آن مورد دست یافته‌اند شکوفایی خاصی در استعدادشان رخ داده است و افرادی نیز بودند که با وجود داشتن استعداد در زمینه‌های مختلف از تعلیم و تربیت محروم بودند و هیچ رشدی در استعدادهایشان نداشتند.

انسان هم که مخلوقی الهی است ﴿إنی خالق بشراً من طین﴾ و در او استعداد خلیفه الهی قرار داده شده است ﴿إنی جاعل فی الارض خلیفة﴾ قابلیت رسیدن به این کمال و رشد را دارا است و چنانچه تحت تعلیم معارف الهی اولیاء خداوند متعال و تربیت آنان قرار گیرد این کمالات شکوفا خواهد شد. همچنانکه در صدر اسلام، اعراب جاهلی، فرهنگ منحط خود را کنار گذاشتند و با ظهور اسلام و در پرتو تعلیم اسلامی و تربیت پیامبر گرامی اسلام برپایی تمدن اسلامی را رقم زدند.

۳- اصلاح روابط انسان با خود،

دیگران و طبیعت

از دیگر اهداف تعلیم و تربیت چگونگی ارتباط انسان با خود، دیگران و طبیعت است. انسانی که خداوند متعال او را تکریم نموده ﴿ولقد کرما بنی آدم﴾ و به او ارزشی بالاتر از فرشتگان داده و مسجود ملائک شده است ﴿و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم﴾ در اثر دوری از تعلیم و تربیت آنچنان خود را ذلیل می‌سازد که حتی از حیوانات نیز پست تر میشود ﴿اولئک کالانعام بل هم اذل﴾ و در ارتباط با دیگران آنها را استعمار نموده و تحقیر می‌کند ﴿و قد اضل فرعون قومه و ما هدی﴾ و در ارتباط با محیط پیرامونش، طبیعت را به نابودی می‌کشاند ﴿یهلک الحرث و النسل﴾ اما اسلام طریقه سلوک و مشی با خود ﴿لا تظلموا انفسکم﴾ و دیگران ﴿لا یسرخر قوم من قوم﴾ را به انسان تعلیم می‌دهد و حتی در مورد

چارپایان هم دستور می‌دهد که نباید به آنان بار بیشتر از طاقتشان حمل کرد. حضرت علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: حیوان، شش حق بر صاحبش دارد: «وقتی که پیاده شد، برای او علف بگذارد؛ هر وقت از آبی عبور کرد، درنگ کند و آب را به او نشان دهد؛ به صورتش نزند؛ زیرا که تسبیح پروردگار می‌گوید؛ پشت او را چون مجلس و مبلمان و جایگاه برای سخنرانی نکند؛ مگر در راه خدا؛ بیش از توان، بارش نکند؛ بیش از قدرت و طاقت از او سواری نگیرد و نخواهد» صدوق، ۱۴۱۰ق. ج ۲، ص ۱۸۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق. ج ۶۴، ص ۲۰۱ و ۲۱۰

۴- رساندن انسان به قرب الهی

همه ما از خداییم ﴿إنا لله﴾ و به سوی او باز می‌گردیم ﴿وإنا الیه راجعون﴾ و در هر حال روزی خداوند متعال را ملاقات خواهیم نمود ﴿إنک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه﴾ ولی کیفیت و حقیقت این رجوع به دست ما رقم می‌خورد و این ما هستیم که با انتخاب نوع تربیت خود کیفیت ملاقات با پروردگار یکتا را تعیین می‌کنیم. می‌توان در مسیری قرار گرفت که پیامبر اکرم به آن رهنمون شدند و رسیدند ﴿ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین أو أدنی﴾ یا اینکه مسیری در پیش گرفت که مانند شیطان از درگاه خداوند متعال طرد شد ﴿فاخرج منها فانک رجیم﴾

اهداف جزئی تعلیم و تربیت

اهداف جزئی تعلیم و تربیت به این معنا است که آشنایی با مواردی همچون هستی معاد، نبوت و ... به صورت یک جزء از کل در تحقق تعلیم و تربیت نقش اساسی دارد و پیروی از این تعلیم جزئی، راه رسیدن به آن اهداف را فراهم می‌سازد:

۱- آشنا سازی افراد با هستی، هدف



خلقت، خالق هستی، معاد و نبوت شناخت عالم وجود از حیثیت های مختلفی می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. مثل ماهیت عالم، کیفیت تحقق موجودات یا حدوث عالم، سرانجام دنیا و... اما آنچه در تعلیم و تربیت مهم است این است که زندگی در این عالم بر چه پایه و اساسی جریان دارد. آیا انسانها بدون در نظر گرفتن هدف و غایت به وجود آمده‌اند؟ آفریننده آنان کیست و با چه هدفی آنان را خلق کرده است؟ آیا اصلاً آفریننده دارند یا خود به خود به وجود آمده‌اند؟ بعد از مرگ چه اتفاقی برای آنان می‌افتد؟ چگونه مسیر تولد تا مرگ را طی خواهند کرد؟ آیا راهنمایی برای آنان وجود دارد؟

اینها نمونه‌ای از مواردی است که در تعلیم و تربیت اسلامی مطرح می‌شود و برای رشد تبیین می‌گردد تا انسان با عالم هستی و چگونگی ارتباط با آن و خالق خود ارتباط برقرار کند. بداند که بیهوده خلق نشده و بعد از مرگ وارد عالم جدیدی می‌شود و زندگی او تمام نشده است.

۲- تقویت اعتقادات و باورهای دینی و اسلامی

یکی از مباحث مهم در تربیت و تعلیم اسلامی تقویت باورهای دینی است. در زندگی حوادثی رخ می‌دهد که باعث تضعیف اعتقادات در انسان شده و یا آن را دگرگون می‌کند و این اتفاق، خطر مهمی است که در مسیر رشد انسان قرار می‌گیرد. انسان نیاز به آموزش و تعمیق افکار و اعتقادات خود دارد که در کوران حوادث بتواند با حفظ معتقدات خود از حوادث بهره ببرد. نه تنها افول نکند بلکه رشد او قوی‌تر هم بشود.

۳- تشویق و ترغیب افراد برای انجام عبادات و اعمال صالح و ترک گناه

در تعلیم و تربیت اسلامی، تشویق و

ترغیب برای برگزاری اعمال خاص، جایگاه ویژه‌ای دارد. خداوند متعال در قرآن کریم به تناسب موضوعات مختلف به تشویق انسانها به انجام عبادات پرداخته است. گاهی آنان را محبوب خود معرفی می‌کند ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَاتِبِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ گاهی به آنان وعده امنیت می‌دهد ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ﴾

در بیانات اولیای الهی نیز به وفور این تشویقات و ترغیبات آمده است. در کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال مرحوم صدوق می‌توان به نمونه‌های زیادی اشاره کرد.

۴- آشنا ساختن افراد با فضایل و ردائیل اخلاقی

در انجام یا ترک فعلی خاص نقش شناخت عمل خوب و آثار آن و یا عمل بد و پیامدهای آن تأثیر زیادی بر ترغیب و تحذیر نسبت به انجام و ترک یک عمل دارد. در تعلیم و تربیت اسلامی مباحث متعددی در مورد فضیلتها و ردیلتها و اخلاقی مطرح شده است. مثلاً در روایتی ارزشمند پیرامون حسن خلق می‌خوانیم: «لَوْ عَلِمَ الرَّجُلُ مَا لَهُ فِي حُسْنِ الْخُلُقِ لَعَلِمَ أَنَّهُ يَخْتَارُ أَنْ يَكُونَ لَهُ خُلُقٌ حَسَنٌ» اگر انسان بداند چه اخلاق نیک چه منفعتی برایش دارد، حتماً متوجه می‌شود که باید اخلاقش نیکو گرداند. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۶؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۷۹۹. و در مورد بد اخلاقی که از ردائیل است امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّ سَوْءَ الْخُلُقِ لَيُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْجِلُّ الْعَسَلَ» (همچنان که سرکه عسل را تباه می‌کند، بد خلقی نیز عمل را تباه می‌کند. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۱.

ادامه دارد ...

نقد رویکرد وهابیت به معنا و جایگاه

توسل

در آیات و روایات

دکتر علیرضا محمدی فرد

دانش آموخته حوزه علمیه قم و دکتری علوم قرآن و حدیث دریافتی از سامانه اصحاب قلم

چکیده

توسل به اولیاء الهی و تبرک جستن به ایشان و زیارت مشاهد مشرفه و کارهایی از این قبیل، از جمله مسائلی است که میان تمامی مسلمین، از صدر اسلام تا کنون متداول بوده است و در زمره مراسم دینی، مسلم تلقی می‌شده است. ولی در سده‌های اخیر فرقه وهابیت به بهانه تنافی این امور با توحید، به انکار آن پرداخته و گاهی آن را بدعت و گاهی عبادت اولیاء نامیده‌اند و مسلمانان را به شرك و بت پرستی متهم می‌کنند. نگارنده در این نوشتار قصد دارد به بیان معنای توسل، ادله شرعی آن و در ضمن به نقد این فرقه بپردازد.



۱. معنای لغوی و اصطلاحی توسل

در «لسان العرب» توسل این‌گونه معنا شده است: توسل جستن به سوی خدا و انتخاب وسیله یعنی اینکه انسان عملی انجام دهد که او را به خدا نزدیک کند و «وسیله» به معنای چیزی است که انسان به کمک آن به چیز دیگری نزدیک می‌شود.^۱ و در کتاب «العین» این‌گونه معنا شده است: توسل از «وَسَلْتُ الی رَبِّی وسیلة» است؛ یعنی انجام دادم عملی تا به سبب آن به خدا نزدیک شوم.^۲

و در «النهایه فی غریب الحدیث و الاثر» در معنای «وسیله» آمده است: وسیله در لغت به معنای چیزی است که به واسطه آن به چیز دیگر می‌رسیم و به آن نزدیک می‌شویم و فعل آن عبارت است از «وَسَلَ الیه وسیلة و تَوَسَّلَ».^۳ بنابراین توسل در لغت به این معنا است که انسان چیزی یا کسی را واسطه قرار دهد تا به فرد دیگر نزدیک شود و در اصطلاح به این معنا است که بنده، چیزی یا شخصی را نزد خداوند واسطه قرار دهد تا وسیله قریبش به خدا گردد.

۲. عقیده وهابیون درباره توسل

وهابیون توسل به دعای نبی اکرم ﷺ در حال حیات ایشان را جایز می‌دانند ولی در دو صورت توسل را جایز نمی‌دانند:

۱. توسل به دعای نبی ﷺ بعد از رحلت ایشان؛
۲. توسل به ذات نبی ﷺ، چه قبل از رحلت ایشان و چه بعد از رحلت؛^۴ بنابراین به عقیده ایشان توسل به هر یک از دو صورت زیر که باشد جایز نیست:

۱. توسل به خود اولیاء؛ مثل اینکه بگوییم: «اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَتُوَسَّلُ اِلَیْكَ بِنَبِیِّكَ مُحَمَّدٍ ﷺ اَنْ تَقْضِیَ حَاجَتِی».
۲. توسل به مقام و جایگاه اولیاء در نزد خدا؛ مثل اینکه بگوییم: «اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَتُوَسَّلُ اِلَیْكَ بِجَاہِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَحَرَمَتِهِ وَحَقِّهِ اَنْ تَقْضِیَ حَاجَتِی».^۵

نمونه‌هایی از آراء و فتاوای علمای وهابی

در این زمینه فتاوای زیادی از علمای وهابی صادر شده است ولی ما برای اختصار، به نقل گفتار ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب، که مبدع و مروج اصلی این فرقه هستند، اکتفا می‌کنیم؛ این تیمیه در کتاب «الرد علی البکری» می‌نویسد: توسل به ذات نبی بدعت و کفر و شرک است.^۶

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۲۴ و ۷۲۵.

۲. العین، ج ۷، ص ۲۹۸.

۳. ابن اثیر، جزئی، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۶، ص ۱۸۵.

۴. محمد تقی، سبحانی، المذاهب الاسلامیه، ص ۳۲۲.

۵. محمد تقی، سبحانی، الوهابیه فی المیزان، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۶. ابن تیمیه، الرد علی البکری، ج ۲، ص ۵۹۴.

و در «المستدرک علی مجموع الفتاوی» می‌گوید: طلب شفای مریض، خلاصی از بلای دنیوی یا اخروی، غفران، نجات از آتش جهنم و ... جز از خدا جایز نیست و طلب کردن از نبی یا ملک مساوی است با دین نصاری و اگر این شخص توبه نکرد باید کشته شود^۱

و در کتاب «شرح العمدة» گفته است: توسل عبد به قبر برای تقرب به خدا همان بت‌پرستی است.^۲

محمّد بن عبد الوهاب می‌گوید: همانا هدف آنان وسیله تقرّب به خدا و شفیع قرار دادن پیامبران و صالحان است، به همین جهت خونشان حلال و قتلشان جایز است.^۳

۳. معنای توسل در اندیشه شیعه

در این بخش، به بیان معنای صحیح توسل در اندیشه شیعه می‌پردازیم:

الف) توسل به اسباب و وسائل، امری طبیعی در زندگی بشری

زندگی انسان بر پایه استفاده از وسائل و اسباب طبیعی شکل گرفته است. هر انسانی وقتی تشنه می‌شود آب می‌نوشد، وقتی گرسنه می‌شود غذا می‌خورد و وقتی به مکان دوری می‌رود از وسیله نقلیه بهره می‌گیرد. ولی اسباب و وسائل تنها در اسباب و وسائل طبیعی خلاصه نمی‌شود بلکه يك سری از اسباب و وسائل در عالم هستند که غیر طبیعی و معنوی هستند؛ تنها فرقی که بین اسباب مادی و معنوی وجود دارد این است که اسباب مادی را از روی تجربه و آزمایش علمی می‌توان شناخت و اسباب معنوی را از طریق دین، یعنی از طریق وحی، و از طریق کتاب و سنت باید کشف کرد.^۴ از طرفی می‌دانیم این خداوند است که سبب را آفریده و خداوند است که به اسباب، خاصیت اثر بخشی داده است. خداوند متعال از ما خواسته است از این وسائل و اسباب استفاده کنیم و در این جهت هیچ فرقی میان اسباب ظاهری و اسباب معنوی، اسباب دنیوی و اسباب اخروی نیست.^۵ بنابراین اگر در قرآن و روایات که بیانگر احکام الهی هستند امری غیر طبیعی و معنوی به عنوان سبب معرفی شده باشد، توسل به آن مشروع و صحیح است. با توضیحاتی که بیان شد نتیجه می‌گیریم که به دو شرط می‌توانیم به اسباب و وسائل غیر طبیعی متوسل شویم: ۱. در کتاب یا سنت به عنوان وسیله برای رسیدن به هدف دنیوی یا اخروی معرفی شده

۱. ابن تیمیه، المستدرک علی مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۷.

۲. ابن تیمیه، شرح العمدة، ج ۴، ص ۴۴۹.

۳. محمد بن عبد الوهاب، کشف الشبهات، ص ۵۸.

۴. رک: محمد تقی، سبحانی، العقیده الاسلامیه، ص ۲۷۹ و ۲۸۰؛ مرتضی، مطهری، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۶۴.

۵. مرتضی، مطهری، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۶۴.

باشد. ۲. اعتقاد به اصالت و استقلال آن وسائل و اسباب نداشته باشیم بلکه تأثیر آن را به إذن و مشیت الهی بدانیم.^۶

ب) عدم تنافی توسل به انبیا و اولیای الهی با توحید

یکتاپرستی یعنی اینکه انسان همواره خداوند را حاضر و ناظر بر اعمال خویش بداند و یقین داشته باشد که هرگاه خداوند را بخواند، او اجابتش می‌کند «وَ اِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَاَنِّی قَرِیْبٌ»^۷. آری، پس از آنکه آدمی به خدا روی آورد و خدا را شناخت، در مرحله بعدی به اولیاء خدا. از آن جهت که اولیاء خدا و پرستندگان خدا و در ذات خداوند متعال فانی شده‌اند و مراحل عبودیت را طی کرده‌اند و می‌توانند بهتر از ما مراتب تذلل و عبودیت را انجام دهند و به همین جهت از ما مقرب‌تر هستند و رو می‌آورد و آنها را وسیله استغفار و دعا قرار می‌دهد؛ یعنی از آنها که بندگان صالح خدا هستند استمداد می‌کند که از خداوند بخواهند تا حاجات او را برآورده کند و به قلب او روشنی عنایت فرماید و گناهانش را به لطف و کرم خود ببخشد.^۸

مطلب دیگر اینکه: توجه به هر موجود. اعمّ از توجه ظاهری و معنوی. هرگاه به صورت توجه به يك راه برای رفتن به سوی حق باشد و نه يك مقصد، توجه به خداوند است. در هر حرکت و مسیری، توجه به راه. از آن جهت که راه است. و توجه به علامتها و نشانه‌های راه برای گم نشدن و منحرف نشدن از مقصد. از آن جهت که اینها علامتها و نشانه‌ها هستند. «به سوی مقصد بودن» و «به سوی مقصد رفتن» است. انبیاء و اولیاء الهی راههای رسیدن به خداوند هستند. در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «اِثْمُ السَّبِیْلِ الْاَعْظَمُ وَ الصِّرَاطُ الْاَقْوَمُ» شما (اهل بیت علیهم السلام) شاهراه مطمئن و بزرگ رسیدن به خدا هستید؛ و در فراز دیگر چنین می‌خوانیم: «وَ اَعْلَاماً لِّعِبَادِهِ وَ مَنَاراً فِی بِلَادِهِ وَ اِدْلَآءَ عَلٰی صِرَاطِهِ» و هادیان و راهنمایان به سوی حق هستند. در فراز دیگر نیز آمده است: «الدُّعَاةُ اِلٰی اللّٰهِ وَ الْاِدْلَآءُ عَلٰی مَرْصَاةِ اللّٰهِ» پس مسئله این نیست که توسل و زیارت و خواندن اولیاء و انتظار کاری مافوق طبیعی از آنها، شرک است؛ بلکه مسئله چیز دیگر است. اولاً: باید بدانیم [آیا] انبیاء و اولیاء چنین صعودی در مراتب قرب الهی کرده‌اند که از ناحیه حق تا این حد مورد موهبت واقع شده باشند یا نه؟ از قرآن کریم استفاده می‌شود که خداوند به پاره‌ای از بندگان خود چنین مقامات و درجاتی عنایت کرده است.^۹

۶. محمد تقی، سبحانی، العقیده الاسلامیه، ص ۲۸۰؛ مرتضی، مطهری، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۶۴.

۷. بقره: ۱۸۶.

۸. مرتضی، مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.

۹. اَوَّلَیْکَ الَّذِیْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّیْنَ مِنْ دُرَّتِیْهِ اَدَمَ وَ مَوْسٰی خَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ دُرَّتِیْهِ اِبْرٰهیمَ وَ اِسْرٰئِیْلَ وَ مَوْسٰی هَٰذَا وَ اَخْتَبٰیْنَا اِذَا ثَقَلٰی عَلَیْهِمْ اَیَّاتُ الرَّحْمٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبَکِیًّا

ثانیاً: آیا مردمی که توسل پیدا می‌کنند و به زیارت می‌روند و حاجت می‌خواهند، از نظر توحیدی درک صحیحی دارند یا ندارند؟
آیا واقعاً با دیدگاه «توحیدی و به قصد تقرب به خداوند متعال» به زیارت می‌روند یا با فراموشی خداوند، او را زیارت می‌کنند؟ بدون شک اکثریت مردم با توجه به فطرت توحیدی و به قصد تقرب به درگاه ربوبی به زیارت می‌روند. ممکن است اقلیتی هم فاقد درک توحیدی باشند که باید به آنها مراتب توحید را آموخت نه آنکه زیارت آنان را شرک دانست.

ثالثاً: اقوال و افعالی که حکایت‌گرتسبیح و تکبیر و تحمید است و ستایش ذات ربوبی حقتعالی است، در مورد غیر خدا شرک است. شُبُوح مطلق و منزّه مطلق از هر نقص و کاستی خداوند متعال است؛ آن که همه ستایشها منحصرأ به او برمی‌گردد خداوند متعال است؛ آن که همه احوال و قوّه‌ها قائم به ذات او است خداوند متعال است. این‌گونه توصیفها ـ چه به صورت قولی و چه به صورت عملی ـ برای غیر خدا شرک است.^۱

ج) تفاوت توسل به انبیا و اولیاء الهی با بت‌پرستی

مسئله توسل به مقرّبین درگاه الهی غیر از آن عملی است که مشرکین بت‌پرست انجام می‌دهند. زیرا مشرکین متوسّل به درگاه خدا می‌شوند ولی تقرّب و عبادت را نسبت به ملائکه و جنّ و اولیاء انس انجام می‌دهند و عبادت خدا را ترک می‌کنند. آنان نه خدا را عبادت می‌کنند و نه به او امیدوارند و نه از او بیمناک؛ بلکه همه امید و ترسشان نسبت به وسیله است و به همین خاطر تنها، وسیله را عبادت می‌کنند و امیدوار به رحمت وسیله و بیمناک از عذاب آن هستند. آنگاه برای تقرّب به آن وسیله، که به گمانشان موجودات برتر از خودشان هستند، متوسّل به بت‌ها و مجسمه‌ها می‌شوند و آن خدایان را رها می‌کردند و بتها را می‌پرستیدند و با دادن قربانی‌ها به آنها تقرب می‌جستند. خلاصه آنکه ادّعای آنان این بود که ما به وسیله بعضی از مخلوقات خدا، به درگاه او تقرّب می‌جوئیم. حال آنکه در مقام عمل آن وسیله را بطور مستقل پرستش می‌نمودند و از خود آنها بیمناک و به خود آنها امیدوار بودند. در نتیجه بتها و یا خدایان را شریک خدا در ربوبیّت و پرستش می‌دانستند.^۲

۴. ادله جواز توسل در آیات و روایات

در این بخش، ادلهٔ روایی شیعه و اهل سنت و ادلهٔ قرآنی بر جواز توسل بیان می‌شود.

الف) نمونه‌هایی از توسل به اولیای الهی در روایات شیعه

در میان علماء شیعه کسی منکر جواز توسل نیست و روایاتی

بسیار زیاد و فراتر از حد تواتر در جواز بلکه در سفارش به توسل موجود است. اما در پاسخ به گروهی اندک که در حقیقت نه شیعه هستند و نه سنی اما خود را سنی می‌دانند (وهابیت) و منکر مسئله توسل هستند، ابتدا نمونه‌هایی از کتب روایی شیعه را در این باب نقل می‌کنیم و توضیح می‌دهیم، سپس به صورت گسترده‌تر از قرآن و روایاتِ اهل سنت و سیره مسلمین و علماء اهل سنت ادله‌ای بر جواز و توصیه به این امر می‌آوریم.

۱. شیخ مفید از انس بن مالک روایت کرده است که گفت: من، ابوذر، سلمان و زید بن ارقم در خدمت پیامبر نشستہ بودیم. در این موقع حسن و حسین علیهما السلام وارد شدند و پیامبر ﷺ آن‌ها را بوسید و ابوذر نیز روی دست و پایشان افتاد و دستشان را بوسید. ما به ابوذر گفتیم تو پیرمردی از اصحاب پیامبر هستی و اینگونه روی دست و پای دو بچه از بنی هاشم می‌افتی و دستشان را می‌بوسی؟ ابوذر گفت: آری، اگر آنچه من درباره‌ی این دو از پیامبر شنیده‌ام، می‌شنیدید، شما هم بیشتر از این به آن‌ها احترام روا می‌داشتید. مالک بن انس پرسید: از پیامبر چه شنیده‌ای؟ گفت: شنیدم که درباره‌ی علی ^(علیه السلام) و این دو می‌فرماید: «ای علی اگر کسی نماز بخواند و روزه بگیرد تا به صورت نی خشکیده درآید، نماز و روزه به او سودی نمی‌رساند، مگر آنکه دوستی شما را داشته باشد. هر کس به واسطه شما به خدا توسّل پیدا کند، سزاوار است که خدا او را رد نکند. ای علی هر کس شما را دوست بدارد و به شما تمسّک جوید، به ریسمان محکم الهی تمسک جسته است».^۳

دعای معروف توشل که توسط شیعیان خوانده می‌شود چنین آغاز می‌شود: «اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» و در ادامه گفته می‌شود: «یا وَجِهاً عِنْدَاللهِ، إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَاللهِ» و به همین ترتیب توسل به باقی ائمه ^(علیهم السلام) ادامه می‌یابد. امام حسین ^(علیه السلام) در دعای عرفه عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِي هَذِهِ الْعُمُشِيَّةِ الَّتِي فَرَضْتَهَا وَعَظَّمْتَهَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ» و نیز عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الشَّهْرِ وَبِحَقِّ مَنْ تَعَيَّدَ فِيهِ مِنْ ابْتِدَائِهِ إِلَى وَقْتِ فَنَائِهِ مِنْ مَلَكٍ قَرَّبْتَهُ أَوْ نَبِيٍّ أَرْسَلْتَهُ أَوْ عَبْدٍ صَالِحٍ اخْتَصَصْتَ». در دعایی از دعاهای ماه ذی حَجه می‌خوانیم: «وَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ، وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى» و در دعای پیش از ورود به نماز وارد شده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَتَقَرَّبُ بِهِمْ إِلَيْكَ» و در دعای سحر آمده است: «بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَاسْتَعِذْنِي» و در روایات بسیاری سفارش شده است که قبل و بعد از دعا، بر محمد و آل او صلوات فرستاده شود و این چیزی نیست جز توجه دادن به مقام ائمه ^(علیهم السلام) نزد خدای متعال.

^[1] علی، سلگی نهاوندی، ترجمه ارشاد القلوب دیلمی، ج۲، ص ۳۵.

با توجه به فقراتی که بیان شد به خوبی در می‌یابیم که توسل به اهل بیت هیچ منافاتی با توحید ندارد و قرار دادن ایشان در عرض خدا نیست، بلکه عین توحید است. مثلاً در دعای توسل، توحید افعالی به وضوح قابل مشاهده است. آنچه در این دعا تکرار می‌شود این جمله است: «إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَي حَاجَاتِنَا يَا وَجِهاً عِنْدَاللهِ إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَاللهِ» در این فقره به خوبی نشان داده شده است که نقش ائمه تنها نقش واسطه برای رسیدن به خداوند است و حتی مقام و آبروی آن بزرگواران نیز از خداوند متعال نشأت گرفته است. ضمن اینکه تعبیر «قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَي حَاجَاتِنَا» به معنای حاجت خواستن از خود امام نیست بلکه صرفاً حاجت خواستن از خدا به همراه توسل به امام است یعنی از خدا درخواست می‌شود به احترام مقام و جایگاه ائمه ^(علیهم السلام) حاجات ما را برآورده کند. یا در جای جای زیارت جامعه کبیره به این نکته اشاره شده است که ائمه به هیچ وجه استقلال ندارند و تنها واسطه بندگان به سوی خداوند هستند. و شاید به خاطر توجه به همین نکته است که پیش از شروع به این زیارت و دیگر زیارات مشاهد مشرفه ذکر «الله اکبر» و «سبحان الله» و «الحمد لله» وارد شده است.^۱

ب) توسل به اولیای الهی در آیات قرآن

علاوه بر روایات شیعه، در برخی آیات قرآن نیز اشاراتی به جواز توسل به اولیاء الهی وجود دارد. برخی از این آیات را مرور می‌کنیم :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۲

وسيله در آیه فوق معنای بسیار وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث نزدیک شدن به پیشگاه مقدس پروردگار می‌شود شامل می‌گردد.^۳ مهم‌ترین آنها ایمان به خدا و پیامبر اکرم ^(صلی الله علیه و آله و سلم)، جهاد، عبادات (نماز، زکات، روزه و زیارت خانه خدا)، صله رحم، انفاق در راه خدا (اعم از انفاق‌های پنهانی و آشکار) و هر کار نیک و خیر است.^۴ همانطور که امیرالمؤمنین ^(علیه السلام) در خطبه صد و دهم نهج البلاغه فرموده است:

«إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى أَلِيمَانُ بِهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ دَرَوَةُ الْإِسْلَامِ وَ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ وَ آتَاءَ الزَّكَاةَ فَإِنَّهَا قَرِيبَةٌ وَاجِبَةٌ وَ صَوَّمَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ وَ حَجَّ الْبَيْتِ وَ اعْتَمَرَهُ فَإِنَّهُمَا يُنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَ يُرْحِضَانِ الدَّنْبَ وَ صَلَّةٌ

^[1] به نقل از: سایت پایگاه حوزه.

^[2] مائده: ۳۵.

^[3] رک: محمد تقی، سبحانی، العقیده الاسلامیه، ص ۲۸۱؛ ناصر، مکارم شیرازی،

^[4] تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۶۴.

^[۵] ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۶۴.

الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثَرَةٌ فِي الْمَالِ وَ مَنَسَأَةٌ فِي الْأَجَلِ وَ صَدَقَةُ الْبِرِّ فَإِنَّهَا تُكْفَرُ الْخَطِيئَةَ وَ صَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِثْنَةَ السَّوِّءِ وَ صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهَوَانِ»

بهترین چیزی که به وسیله آن می‌توان به خدا نزدیک شد ایمان به خدا و پیامبر او و جهاد در راه خدا است که قلّه کوهسار اسلام است و همچنین جمله اخلاص (لا اله الا الله) که همان فطرت توحید است، و برپا داشتن نماز که آئین اسلام است، و زکات که فریضه واجبه است، و روزه ماه رمضان که سپری است در برابر کیفرهای الهی، و حج و عمره که فقر و پریشانی را دور می‌کند و گناهان را می‌شوید، و صله رحم که ثروت را زیاد و عمر را طولانی می‌کند، انفاقهای پنهانی که جبران گناهان می‌نماید و انفاق آشکار که مرگ‌های ناگوار و بد را دور می‌سازد و کارهای نیک که انسان را از سقوط نجات می‌دهد.

شفاعت پیامبران و امامان و بندگان صالح خدا که طبق آیات قرآن باعث تقرّب به پروردگار می‌گردد، در مفهوم وسیع توسل داخل است. همچنین پیروی از پیامبر و امام و گام نهادن در مسیر آنها از معانی توسل شمرده شده است. زیرا همه اینها موجب نزدیکی به ساحت قدس پروردگار است. حتی سوگند دادن خدا به مقام پیامبران و امامان و صالحان که نشانه علاقه به آنها و اهمیت دادن به مقام و مکتب آنان است جزء این مفهوم وسیع است و آنها که آیه فوق را به بعضی از این مفاهیم اختصاص داده‌اند در حقیقت هیچ‌گونه دلیلی بر این تخصیص ندارند، زیرا همانطور که گفتیم «وسيله» در معنای لغوی به معنای هر چیزی است که باعث تقرب می‌گردد.^۵

علامه کوثری در کتاب «محق الثقول فی مسأله التوسل» می‌گوید: عموم آیه شامل توسل به اشخاص و توسل به اعمال می‌شود و در اشخاص هم فرقی بین زنده و مرده نمی‌گذارد. ولی تنها دلیل بر اینکه وسیله شامل اشخاص می‌شود عموم لغوی نیست بلکه قول عمر بن خطاب «هذا والله الوسيلة الى الله عز و جل». که خطاب به عباس، عموی پیامبر، است. نیز. که در «الاستيعاب» نقل شده است .براین مطلب دلالت می‌کند.^۶

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۷

این آیه صریحاً می‌فرماید آمدن به سوی پیامبر ^(صلی الله علیه و آله و سلم) و او را در درگاه خدا شفیع قرار دادن، و وساطت و استغفار او برای گنهکاران، مؤثر است و موجب پذیرش توبه، و رحمت الهی است.

اگر وساطت و دعا و استغفار و شفاعت خواستن از پیامبر ^(صلی الله علیه و آله و سلم)

^[1] ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۶۵؛ و نیز رک: محمد تقی، سبحانی،

^[2] فی ظل اصول الاسلام، ص ۲۳۱، ۲۳۹.

^[3] محمد زاهد، الکوثری، محق الثقول فی مسأله التوسل، ص ۱ و ۲.

^[4] نساء: ۶۴.

شرك بود چگونه ممکن است قرآن چنین دستوری را به گنهکاران بدهد!^۱ در آیه‌ای دیگر منافقین مورد مذمت قرار می‌گیرند که هرگاه به آنها گفته می‌شود نزد پیامبر روند تا برایشان استغفار کند روی بر می‌گردانند:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾^{۲،۳}

از برخی آیات نیز برداشت می‌شود که رجوع به پیامبران برای استغفار امر رایجی بوده است؛ به عنوان مثال فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام نزد پدر آمدند و از او درخواست استغفار کردند و حضرت یعقوب علیه السلام هم پذیرفت: ﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^{۴،۵}

خلاصه اینکه آیات زیادی از قرآن مجید حکایت از این معنا می‌کند که پیامبران یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل می‌توانند برای بعضی از خطاکاران استغفار کنند و استغفار آنها در پیشگاه خدا اثر دارد و این خود یکی از معانی شفاعت کردن پیامبر، فرشتگان و یا مؤمنان پاک‌دل برای خطاکاران است.^۶

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۷

طبق این آیه، مودت قریبی که روایات متواتر و اجماع اغلب مفسرین آن را تفسیر به حبّ اهل بیت رسالت کرده‌اند، از واجبات دینی است. در آیه ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾^۸ همان اجر رسالت را سبب تقرب به خدا دانسته است. با کنار هم گذاشتن این دو آیه به دست می‌آید که مودت اهل بیت همان «سبیل»ی است که در آیه دوم آمده است و وظیفه پیامبران همین

است که مردم را به سبیل الی الله دعوت کنند و با ضمیمه کردن آیه شریفه: ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهَوْاْ لَكُمْ إِنْ أَجَرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾^۹ می‌فهمیم اجری که در آیه اوّل به عنوان اجر رسالت تعیین شده است در حقیقت منافعش به بندگان باز می‌گردد نه به خود پیامبر صلی الله علیه و آله. بنابراین یکی از وسیله‌هایی که ما را به خدا می‌رساند مودت اهل بیت است و وقتی ما به یکی از انبیاء و صالحین متوشل می‌شویم در حقیقت مودت ایشان را وسیله قرار داده‌ایم.^{۱۰}

(ج) نمونه‌هایی از توسل به اولیای الهی در روایات اهل سنت

احادیثی که در کتب تاریخ و حدیث بیان شده و جواز توسل به اولیاء الهی را بیان کرده است بسیار زیاد است که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. توسل نبی اکرم صلی الله علیه و آله به حق خود و انبیاء پیشین؛ در کتاب «حلیة الأولیاء» اثر ابی نعیم اصفهانی، نقل شده است که: وقتی فاطمه بنت اسد وفات یافت، پیامبر بر سر قبر او حاضر شد و این دعا را در حق او کرد: «اللَّهُ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ اغْفِرْ لَأُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ وَوَسِّعْ عَلَيْهَا مَدْخَلَهَا بِحَقِّ نَبِيِّكَ وَالْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِي».^{۱۱}

۲. عثمان بن حنیف روایت می‌کند که مردی مبتلا به چشم درد بود. از پیامبر صلی الله علیه و آله طلب دعا کرد که عافیت یابد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود اگر بخواهی دعا می‌کنم ولی اگر بر همین حال صبر کنی بهتر است. مرد گفت: برایم دعا کن. پیامبر دستور داد نیکو وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي لِتَقْضَى اللَّهُمَّ شَفْعَهُ فَيَ». راوی می‌گوید به خدا قسم چیزی نگذشت که مرد شفا یافت.^{۱۲}

در صحت سند این حدیث هیچ شکی نیست و حتی امام

۹. سبأ: ۴۷.

۱۰. رک: محمد تقی، سبحانی، التوسل، ص ۱۰۳-۱۰۷.

۱۱. ابی نعیم، اصفهانی، حلیه الأولیاء، جلد ۳، ص ۱۲۱.

۱۲. حاکم، نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۷۰۷.

وهاپیون یعنی ابن تیمیه هم این حدیث را صحیح می‌داند.^۱ و دلالت این حدیث بر توسل به شخص نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیز با توجه به قواعد عربی روشن است و برگرداندن آن از ظاهرش (چنانکه ابن تیمیه انجام داده است و حدیث را حمل بر این کرده که توسل به دعای نبی صورت گرفته است و باید يك لفظ «دعا» در تقدیر گرفته شود) تحریف حدیث است.^۲

۳. توسل به نبی بعد از رحلت ایشان؛ طبرانی در «المعجم الصغیر» نقل می‌کند: در زمان عثمان بن عفّان مردی درخواستی از خلیفه داشت ولی خلیفه به او توجهی نکرد؛ تا اینکه نزد عثمان بن حنیف رفت و عثمان بن حنیف همان دعایی را که در حدیث قبلی نقل شد به او آموخت و آن مرد بعد از توسل به نبی اکرم صلی الله علیه و آله دوباره نزد خلیفه رفت و حاجتش برآورده شد.^۳

روشن است که این اتفاق بعد از وفات نبی اکرم صلی الله علیه و آله رخ داده است و کسی منکر این ماجرا نبوده است.^۴

۴. سیوطی در «جامع الاحادیث» از مالک الدّار نقل کرده است: بلال بن حارث که از صحابه رسول خدا بود وقتی در زمان عمر قحطی شده بود نزد قبر نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «یا رسول الله اِسْتَسْقِ اللهَ لِأَمَّتِكَ فَإِنَّهُمْ قَدْ هَلَكُوا فَأَنَا رَسُولُ الله صلی الله علیه و سلم فی المَنَامِ فَقَالَ إِنَّكَ عَمْرٌ قَافِرُهُ السَّلَامِ وَأَخْبِرَهُ أَنََّّهُمْ يُسْقَوْنَ» این حدیث تصریح می‌کند که صحابه بعد از وفات پیامبر هم به او توسل می‌جستند.^۵

۵. توشل به حق سائلین؛ عطیة عوفی از ابی سعید خدری نقل کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ إِلَى الصَّلَاةِ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَمَشَائِ هَذَا... أَقْبَلْ اللهُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ، وَاسْتَغْفِرْ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ».^۶

۱. محمد تقی، سبحانی، الوهابیه فی المیزان، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

۲. همان، ص ۱۲۸؛ محمد زاهد، الکوثری، محق التقول فی مسأله التوسل،

ص ۲.

۳. طبرانی، المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۳۰۶.

۴. محمد زاهد، الکوثری، محق التقول فی مسأله التوسل، ص ۳.

۵. جلال الدین، سیوطی، جامع الاحادیث، ج ۲۵، ص ۳۸۸؛ محمد زاهد،

الکوثری، محق التقول فی مسأله التوسل، ص ۲.

۶. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۴۹۶.

دلالت این حدیث بر موضوع مورد بحث ما روشن است و می‌رساند که انسان می‌تواند برای برآورده شدن حاجتش به جمیع مسلمین توسل جوید، چه زندگان ایشان و چه مردگان و توسل به انبیاء و صالحین در تمام طبقات مسلمانان امری متعارف بوده است.^۷

۶. توسّل به نبی اکرم صلی الله علیه و آله قبل از خلقت ایشان؛ سیوطی در «الدر المنثور»، به نقل از طبرانی، حاکم، بیهقی و ابو نعیم، از عمر بن خطاب نقل کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی آدم آن گناه را مرتکب شد سرب‌آسمان بلند کرد و گفت: خدایا به حق محمد از تو می‌خواهم که مرا بیامرزی. خداوند فرمود: تو محمّد را از کجا شناختی در حالی که هنوز او را نیافریده‌ام؟! آدم عرض کرد: پروردگارا! این به سبب آن است که وقتی مرا با قدرت خود آفریدی و از روح خود در من دمیدی، سرم را بلند کردم و دیدم این جمله بر پایه‌های عرش نوشته شده است: «لا إله إلاّ الله محمّد رسول الله» از این عبارت فهمیدم که تو نام محمّد را به نام خود اضافه نمی‌کنی مگر به این دلیل که محبوب‌ترین خلایق نزد تو است. خداوند خطاب کرد: ای آدم راست گفتی؛ «انه لَأَخْبُ الْخَلْقِ إِلَيَّ» او محبوب‌ترین خلق نزد من است. «أدعونی بِحَقِّهِ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ» به حقّ محمّد مرا بخوان من تو را می‌آمرزم.^۸

نکته: ۱. با مراجعه به تاریخ در می‌یابیم که داستان توسل حضرت آدم علیه السلام به نبی اکرم صلی الله علیه و آله بین مردم مشهور بوده است؛ لذا می‌بینیم که مالک بن انس در مسجد النبى به منصور دوانیقی می‌گوید: «هو وَسَيْلُكَ وَ وَسَيْلَةُ أَبِيكَ أَدَمُ» و در اشعار هم این مطلب آمده است.^۹

۷. عمر بن خطاب هرگاه قحطی می‌شد عباس بن عبدالمطلب را شفیع و وسیله قرار می‌داد و می‌گفت: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا وَأَنَا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعِمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا قَالَ فَيُسْقَوْنَ (پروردگارا! ما در گذشته با توسل به پیامبرمان به

۱۱. ر.ک: محمد زاهد، الکوثری، محق التقول فی مسأله التوسل، ص ۲؛ محمد

تقی، سبحانی، الوهابیه فی المیزان، ص ۱۳۰.

۸. جلال الدین، سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۸.

۹. محمد تقی، سبحانی، الوهابیه فی المیزان، ص: ۱۳۱، ۱۳۳.

سوی تو می‌آمدم و تو بارانمان می‌دادی و سیرابمان می‌کردی و اکنون با توسل به عمومی پیامبرمان به سوی تو می‌آییم پس، بارانمان ده و سیرابمان کن .
راوی گوید: پس از آن باران می‌بارید و سیراب می‌شدند).^۱

(د توسل به اولیای الهی در عمل و سخن علماء اهل سنّت

برداشت علماء یک مذهب از آیات و روایات و عمل ایشان بر طبق آنها، نشانه مهمی در وجود اصالت یک تفکرو فرهنگ، در منابع آن مذهب به شمار می‌رود. در اینجا نمونه‌هایی از عمل و سخن علماء بزرگ اهل سنّت، که دالّ بر جواز توسل است ذکر می‌شود.

۱.قسطلانی در کتاب «المواهب اللّدنیّه» گفته است: زائر پیامبر اکرم، سزاوار است که دعا و تضرّع و استغاثه و تشفّع و توسّل بسیار داشته باشد. استغاثه، طلب یاری و پناه‌جویی است. فرقی نمی‌کند که به لفظ استغاثه باشد یا توسّل یا تشفّع و توجّه. توجّه هم به معنای آن است که انسان در پی يك موجه و آبرومند و صاحب جاه و منزلت برود و توسّل جوید تا به يك مقام بالاتر از او دسترسی پیدا کند.^۲

۲.زرقانی نیز در«شرح مواهب، ج ۸، ص ۳۱۷» نوشته است: زائر پیامبر ﷺ به آن حضرت توسّل جوید و در توسّل به او، از خداوند به جاه و مقام وی مسألت کند، چرا که توسّل به حضرتش کوههای گناه و بارهای سنگین معاصی را فرو می‌ریزد، برکت شفاعت او و عظمتش در پیشگاه پروردگار، در حدّی است که هیچ گناهی یارای ماندن در برابرش را ندارد. هرکس جز این عقیده داشته باشد، محرومی‌است که خداوند، چشم بصیرتش را کور کرده و دلش را به گمراهی کشانده است. آیا مخالف این عقیده، این آیه را نشنیده است: **﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ...﴾**.^۳

۳.در کتاب «تاریخ بغداد» توسّل امام شافعی به ابو حنیفه، با سند صحیح نقل شده است.^۴

^[1] محمد بن اسماعیل، بخاری، صحیح بخاری، جلد۱، صفحه ۳۴۲، باب صلاه الاستسقاء

^[2] به نقل از الغدیر، عبد الحسین، امینی، ج ۵، ص ۱۴۴

^[3] به نقل از: تبرک و توسل، جواد، محدثی

^[4] خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۳

۴.

حا فظ سراج الدین بن الملقن، از فقهای شافعی، در کتاب «طبقات الاولیاء» می‌گوید: قبرمعروف کرخی معروف است به این که حاجت می‌دهد. سپس از زهری نقل می‌کند هر کس کنار قبر او صد مرتبه سوره«**قل هو الله**» را بخواند و حاجت خود را بخواهد خدا حاجتش را می‌دهد. و می‌گوید من این کار را کردم و حاجتم را گرفتم.^۵ ۵. خطیب بغدادی در«تاریخ بغداد» از حسن بن ابراهیم خلال نقل می‌کند که هر مشکلی برای من پیش می‌آمد نزد قبر موسی بن جعفر ؑ می‌رفتم و به او متوسل می‌شدم و خداوند حاجتم را برآورده می‌ساخت.^۶ ۶.إمام فخر الدین رازی در تفسیر خود، علامه سعد الدین تفتازانی در شرح مواقف، علامه سید شریف جرجانی در اوایل حاشیه بر مطالع وغیر ایشان از بزرگان دین تصریح دارند به جواز توسل به انبیاء و صالحین.^۷

۷.عبدری مالکی، از بزرگان مالکیه در«المدخل» گفته است: کسی که به زیارت حضرت رسول اکرم ﷺ رود و به ساحت او متوسل و پناهنده شود و حاجت بخواهد، مأیوس نخواهد شد؛ چرا که آن حضرت، شافع مشفع است و توسل به او موجب ریزش و آمزش گناهان می‌شود. هرکس درآستان آن حضرت بایستد و به او متوسل شود خدا را بخشنده و مهربان خواهد یافت.^۸

۸.محمد بن مؤمل در «تهذیب التهذیب» می‌گوید: همراه ابن خزیمه، پیشوای اهل حدیث و جمع زیادی از اساتید و بزرگان به زیارت قبر علی بن موسی الرضا ؑ در طوس رفتیم. از تعظیم و تواضع ابن خزیمه نسبت به بارگاه حضرت حیرت زده شدیم.^۹

۹.یکی از مسائلی که بین شاگردان ابن تیمیه معروف است، قضیه استشفاء به خاك قبر ابن تیمیه است. ابن ناصرالدین دمشقی درکتاب «الرد الوافر» در این باره می‌نویسد: علی بن عبدالکریم، پسر شیخ سراج الدین بغدادی، برای من داستان شگفت‌انگیزی نقل کرد و گفت: زمانی که جوان بودم، دختری

^[5] ابن ملقن، طبقات الاولیاء، ج ۱، ص ۴۷

^[6] پیشین، ج ۱، ص ۱۲۰

^[7] محمد زاهد، الکوتری، محق القول فی مسأله التوسل، ص ۴

^[8] دمشقی، عبدری مالکی، المدخل، ج ۱، ص ۲۵۸

^[9] به نقل از: وهابیت از منظر عقل و شرع، سید محمد، حسینی قزوینی، ص ۲۷۲ و ۲۷۳

داشتم که از درد چشم رنج می‌برد. ما به ابن تیمیه اعتقاد داشتیم. او رفیق پدرم بود و گاهی برای دیدن پدرم پیش ما می‌آمد. با خود گفتم: مقداری از خاك قبرابن تیمیه را بردارم و آن را همانند سرمه به چشم دختر بکشم؛ چون چشم درد او طولانی شده بود و سرمه برای او فایده‌ای نداشت. پس بر سرقبر او رفتم، دیدم که شخصی بغدادی چند کیسه از خاك قبر را جمع کرده است. به او گفتم: با آن‌ها چه می‌کنی؟ گفت: آن‌ها را برای معالجه درد چشم برداشته‌ام و می‌خواهم آن را همانند سرمه در چشم فرزندانم بکشم. گفتم: آیا فایده دارد؟ گفت: بلی. سپس گفت که من تجربه کرده‌ام. پس بر آنچه قصد کرده بودم یقینم بیشتر شد. مقداری از خاك را برداشتم و آن را به چشم دخترم کشیدم. در حالی که خواب بود، شفا پیدا کرد. این داستان را برای پسر قاضی جبل، یعنی امام شرف الدین ابوالعباس احمد بن بن الحسن بن شیخ الإسلام ابوعمر مقدسی، نقل کردم. او پیش ما آمد و از این قضیه تعجب کرد و در حضور مردم راجع به آن از من سؤال کرد. من قصه را دوباره نقل کردم و او شگفت زده شده بود.^۱

۵. پاسخ به دو اشکال وهابیون درباره جواز توسل

در فصل‌های پیشین معنا و ادله جواز توسل بیان شد. در این فصل که بخش پایانی است به ذکر دو اشکال وهابیون در باب توسّل و پاسخ آن‌ها می‌پردازیم.

اشکال اول

طبق آیات صریح قرآن استعانت در کارها فقط باید از خداوند مسئلت شود. همان طور که پرستیدن مخصوص او است. زیرا آیه **﴿ایاک نعبد و ایاک نستعین﴾** با یک انشاء، با یک لحن و با یک عبارت یکسان آمده است؛ پس ما نباید در حاجت خواستن کسی را هم ردیف خدا قرار بدهیم.

پاسخ

معنای روان این آیه به فارسی چنین است: «تنها از تو یاری می‌جوئیم». سؤال ما این است که اگر شما برای حل یکی از مشکلات زندگی خود از یکی از دوستان کمک بخواهید، آیا به خدا شرک ورزیده‌اید و توحید عبادی و افعالی شما خدشه دار شده است؟ بی تردید پاسخ شما منفی است. نکته قابل تأمل آن

^[1] ابن ناصر الدین، دمشقی، الرد الوافر، ص ۷۴

است

که آیات قرآنی

را باید در مجموع مورد

توجه قرار داد نه اینکه تنها به

یک آیه توجه کرد و از آیات دیگر غافل

شد. آنچه از بررسی مجموع آیات قرآن به

دست می‌آید آن است که یاری خواستن از غیر

خدا تنها در صورتی شرک است که برای آن فرد،

استقلال در برابر خدا قائل شویم و او را هم عرض خدا

بدانیم. اما در جایی که به آن فرد به عنوان واسطه و

وسیله می‌نگریم و فعال علی الاطلاق را خداوند می‌دانیم،

هیچ نوع شرکی پدید نخواهد آمد. اگر چنین به قرآن نگاه

نکنیم باید بگوییم بین آیات قرآن تناقض وجود دارد؛ زیرا در

يك جا می‌گوید **﴿ایاك نعبد و ایاك نستعین﴾** ولی در آیه‌ی

دیگر می‌گوید **﴿اَسْتَعِينُوا بِالْصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا**

عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾^۲ یا در جای دیگر می‌گوید **﴿إِذَا مَرَضْتَ فَهُوَ**

يَشْفِيكَ﴾^۳ و در آیه‌ی دیگر می‌گوید **﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ**

مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾^{۴٫۵}

اشکال دوم

ممکن است گفته شود توسل به دعای صالحان، در صورتی

عین توحید است که توسل به اولیاء زنده صورت گیرد، ولی

اکنون که انبیاء و اولیاء از جهان رخت برپسته‌اند، چگونه

توسل به آنان می‌تواند عین توحید باشد؟

پاسخ

در پاسخ به این ایراد، دو نکته را باید مورد توجه قرار داد:

الف) حتی با فرض شرط زنده بودن نبی یا ولیّ خدا، در این صورت توسل به انبیاء و اولیاء الهی پس از مرگ آنان، تنها کاری غیر مفید خواهد بود نه مایه شرک؛ واین نکته‌ای است که غالباً از آن غفلت شده است، و تصور شده که حیات و موت، مرز توحید و شرک است! در حالی که بر فرض قبول چنین شرطی، زنده بودن شخص نبی و ولی، ملاک مفید و غیر مفید بودن توسل خواهد بود نه مرز توحیدی بودن و شرک آمیز بودن عمل.

ب) مؤثرو مفید بودن توسل دو شرط بیشتر ندارد:

فردی که به وی توسل می‌جویند، دارای علم و شعور و قدرت باشد.

^[۲] بقره: ۴۵

^[۳] شعراء: ۸۰

^[۴] نحل: ۶۹

^[۵] ر:ك: محمد تقی، سبحانی، فی ظل اصول الاسلام، ص ۲۲۵ و ۲۲۶

میان توسل جویندگان و او ارتباط وجود داشته باشد (که در توسل به انبیاء و اولیائی که از دنیا رفته‌اند، هر دو شرط فوق (درک و شعور، و وجود ارتباط میان ما و آنان) به دلایل روشن عقلی و نقلی، تحقق دارد). وجود حیات برزخی یکی از مسایل مسلم قرآنی و روایی است. به تصریح قرآن، شهدای راه حق، حیات و زندگی دارند و مسلماً پیامبران و اولیاء خاص الهی که خود نیز در زمره شهدا هستند از حیات برتر و بالاتری برخوردارند. دلایل بسیاری در دست است که به وجود ارتباط میان اولیاء الهی و پیروانشان گواهی می‌دهند. برخی از این دلایل را یادآور می‌شویم: همه مسلمانان در پایان نماز، شخص پیامبر گرامی اسلام ﷺ را خطاب قرار داده و می‌گویند: «السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته» آیا آنان کاری لغو انجام می‌دهند و پیامبراین همه سلام را نمی‌شنود و پاسخی نمی‌دهد؟

پیامبر گرامی در جنگ بدر دستور داد اجساد مشرکان را در چاهی ریختند. سپس خود با همه آنان سخن گفت. یکی از یاران رسول خدا عرض کرد: آیا با مردگان سخن می‌گویید؟ پیامبر ﷺ فرمود: شما از آنان شنواتر نیستید.^۱ رسول گرامی ﷺ کراراً به قبرستان بقیع می‌رفت و به ارواح خفتگان در قبرستان چنین خطاب می‌کرد: «السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المؤمنات» و بر اساس روایتی دیگر می‌فرمود: «السلام علیکم دار قوم مؤمنین».^۲

بخاری در صحیح خود آورده است: روزی که پیامبر اکرم ﷺ درگذشت، ابوبکر وارد خانه عایشه شد. سپس به سوی جنازه پیامبر رفت و جامه از صورت

پیامبر برگرفت و او را بوسید و گریست و گفت: بِأَبِي أَنْتَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ لَا يَجْمَعُ اللَّهُ عَلَيْكَ مَوْتَيْنِ أَمَّا الْمَوْتَةُ الَّتِي كُتِبَتْ عَلَيْكَ فَقَدْ مَتَّهَا (پدرم فدای تو باد ای پیامبر خدا. خدا دو مرگ بر تو ننوشته است. مرگی که بر تو نوشته شده بود، تحقق یافت).^۳

اگر رسول گرامی حیات برزخی نداشتند و هیچ‌گونه ارتباطی میان ما و او وجود نداشت چگونه ابوبکر به او خطاب کرد و گفت: یا نبی الله؟ امیر مؤمنان علی ؑ آنگاه که پیامبر را غسل می‌داد به ایشان چنین عرضه داشت: «بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقُطْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ التَّبَوُّةِ وَالْأَنْبَاءِ وَ اخْبَارِ السَّمَاءِ ... بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَذْكُرْنَا عِنْدَ رَبِّكَ وَ اجْعَلْنَا مِنْ بَالِكَ» (پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا، با مرگ تو چیزی منقطع گردید، که با مرگ دیگران منقطع نگردیده بود؛ با مرگ تو رشته نبوت و وحی گسسته شد ... پدر و مادرم فدای تو باد، ما را نزد خدایت به یاد آور، ما را به خاطر داشته باش).^۴

در زیارت رسول اکرم ﷺ چنین می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي اعْتَقِدُ حُرْمَةَ صَاحِبِ هَذَا الْمَشْهَدِ الشَّرِيفِ فِي غَيْبَتِهِ كَمَا اعْتَقِدُهَا فِي حَضَرَتِهِ وَاعْلَمْ أَنَّ رَسُولَكَ وَ خُلَفَاءَكَ أَحِبَاءٌ عِنْدَكَ يَزُرُّكَونَ، يَزُورُونَ مَقَامِي وَ يَسْمَعُونَ كَلَامِي وَ يَرُدُّونَ سَلَامِي (خدایا من احترام صاحب این محل را پس از وفات، همان می‌دانم که در زمان حیات داشت. من می‌دانم که پیامبر تو و جانشینانی که تو برگزیدی، همه در پیشگاه تو زنده‌اند و نزد تو روزی می‌خورند، مرا در جایگاهم می‌بینند، سخنم را می‌شنوند و سلامم را پاسخ می‌گویند).^۵

- محمد بن اسماعیل، بخاری، صحیح بخاری، ج ۲، کتاب الجنائز، ص ۱۷.
- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۵.
- محمد تقی، سبحانی، العقیده الاسلامیه، ص ۲۸۳، ۲۸۴.
- مرتضی، مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۲۳۰.

نتیجه

با توجه به آیات، روایات و سیره علماء فریقین به روشنی درمی‌یابیم که ادعای وهابیت مبنی بر اینکه توسل به نبی اکرم تنها در حال حیات و به صورت خاصی صحیح است، سخنی باطل است. زیرا برخی از ادله صریحاً توسل به ایشان در زمان قبل از خلقت یا بعد از رحلت را می‌رساند و باقی ادله نیز به لحاظ اطلاقدشان شامل زمان بعد از مرگ نیز می‌شوند. اما متأسفانه ابن تیمیه و تابعان وی سعی در تطبیق نظر خود براین آیات و روایات دارند. بنابراین، از مجموع ادله به دست می‌آید که توسل به اولیاء الهی بین عموم شیعه و اهل تسنن امری مجاز بلکه مورد سفارش دین است؛ بنابراین ابن تیمیه و پیروان او هستند که بدعت‌گذار در دین هستند و ضروریات دین را انکار می‌کنند.

فهرست منابع و مآخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه (با ترجمه دشتی)

- ابن منظور، لسان العرب، دار الفکر و دار صادر.
- ابن هشام، البصری، السیره النبویه (سیره ابن هشام).
- اصفهانی، أبو نعیم أحمد بن عبد الله، حلیه الأولیاء و طبقات الأصفیاء، بیروت، ج ۴، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۵ ه.ق.
- امینی، عبد الحسین (علامه امینی)، الغدیر، ج ۵، تهران، ج ۷، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۳ ه.ش.
- ابن ملقن، طبقات الاولیاء.
- بخاری جعفری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، ج ۳، دار ابن کثیر، ۱۴۰۷ ه.ق.
- جزری، ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- حرانی، ابن تیمیه، شرح العمده، ریاض، دار العاصمة، ج ۱، ۱۴۱۸ ه.ق.
- حرانی، ابن تیمیه، المستدرک علی مجموع فتاوی شیخ الإسلام، ج ۱، ۱۴۱۸ ه.ق.
- حرانی، ابن تیمیه، قاعده جلیله فی التوسل والوسیله، مکتبه الفرقان، ج ۱، ۱۴۲۲ ه.ق.

- حرانی، ابن تیمیه، الرد علی البکری، مدینه منوره، ج ۱، مکتبه الغرباء الاثریه، ۱۴۱۷ ه.ق.
- حسینی قزوینی، سید محمد، وهابیت از منظر عقل و شرع، معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی نرسا، ج ۶، ۱۳۸۷ ه.ش.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، ج ۱، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ه.ق.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی ابوبکر، تاریخ بغداد، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- دمشقی، محمد بن أبی بکر بن ناصر الدین، الرد الوافر، بیروت، ج ۱، المکتب الاسلامی، ۱۳۹۳ م.
- سبحانی، محمد تقی، التوسل، بیروت، الدار الاسلامیه، ج ۱، ۱۴۱۲ ه.ق.
- سبحانی، محمد تقی، المذاهب الاسلامیه، قم، انتشارات امام صادق ؑ.
- سبحانی، محمد تقی، الوهابیه فی المیزان، قم، انتشارات امام صادق ؑ، ۱۴۲۷ ه.ق.
- سبحانی، محمد تقی، فی ظل اصول الاسلام، قم، انتشارات امام صادق ؑ، ۱۴۱۰ ه.ق.
- الصغیر، بیروت، ج ۱، دار عمار، ۱۴۰۵ ه.ق.
- عبدری فاسی مالکی، أبو عبد الله محمد بن محمد، المدخل، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ ه.ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، ج ۲، انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ ه.ق.
- قزوینی، ابن ماجه، سنن ابن ماجه.
- قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، قم، ج ۵، دفتر انتشارات اسلامی جامعهی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ه.ش.
- قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان.

- قم، انتشارات امام صادق ؑ، ۱۴۱۴ ه.ق.
- سبحانی، محمد تقی، العقیده الاسلامیه، قم، ج ۳، انتشارات امام صادق ؑ، ۱۳۸۶ ه.ش.
- سلگی نیاوندی، علی، ترجمه ارشاد القلوب الی الثواب (دیلمی)، ج ۲، قم، ج ۱، ۱۳۷۶ ه.ش.
- سیوطی، جلال الدین، جامع الاحادیث.
- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التأویل بالمأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ ه.ق.
- طبرانی، سلیمان بن أحمد بن آیوب، المعجم الصغیر، بیروت، ج ۱، دار عمار، ۱۴۰۵ ه.ق.
- عبدری فاسی مالکی، أبو عبد الله محمد بن محمد، المدخل، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ ه.ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، ج ۲، انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ ه.ق.
- قزوینی، ابن ماجه، سنن ابن ماجه.
- قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، قم، ج ۵، دفتر انتشارات اسلامی جامعهی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ه.ش.
- قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان.

- کوثری، محمد زاهد، محق التقول فی مسأله التوسل.
- محمّد بن عبد الوهاب، کشف الشبهات، عربستان سعودی، ج ۱، وزارة الشؤون الإسلامیه والأوقاف والدعوه والإرشاد، ۱۴۱۸ ه.ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، تهران، ج ۱، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ ه.ش.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۴، تهران، ج ۱، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ ه.ش.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۱، تهران، انتشارات صدرا، ج ۱۳، ۱۳۸۵ ه.ش.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۲، تهران، انتشارات صدرا، ج ۱۳، ۱۳۸۵ ه.ش.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۱۴، تهران، انتشارات صدرا، ج ۱۳، ۱۳۸۵ ه.ش.
- موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، قم، ج ۵، دفتر انتشارات اسلامی جامعهی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ه.ش.





بررسی اقوال موجود در بیان مقصود «روایت نية المومن خير من عمله»

بخش سوم



نویسنده:
محمدحسین اقتدارپرور

در بخش اول از این مقاله که در شماره ۳ نشریه ملاحظه شد، واکاوی لغوی، محدوده و گستره دلالتی الفاظ روایت مشخص شد و از این طریق، برداشت هایی در مورد تمیز نیت از عمل و نیز شناخت فعل و نسبت آن با عمل و نیت به ارمغان آمد. در مسیر دستیابی به بهترین تاویل از این روایت و نزدیک ترین آنها به مقصود معصوم از ارائه این تعبیر، در بخش دوم در شماره قبل نشریه، اقوال مختلف حول این روایت شریفه مطرح شد. در بخش سوم مقاله، این اقوال مورد نقد و بررسی قرار می گیرد تا از این طریق بهترین اقوال و نزدیکترین آنها به مقصود معصوم در ذهن خواننده محترم به بهترین و دقیقترین وجه منعقد گردد.

اقوال به ترتیبی که در شماره قبل ارائه شد، مورد بررسی قرار می گیرد لذا احاطه بر تمامی نظرات و تطبیق دقیق واکاوی حول اقوال با بررسی های ارائه شده در این بخش نیازمند رجوع به بخش دوم در شماره چهارم نشریه پیام مروی است:

بررسی قول اول: نکته ای که در باب این قول وجود دارد این است که مقصودی از روایت که در قول حاضر بیان شده اصلاً با ظاهر روایت سازش ندارد و برداشت عقاید حقّه از عبارت نية المؤمن بسیار سخت و دور از ذهن است و در ضمن مؤید دیگری هم بر این مسئله یافت نمی شود.

اشکال دیگری که به این قول وارد است، این مطلب است که این تأویل فقط شامل بخش «نية المؤمن خير من عمله» از روایت است و اصلاً توجیح و توضیحی درمورد بخش دوم روایت ندارد.

بررسی قول دوم: این قول و قول هم ردیفش که در گذشته بیان شد، به علل متعدد مردود به نظر می رسد. اوّل از آنها همان دور بودن این فرض ظاهر روایت است. زیرا مطالبی را وارد کرده است که اصلاً در ظاهر روایت به آنها اشاره ای نشده است. مشکل بعدی که در این روایت وجود دارد این است که عملی که نیت نداشته باشد، خیر و ثوابی در آن نیست. و این مسئله با در نظر گرفتن متن روایت از لحاظ نحوی این فرض را با مشکل رو به رو می کند. دلیل این مشکل ایجاد شده این است که در ساختار استعمال اسم تفضیل، طرفین اسم تفضیل باید در معنای اسم تفضیل مشترک باشند و یکی از آن دو طرف بیشتر دارای آن معنا باشد. فرض مذکور با این قاعده سازگار نیست. این قاعده از کتب معتبر نحوی استخراج شده است. مانند قول صبان در این زمینه به نقل از دماینی:

«قال الدماميني هاهنا بحث و هو أن أفعال التفضيل يقتضي اشتراك المفضل و المفضل عليه في أصل الحدث و زيادة المفضل على المفضل عليه فيه فيلزم في كل صورة توصل فيها بأشـد أن تكون الشدة موجودة في الطرفين و زائدة في طرف المفضل.» (صبان، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۶۹)

البته در بعضی موارد و با شرایط خاص خالی بودن یکی از طرفین از معنای اسم تفضیل جایز دانسته شده که البته این مورد را همه نحویین ذکر نکردند.

سید علیخان مدنی در کتاب «الحدائق الندية في شرح الفوائد الصمدية» این نکته را ذکر کرده و پس از آن، مثال هایی را هم اضافه می کند. البته از بیان او این گونه برداشت می شود

که نظرش همان تعریف اول از اسم تفضیل است.

«و قال بعضهم: إن أفعال قد يقصد به تجاوز صاحبه و تباعده عن الغير في الفعل لا بمعنى تفضيله بعد المشاركة في أصل الفعل، فيفيد عدم وجود أصل الفعل في الغير، فيحصل كمال التفضيل، و هو المعنى الأوضح في أفعال و صفاته تعالى، و بهذا المعنى ورد قوله تعالى حكاية عن يوسف الصديق رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ [يوسف / ۳۳]، و قول علي (ع): لأن أصوم يوماً من شعبان أحبّ إليّ أن أفطر من رمضان، انتهى» (مدنی، ۱۳۸۲ش: ۲۱۷).

در پاسخ باید گفت که این روایت دارای شرایط آن دسته از اسم تفضیل ها که یک طرف آنها از وصف مورد نظر خال است، نمی باشد.

از دیگر مطالبی که این شاهد بر ضعف این قول است، این مطلب است که در عرف کلام عرب، به افعالی که از جوانح سمری زند، «عمل» نمی گویند؛ بلکه عمل را فقط برای افعال صادره از جوارح و اعضای بیرونی استفاده می کنند. پس این برداشت از روایت، از لحاظ لغوی نیز دارای ضعف است.

نکته دیگری و اشکال اصلی که در رابطه با این قول باید مطرح کردای است که شاید این برداشت از لحاظ نحوی طبق نظر بعضی از نحّات صحیح باشد اما برداشت کردن این مطالب از متن و ظاهر روایت بعید به نظر می رسد. زیرا با برداشت این مطلب از این قسمت از روایت، بخش دوم آن را نمی توان توجیه کرد. چون وجه خیر و شر بودن در دو توجیه متفاوت می شود و این نکته، این قول را از صحت دور می کند. توضیح بیشتر آنکه اگر بگوییم نیت بدون عمل کافر، بهتر است از عمل بدون نیت او، چون ضرری که در خارج، از نیت بدون عمل او به وجود می آید کمتر است، در این جا به دو لفظ خیر و شر، دو معیار متفاوت را داده ایم. معیار خیر اَصَوَّب بودن و معیار شر، کم ضرر بودن آن در عالم خارج است. در صورتی که صحیح آن است که این دو لفظ دارای تقابل نسبت به هم، با یک معیار استفاده شوند.

پس این قول نیز صاحب اعتبار چندانی نیست.

بررسی قول سوم: مؤید اصلی و در واقع منشأ این قول، فرمایش مبارک امام باقر علیه السلام است که دلیل افضلیت نیت بر عمل را مانند قول چهارم تفسیر می کنند:

« عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِهِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُهُ وَ نِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْكَافِرَ يَنْوِي الشَّرَّ وَ يَأْمُلُ

مِنْ الشَّيْءِ مَا لَا يُدْرِكُهُ.»(۹) (ابن بابویه، ۱۳۸۵ ج،۲: ۵۲۴)

آیت الله شیخ ناصر مکارم شیرازی در کتاب انوار الأصول این نظر را، برداشت صحیح از روایت می دانند و مقام بیان دلیل به این روایت استناد می کنند. ایشان دلیل صحیح بودن این روایت در بیان مقصود اصلی روایت نية المومن خير من عمله را با عبارت «لاشتراکهما في المضمون» بیان می کنند. یعنی دلیل این است که با این برداشت، هر دو طرف روایت یعنی نية المومن و نية الکافر توجیه می شوند. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ ق، ج۲: ۲۲۴)

این قول می تواند صحیح باشد و این در واقع اوّلین برداشت صحیح از این روایت است.

بررسی قول چهارم : در مورد این قول باید گفت که این قول نمی تواند درست باشد، زیرا طرف دیگر روایت که می گوید « نِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ» را با این سخن نمی توان توجیه کرد زیرا این لطف خداوندی که برای نیت های بد، عقابی قرار نداده است فقط مخصوص مؤمنین است. پس نمی توان طبق این توجیه گفت که نیت کافر هم برایش از عملش بهتر است. در ضمن باید دید که آیا می شود از لفظ «خیر» چنین معنایی که قول مذکور به آن اشاره کرده را استخراج کرد ؟ این نکته نیز بعید به نظر می رسد.

بررسی قول پنجم: در مورد نقد این قول فقط باید گفت که هیچ ارتباطی با ظاهر روایت ندارد. شهید اوّل هم در جواب این قول فقط از این عبارت استفاده کردند «لأن فيه إدخال زيادة ليست في الظاهر»(شهید اول،بی تا،ج۱، ص: ۱۱۰)

بررسی قول ششم و هشتم : از مویدات این مدعا، نکته ای در آیه شریفه ۱۴ سوره مبارکه طه است : «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي.»

معنای آیه این نکته را در بر دارد که خداوند از بنده اش می خواهد که نماز را بمنظور ذکر و یاد من بپا دار. آنچه معلوم است این است که ذکر و یاد از امور مرتبط با قلب است. و نکته دیگر اینکه خداوند نماز را وسیله و مقدمه ی ذکر و یاد خود قرار داده است. پس از باب اشرف و بهتر بودن مقصود و نتیجه از مقدمه، می توان نتیجه گرفت که عمل قلبی از اعمال خارجی اشرف و افضل است.

پس در مومن چون نیتش خیر است، این نیت

به خیر چون عمل قلب است و در تربیت انسان برای بندگی تاثیر بیشتری روی او می گزارد از عمل خارجی او بهتر است. همین طور است عمل کافر، منافق و یا فاسق که چون نیتش ناپسند و بد است، پس روی قلب او تاثیر بدتری می گذارد، نسبت به عملش و آن نیت بد برای او از عملش بد تراست.

این قول نیز صحیح است و دلیلی بر مردود بودنش یافت نمی شود و با ظاهر روایت نیز سازش دارد. در ضمن با این برداشت از روایت شریف، مدعای ما مبنی بر افضل بودن نیت بر عمل نیز دلیلی دیگر پیدا می کند و آن دلیل همین روایت است.

در مورد قول هشتم هم، آیه شریفه سی و هفتم از سوره مبارکه حج به این برتری در نتیجه که از آن نیت است، اشاره کرده است : «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَ يَشِّرَ الْمُخْسِينِ.»

آیه شریفه این نکته را بیان می کند که گوشت و خون این قربانی ها چندان ارزشی در نظر خدا ندارد ولی آنچه ارزش و اهمیت دارد پرهیزکاری و حالات قلبی شما است و تقوی و پرهیز که در این آیه روی آن تکیه شده از صفات قلب است.

در ذیل این آیه، روایتی از پیامبر خاتم نقل شده است که به همین نکته ای که اشاره شد، صخه می گزارد : «وَأَمَّا الْحَدِيثُ فَمَا رَوَى التُّغْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ ص يَقُولُ أَلَا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضَغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ.»(مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج۸۵: ۲۳)

شهید ثانی نیز با استناد به این روایت از نبی مکرم اسلام، این برداشت را از میان اقوال صحیح می داند. شهید استدلالش را با این بیان آغاز می کند :«أما سبب كونها خيرا منه فلا يفهمه إلا من فهم مقصد الدين و طريقه». یعنی فهم سبب افضلیت نیت بر عمل، بدست نمی آید مگر از فهم مقصود دین و طریقت. و در ادامه مقصود دین را این گونه توضیح می دهد :«إن الطاعات غذاء القلوب، و المقصود شفاؤها و بقاؤها و سلامتها في الآخرة و سعادتها و تنعمها ببقاء الله تعالى، فالمقصود له السعادة ببقاء الله تعالى فقط» پس شهید از این مطلب که مقصود دین، آماده

کردن قلب برای دیدار خداوند است، استفاد کرد و در آخر نیز با عبارت «إلا أن القلب هو الأصل في جميع ذلك» بیان می کند که در مواظبت بر افعال برای رسیدن به دیدار الهی، قلب در جایگاه اصلی و اوّلی قرار می گیرد. پس بدین سبب از اعمال جوارح افضل است.(شهید ثانی، ۱۴۱۶ق: ۳۶۳و۳۶۴)

پس در جمع بندی آخر، این قول هم صحیح و مورد قبول به نظر می رسد و با ظاهر روایت نیز سازگار است. بررسی قول هفتم: با تغییری که شریف مرتضی در ترکیب و به تبع آن، معنای روایت ایجاد کرده است، نمی توان اشکال نحوی وارد کرد. ایشان در کتا ب «الغرر» از تالیفات خودشان از توجیه نحوی آن دفاع کرده و امثله دیگری را ذکر کرده اند که دقیقاً همین اتفاق در آنها افتاده است(علم الهدی، ۱۹۹۸م، ج۲: ۳۱۶).

اما سوال این است که چرا سید مرتضی چنین رأیی را اختیار کرده است ؟ در پاسخ به این سوال باید گفت که ایشان در نظر داشته تا معارضه میان این روایت و روایت دیگری از پیامبر مبنی بر این که «بهترین اعمال، سخت ترین آنهاست» را حل کند روایتی که متن آن این گونه وارد شده است :«أفضل الأعمال أحمرها.»(حسین بن عبد الصمد، ۱۴۰۹ق: ۲۸؛ ابن الاثیر، ۱۳۹۹ق، ج۱: ۴۴۰)

قبل بررسی دقیق تر ابتدا باید بگوییم که این روایت اصلاً در منابع و مصادر معتبر شیعی وارد نشده. در منابع معتبر اهل سنت هم یافت نمی شود و در کتب دیگر به عنوان یک حدیث ضعیف وارد شده است.

اشکال که به این کار سید مرتضی می توان وارد کرد این است که این دو روایت اصلاً با یکدیگر معارضه ای ندارند تا لازم بیاید که دست به چنین ترکیب نحوی دوراز ذهنی بزنیم که با سبک دیگر روایات شبیه به این سازش ندارد.

معارضه و مقابله نداشتن دو روایت هم از اینجاست که باز باید نیت را یک حقیقت خارج از عمل خارجی و به اصطلاح فیزیکی دانست. روایت پیامبر که فرمودند : افضل الأعمال احمرها هم ناظر به این قسمت است یعنی بهترین اعمال در میان اعمال خارجی، سخت ترین آنهاست اما این ربطی به برتر بودن نیت از کلیه اعمال خارجی ندارد. و در فرض دیگر اگر نیت را جزئی از عمل بدانیم

بازهم بین این دو روایت معارضه ای پیش نمی آید زیرا اگر بهترین کار ها، سخت ترین آنهاست، بر همگان روشن است که از سخت ترین و دشوار ترین کارها، موفق شدن به نیت صحیح و کامل است. پس بین این دو روایت بازهم معارضه ای پیش نمی آید.

البته لازم به ذکر است که تغییر دادن اعراب این روایت برای استخراج این تأویل از آن، کار اشتباهی است که نیاز به توضیح بیش از این ندارد.

پس همانطور که اشاره شد برداشت این مضامین از متن روایت سخت است و شهید ثانی نیز همین نظر را نسبت به این قول دارد و نظرش را با عبارت «هذا أيضا تكلف» بیان کرده است.(شهید ثانی، ۱۴۱۶ق: ۳۶۲)

پس این قول را هم نمی توان صاحب اعتبار شمرد. بررسی قول نهم : این قول هرچند که کمی با ظاهر روایت سازگار نیست و برداشت اصل و فرع بودن طرفین اسم تفضیل از کلمه «خیر» کمی دور از ذهن به نظر می رسد. این قول از یکی از نظرات مرحوم محقق طوسی است و اقوال دیگر ایشان در این زمینه، بازگشت به همین نظر ایشان دارد. (مجلسی، ۱۳۶۴ش، ج۱: ۱۹۵)

قول مربوط به ذاتی بودن خیر و شر در نیت و وابسته بودن آنها در عمل به نیت، هم می تواند برداشت صحیحی از این روایت باشد.

بررسی قول دهم : دلیل این مطلب هم این است که عمل محدود است به یک زمان خاص ؛ پس اجر آن نمی تواند دائمی باشد. آن چیزی می تواند اجر دائمی داشته باشد که خودش محدود نباشد و آن چیزی که محدود نیست، نیت است. این مطلب از این روایت امام صادق برداشت می شود :

« قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّنِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنَّ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنَّ يَغُصُوا اللَّهَ أَبَدًا وَإِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّنِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنَّ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنَّ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا فإِلَالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى - قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلِيهِ قَالَ عَلَى نِيَّتِهِ.» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج۲: ۸۵)

ابن قتیبه نیز در کتابش این برداشت را از این روایت

نبی اکرم داشته است.(ابن قتیبة، ۱۳۹۳ق، ج۱: ۱۴۹)

پس این قول هم با توجه به آنچه از شواهد و قرائن آن بر می آید، برداشت صحیح دیگری از این روایت است.

بررسی قول یازدهم: بنابراینچه در ابتدای بیان کردیم از تعریف فعل، نیت و عمل، این قول نیز نادرست است. زیرا ربا و اقسام دیگر ناخالصی های یک فعل همه در نیت آن است، نه در عملش. زیرا قصد یک کار است که می تواند برای اهداف مختلف باشد نه قسمت خارجی آن که عمل نامیده شد. از طرف دیگر عمل فقط یک واقعیت یک وجهی است و آن چیزی که میتوند وجه های مختلف برای آن فعل ایجاد کند، نیت آن است.

دلیل دیگر بر مردود بودن قول یازدهم، از بیان آیت الله سبحانی بدست آمده است و آن دلیل، مختص بودن این توجیه به نیت مومن است و در رابطه بانیت کافر مطلبی را بیان نمی کند. (سبحانی تبریزی، ۱۴۲۴ق، ج ۳: ۴۳)

پس این اشتباه بارز در این قول باعث می شود که این قول به طور کلی مردود شمرده شود.

بررسی قول دوازدهم: در مورد این قول، ابدأً یک نکته حائز اهمیت را درمورد نسبت نیت و شاکله بیان نمود. در واقع همان طور که از تفاسیر مختلف در مورد شاکله برداشت می شد، شاکله آن ساختمان اخلاقی است در قلب که فرد با افعال مختلفی که انجام می دهد در واقع این ساختمان را محکم می کند. این ساختمان بر روی عملکرد انسان سیطره پیدا می کند و در واقع موجب مطیع شدن بنده در برابر اوامر پروردگارش می شود. این ساختمان به دست نمی آید و البته مستحکم نمی شود مگر به وسیله افعال خیری که انسان در اطاعت الهی آنها را انجام می دهد.

در میان هر فعل هم آن قسمتی که روی قلب تاثیر می گذارد، نیت است. پس می توان صراحتاً این جمله را بیان کرد که فایده نیت خیر در شاکله وجودی آنها است و البته می توان گفت که اصلاً معیار خلود در بهشت و جهنم هم، همین شاکله و ساختمان اخلاقی حاکم بر رفتار انسان است. در مورد تفاسیر مختلف از آیه، باید این مطلب را یاد آوری کرد که نظر اول، به نوعی موید قول ششم و هشتم و نظر دوم، نیز مقدمه ای برای این نظر، یعنی قول دوازدهم است.

با این اوصاف این نظر نیز می تواند صحیح باشد اما دور بودن آن از ظاهر روایت، قبول آن را به عنوان صحیح ترین نظر، سخت می کند.

مابقی اقوالی که در کتب مرتبط با این موضوع مطرح می شوند، همه در ذیل این اقوال قرار می گیرند. پس تمامی اقوالی که در این مورد مطرح می شود، مورد بررسی قرار گرفت و اقوال صحیح آنها از اقوال نادرست تمییز داده شد.

نتیجه

پس نتیجه ای که در مورد روایت نية المومن خير من عمله بدست آمد این است که دو دسته از اقوال می توانند در تأویل این روایت شریف، صحیح باشند:

آن اقوالی که منظور از افضل بودن نیت بر عمل را این طور برداشت کرده اند که آنچه مؤمن در نیت خود قصد می کند همیشه بسیار بیشتر از آن چیزی است که در عمل می تواند انجام دهد.

دسته دوم از اقوال صحیح هم آنهایی بود که شرافت نیت به عمل اشاره داشت به دلیل شرافت قلب بر سایر جوارح و جوانح.

مؤید اصلی در صحت این اقوال، روایاتی بود که از کلام شریف معصومین به دست ما رسیده بود اما مطلب دیگری که در کنار این، باید به آن توجه داشت این است که فهم درست از مقصود دین و طریقی که خداوند متعال برای رسیدن انسان ها به سعادت قرار داده است، این نتیجه را به ارمغان می آورد که نیت آن چیزی است که معیار اصلی سنجش در آخرت است. پس فضیلت آن از عمل در این جایگاه مشخص می شود. این خود اصلی ترین استدال بر درستی اقوال صحیح دانسته شده بود.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن الأثیر، محمد بن محمد بن محمد ابن عبد الکریم الشیبانی الجزري. (۱۳۹۹ق)، النهاية في غريب الحديث والأثر، بيروت: المكتبة العلمية، ج ۱، ص ۱.
۳. ابن بابويه، محمد بن علی. (۱۳۸۵ش-۱۹۶۶م)، علل الشرائع، قم: کتاب فروشی داوری، ج ۱، ص ۲.
۴. ابن قتیبۀ، عبدالله بن مسلم بن قتیبة أبو محمد الدينوري. (۱۳۹۳ ق - ۱۹۷۲م)، تأویل مختلف الحديث، بيروت: دار الجیل، ج ۱، ص ۱.
۵. حسین بن عبد الصمد (والد شیخ بهائی). (۱۴۰۹ق)، العقد الحسيني - الرسالة الوسواسية، قم: کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، ج ۱، ص ۱.
۶. سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۴۲۴ ق)، إرشاد العقول الى مباحث الأصول، قم: موسسه امام صادق(ع)، ج ۱، ص ۳.
۷. شهید اول، محمد بن مکی العاملی. (بیتا)، القواعد و الفوائد في الفقه و الأصول و العربية، قم: کتاب فروشی مفید، ج ۱، ص ۱.
۸. شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۶ق)، تمهید القواعد، قم: دفتر تبلیغات اسلامي حوزه علمیه قم، ج ۱، ص ۱
۹. صبان، محمد بن علی. (۱۴۱۵ هـ ق)، حاشية الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفية ابن مالك و معه شرح الشواهد للعيني، بيروت: المكتبة العصرية، ج ۱، ص ۳.
۱۰. علم الهدی، علی بن حسین. (۱۹۹۸ م)، آمالي المرتضى، قاهره: دار الفكر العربي، ج ۱، ص ۲.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق. (۱۴۰۷ ق)، الکافي، تهران: دار الکتب الإسلامية، ج ۴، ص ۲.
۱۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربي، ج ۲، ص ۸۵.
۳۱. ———. (۱۳۶۴ ش)، بحار الأنوار. ترجمه ابوالحسن موسوی همدانی، تهران: کتابخانه مسجد ولی عصر، ج ۱، ص ۱. (چاپ به زبان اصلی قرن ۱۵ قمری).
۱۴. مدنی، علیخان بن احمد. (۱۳۸۲ش)، الحقائق الندية في شرح الفوائد الصمدية، قم: ذوي القربى، ج ۱، ص ۱.
۱۵. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۸ ق)، انوار الأصول، قم: مدرسه الامام علي بن ابي طالب(ع)، ج ۲، ص ۲.



شیر یا خط

(بررسی و تحقیق پیرامود اسناد و مبادی قاعده قرعه)

حسین سوداگری

طلبه پایه هشتم حوزه علمیه مروی

مقدمه

قاعده قرعه از جمله قواعد پر کاربرد در فقه شیعه است که نقش تعیین کننده‌ای در برخی ابواب مهم فقهی از قبیل معاملات و همچنین باب القضاء دارد. سیره‌ی علماء در پرداختن به این قاعده یکسان نبوده است به طوری که برخی این بحث را در کتب اصولی و برخی دیگر در خلال مباحث مختلف فقهی مطرح کرده‌اند. مرحوم نراقی - در کتاب «عوائد الایام» - اولین فقیه متأخری است که این قاعده را به شکلی تفصیلی بیان نموده است و شاگرد او شیخ انصاری نیز در کتاب «فرائد الاصول» ضمن بحث استصحاب به این قاعده پرداخته است و پس از آن برخی علمای معاصر عنایت ویژه‌ای به قاعده قرعه در کتب مخصوص به قواعد فقهی داشته‌اند. جناب شیخ حرّعاملی نیز روایات قرعه را در کتاب القضاء باب ۲۱ «وسائل الشیعه» گردآوری کرده است.

در این نوشتار سعی می‌کنیم ابعاد مختلف این قاعده را مورد بررسی قرار دهیم. این ابعاد شامل: مضمون قاعده، مدرک قاعده، قلمرو و حدود کاربرد قاعده، کیفیت قاعده و برخی تطبیقات می‌شوند.

مضمون قاعده

مقصود از قاعده قرعه این است که اگر واقعیت مسأله‌ای برای مکلف مشکل شود و نتواند از طریق امارات و اصول آن را تشخیص دهد تنها راهی که باقی می‌ماند قرعه است به کیفیتی که بیان خواهد شد. به همین خاطر تعبیر فقها از این قاعده: القرعه لکل امرٍ مشکلٍ در میان اهل فن بسیار رائج است. و صاحب کتاب «عناوین» نیز تصریح کرده است که هر آنچه در آن مخرجی شرعی در شرع مقدس لحاظ شده باشد از صدق عنوان «مشکل» خارج است و قرعه در آن راهی ندارد.

مدرک قاعده

برای اثبات حجّیت و مشروعیت این قاعده می‌توان به سه دسته از استدلالات تمسک کرد: کتاب، سنت و سیره عقلاء.

استدلال از کتاب شریف

ما از کتاب شریف با دو آیه می‌توانیم مشروعیت قرعه را اثبات کنیم. اولین آیه، آیه ۱۴۱ سوره صافات است که می‌فرماید:

﴿فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ﴾ این آیه بخشی از داستان حضرت یونس است که پس از لجاجت و عدم هدایت قومش آنها را به نزول عذاب بیم داد و آنها را ترک کرد و سوار بر کشتی شد اما در میانه راه کشتی با نهنگی مواجه شد و ساکنان کشتی برای رهایی از نهنگ ناگزیر شدند که یکی از افراد را به دریا بیفکنند، پس قرعه انداختند و حضرت یونس مغلوب شد و به دریا افکنده شد.

همانطور که معلوم است ظاهر آیه دلالت بر آن دارد که حضرت یونس در قرعه شرکت کرده است و از آنجا که پیامبر خدا عمل غیر مشروع انجام نمی‌دهد مشخص می‌شود که در آن زمان و در آن شریعت قرعه مشروع

بوده است و ما با توجه به سکوت خداوند متعال در ادامه آیات و عدم اعتراض و نهی از این کار و همچنین استصحاب حکم شرایع گذشته و عدم نسخ آنان به مشروعیت فعلی قرعه پی می‌بریم.

دومین آیه، آیه ۴۴ سوره آل عمران است که می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَا مَهْمُكُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾ این آیه بیانگر داستان تکفل حضرت مریم است. از آنجا که ایشان فرزند حضرت عمران بود و از خانواده‌ای سرشناس بودند علمای بنی اسرائیل در تکفل او نزاع کردند تا ببینند افتخار سرپرستی حضرت مریم نصیب کدامشان می‌شود که قرعه به نام حضرت زکریا افتاد. در این آیه نیز یک طرف قرعه پیامبر خدا بوده است و مانند آیه قبل بر مشروعیت قرعه دلالت می‌کند.

باید توجه داشت که بر هر دو آیه نقاش وارد است؛ به این صورت که با محتمل دانستن حالت اضطرار در هر دو آیه، دو آیه مجمل می‌شوند و صرف وجود این دو آیه ادّعی ما را ثابت نمی‌کند و اینکه خداوند متعال در ادامه دو آیه در ردّ و اثبات قرعه چیزی بیان نفرموده است و حمل بر صرف نقل حکایت دو پیامبر می‌شود.

استدلال به سنت

اگر بخواهیم برای اثبات حجّیت قرعه به روایات متمسک شویم، کار سختی در پیش نخواهیم داشت و روایت در این زمینه فراوان است و ما اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. صحیح‌ه محمد بن حکیم: «سألت أبا الحسن علیه السلام عن شيء فقال لي: كل مجهول ففيه القرعة. قلت له: إن القرعة تخطئ وتصيب. قال: كل ما حكم الله به فليس بمخطئ» (وسائل الشیعه باب ۳۱ من ابواب کیفیة الحكم حدیث ۱۱) دلالت این حدیث بر عموم حجیت قرعه واضح

است؛ زیرا امام علیه السلام از لفظ «كل مجهول» استفاده نموده است.

۲. صحیح‌ه ابراهیم بن عمر از ابی عبدالله علیه السلام: «رجل قال: أول مملوك أملكه فهو حر فورث ثلاثة قال: يُقرع بينهم فمن أصابه القرعة اعتق، قال: القرعة سنة» (وسائل الشیعه باب ۳۱ من ابواب کیفیة الحكم حدیث ۲) دلالت این روایت هم بر عمومیت حجیت قرعه تمام است. زیرا هر چند موضوع حدیث مسئله‌ای خاص را عنوان می‌کند اما با عبارت «القرعة سنة» عمومیت قرعه ثابت می‌شود.

استدلال به سیره عقلا

عقلاء زمانی که با مشکل مواجه می‌شوند به قرعه روی می‌آورند؛ مثلاً اگر تعداد قبول شدگان طلاب و دانشجویان از ظرفیت معین بیشتر شود در بین آنها قرعه انداخته می‌شود. این سیره در زمان‌های متأخر ایجاد نشده است بلکه در زمان‌های قبل نیز رواج داشته است و چون ردّی از سوی شارع به آن تعلّق نگرفته است، پس حجّت است.

بحث درباره قلمرو و حدود کاربرد قاعده

درباره عمومیت کاربرد و موارد استعمال قاعده چند بحث وجود دارد که ما به ترتیب به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. از مسائل مورد اختلاف بین علماء این است که آیا قرعه اماره است یا اصل؟ در این مورد برخی به اماره بودن قرعه استدلال کرده‌اند. استدلال آنها به برخی روایات است که دلالت بر کاشفیت قرعه از واقع دارد. یکی از آن روایات در بحث‌های گذشته بیان شد که با عبارت «كل ما حكم الله به فليس بمخطئ» دلالت بر کاشفیت قرعه از واقعیت دارد. اما روایتی دیگر صحیح‌ه ابی بصیر است که از امام صادق نقل شده است: «قال رسول الله: ليس من

قوم تقارعوا ثمّ فوّضوا أمرهم إلى الله إلا خرّج سهمهم المحقّ» (وسائل الشیعه باب ۳۱ من ابواب کیفیة الحكم حدیث ۶) که دالّ بر کاشفیت قرعه است.

اما آن دسته از علماء که به اصل بودن قرعه معتقد شده‌اند به سیره عقلا استدلال کرده و می‌گویند وقتی عقلاء به قرعه روی می‌آورند مقصودشان طریقت قرعه برای حل مشکل است نه بیشتر و روایت فوق الذکر را هم حمل بر این می‌کنند که اگر متقارعین امر خود را تفویض به خدا کنند از آن جهت که توکل بر او کرده‌اند خداوند در قرعه، آنها را یاری می‌کند.

از نظر ما این حمل صحیح نیست. زیرا خلاف ظاهر روایت و بی دلیل است و رجوع به سیره عقلاء نیز در جایی که روایات صحیحه وارد شده جایز نیست. در نتیجه اگر متقارعین با اتمام حجت برای خویش در عدم وجود اصل یا اماره‌ای که مقدم بر قرعه است امر خود را به خداوند تفویض کنند و قرعه ببندازند این قرعه حکم اماره دارد. البته باید دانست که این نزاع ثمره آنچنانی نداشته و تنها در بحث حجیت لوازم غیر شرعی قرعه تأثیر گذار است و قرعه چه اماره باشد چه اصل همیشه مؤخّر از هر اماره و اصلی است و وظیفه شرعی و یا موقف عملی مکلف را در برابر مسئله مشخص می‌کند و عنوان مجهول را برطرف می‌سازد.

۲. یکی دیگر از اختلافات در این قاعده، مجری این قاعده است. یعنی عده‌ای معتقدند که اجرای این قاعده وظیفه خاص امام معصوم است و عده‌ای چنین اختصاصی را نپذیرفته‌اند و مجری این قاعده را عموم مردم می‌دانند. استدلال قائلین به قول اول برخی روایات است؛ از جمله مرسله حماد از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام: «القرعة لا تكون إلا للإمام» (وسائل الشیعه باب ۳۱ من ابواب

کیفیه الدعوی حدیث ۹) و روایت یونس: «رجل کان له عدّة ممالیک فقال: أیکم علّمنی آیه من کتاب الله فهو حرّ فعلمه واحد منهم ثم مات المولی ولم یدرأیهم الذی علّمه. أنه قال: یدتخرج بالقرعة. قال: و لا یدتخرجه إلا الإمام لأنّ له علی القرعة کلاماً و دعاء لا یعلمه غیره» (وسائل الشیعه باب ۴۲ من ابواب العتق حدیث ۱) اما قول صحیح آن است که در موارد نزاع . که برای آن دعوی اقامه شده است . و رفع آن که کار به قرعه کشیده شده است .مانند تمام مصادیق دعوی .وظیفه قرعه برعهده امام و حاکم شرع به عنوان نائب امام باشد و در مسئله‌ای که مجهول است و نزاعی در کار نیست قرعه به غیر امام نیز تعمیم داده شود، تفصیل قائل شویم. به خصوص اینکه در برخی روایات «یقرع علیه الإمام او المقرّع» آمده است. ۳. برخی علماء در کاربرد قاعده قرعه تفصیل قائل شده‌اند و معتقدند این قاعده تنها در مواردی استعمال می‌شود که شیء مجهول دارای واقعی متعیّن ولی در ظاهر مبهم است. مثلاً در جایی که شخصی عبدی معین را آزاد کرده و سپس برایش ابهام پیش آمده که آن عبد کدامیک از بندگان او بوده است؛ در اینجا قاعده قرعه جاری می‌شود.

اما اگر شیء مجهول اساساً هیچ واقع معینی ندارد مثل جایی که فرد بگوید اولین شخصی که وارد شد او را اکرام می‌کنم و همزمان چند شخص بر او وارد شوند و امر مشتبه شود، در این موارد قاعده قرعه جاری نمی‌شود. دلیل این دسته از علماء این است که روایات وارد در بحث قرعه قاصر است و شامل مواردی که هیچ واقع معینی ندارد نمی‌شود. روایاتی هم که در مسائلی وارد شده است که واقعی ندارند مانند روایت فوق الذکر درباره عتق سه عبد، حمل بر خصوصیت آنها بر مورد

خاص خودشان می‌شود و عمومیت را نفی می‌نمایند. اما نظر ما این است که دایره شمول قاعده، هر دو حالت را در بر می‌گیرد و دلیل: اولاً همان دست روایات است که در واقع امر، واقعیتی معین وجود ندارد اما امام معصوم علیه السلام قرعه را تجویز کرده است. ثانیاً برداشت عرف و عقلاء از مفهوم قرعه هر دو حالت را شامل می‌شود و ردعی و یا تقییدی هم از شارع نرسیده است.

۴. مبحث دیگر در استعمال قاعده این است که آیا قاعده قرعه رخصت است یا عزیمت؟ علماء در این مسئله نیز اختلاف نظر دارند و عده‌ای معتقدند که روایات وارده مانند «القرعة سنة» قاصر از دلالت بر عزم و لزوم‌اند و تنها بر راجحیت قرعه دلالت دارند. اما مناسب حکم این است که قرعه عزیمت است چرا که اگر شیء مجهول مورد نزاعی باشد و کار به محکمه کشیده باشد و حاکم راهی جز قرعه نداشته باشد نتیجه قرعه حکم حاکم است و لازم الاجرا است؛ اما اگر شیء مجهول، نزاعی نباشد به هر حال داخل در عنوان مجهول است و ما با توجه به بحث‌های گذشته گفتیم که قرعه ممکن است اماره یا اصل باشد و در اینجا می‌گوییم در این مسئله قرعه چه اماره باشد چه اصل، تعیین کننده موقف عملی و وظیفه مکلف در امور شرعی و قاطع عذر مکلف از تحیر است. بنابراین در اینگونه موارد هم نتیجه قرعه لازم الاتباع است.

۵. آخرین بحث ما مورد و مصداق قرعه است. باید دانست که قرعه تنها در شبهات موضوعیه . که در آنها هیچ اماره و اصلی اعمال نمی‌شود. جاری می‌شود. بنابراین شبهات حکمیه به هیچ عنوان مجرای این قاعده نیست؛ نهایتاً در شبهات حکمیه اصل برائت جاری می‌شود و به اصطلاح اصولی اصل برائت بر قرعه ورود می‌کند و

آن را موضوعاً مرتفع می‌کند. همچنین در شبهات موضوعیه که قادر به حل شبهه از طریق قاعده‌ای از قواعد شرعی هستیم مانند قاعده ید و یا بیئنه و قسم نوبت به قرعه نمی‌رسد.

کیفیت قرعه

در برخی روایات برای قرعه کیفیتی خاص بیان شده است. به عنوان نمونه صحیحه فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام: «سألْتُ أبا عبدالله عن مولود لیس له ما للرجال و لا ما للنساء» قال: یقرع علیه الامام أو المقرع کتب علی سهم عبدالله و علی سهم أمّة الله ثم یقول الامام أو المقرع: اللهم أنت الله لا إله إلا أنت ... ثم یطرح السهمان فی سهامٍ مبهمّة ثم تجال السهام علی ما خرج ورث علیه» (وسائل الشیعه باب ۴ من ابواب میراث الخنثی حدیث ۲) اما اگر دقت کنیم به این نتیجه می‌رسیم که نصوص دلالت

بر کیفیت خاصی ندارند و این موارد از باب مثال ذکر شده‌اند و هر آنچه عرفاً قرعه انداختن باشد می‌تواند کیفیتی از قرعه باشد.

تطبیقات

در اینجا مناسب است برای قاعده قرعه چند مثال ذکر کنیم:

۱. اگر دو شخص بر سر یک خانه نزاع کنند به گونه‌ای که هر دو مدعی کلّ خانه شده‌اند و احتمال شراکت آنها هم نباشد و هیچ کدام بر آن خانه ید نداشته باشند و هر دو بیئنه اقامه کنند حاکم ابتدا به نفع اعدل آنها حکم می‌کند و اگر در عدالت مساوی بودند به تعداد بیئنه رجوع می‌کند و هر طرف که بیئنه‌اش بیشتر بود به نفع او حکم می‌کند و باید قسم هم بخورد اگر در تعداد هم برابر بودند حاکم قرعه می‌اندازد و برنده قرعه قسم خورده و خانه به او

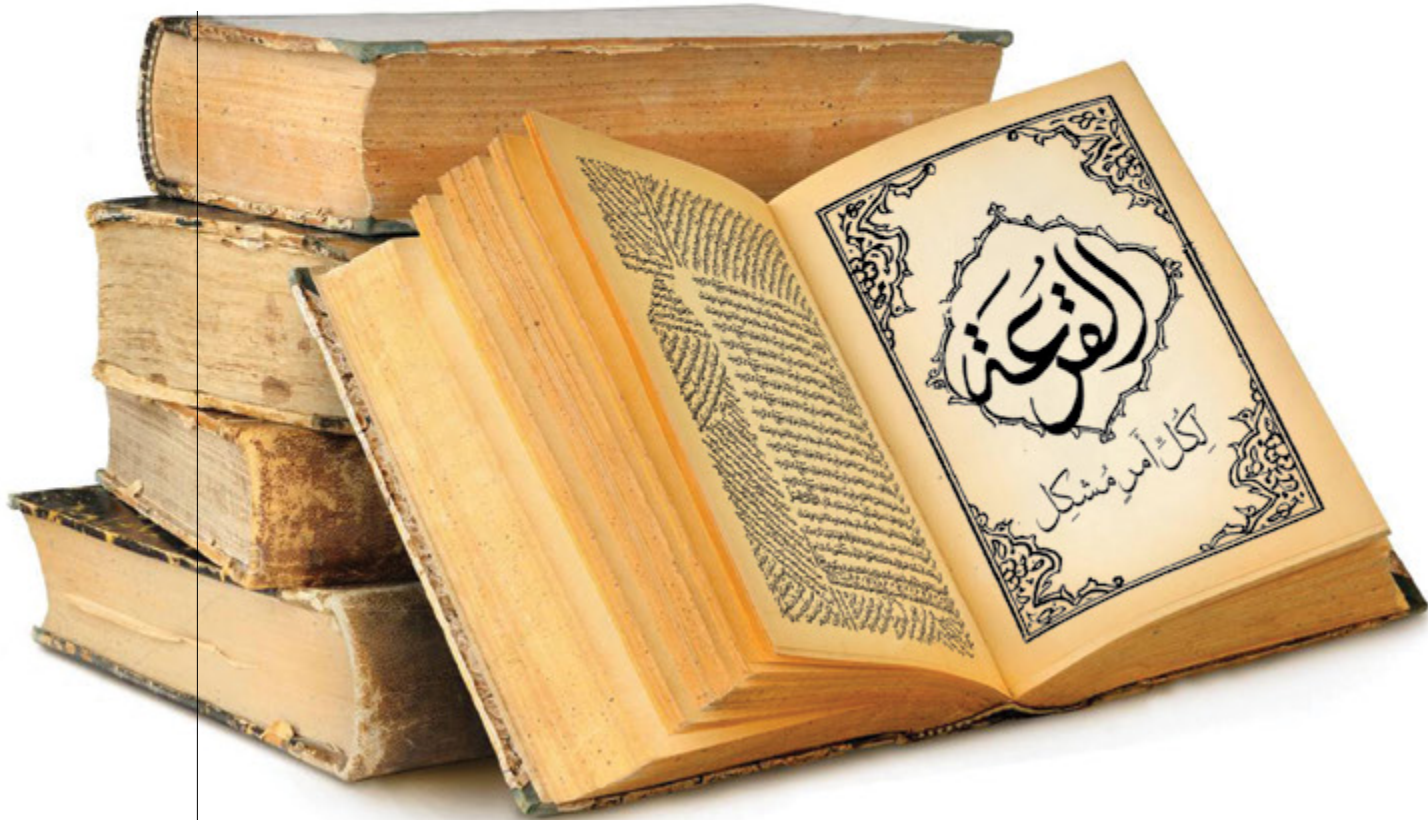
تحويل داده می‌شود.

به موجب ماده ۱۵۷ قانون مدنی: هرگاه دو زمین در دو طرف نهر محاذی هم واقع شوند و حق تقدم یکی بر دیگری محرز نباشد، و هر دو در يك زمان بخواهند آب ببرند، و آب کافی برای هر دو نباشد، باید برای حقّ تقدم و تأخّر در بردن آب به نسبت حصّه قرعه زد، و اگر آب کافی برای هر دو باشد به نسبت حصه تقسیم می‌کنند .

منابع:

دروش تمهیدیّه فی القواعد الفقهیّة/ باقر الایروانی القواعد/ السید محمد کاظم المصطفوی مبانی الفقه

الفعال/ علی اکبر السیفی المازندرانی



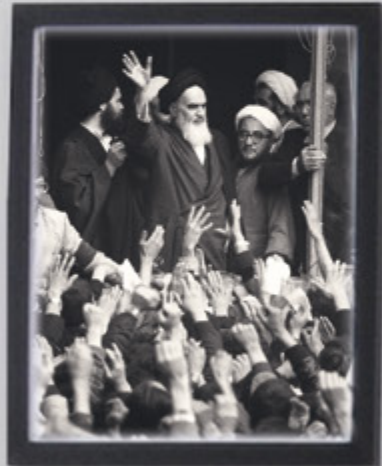


ولی در آینده وصی

در آستانه‌ی رحلت امام خمینی رحمه الله
علیه نگاهی گذرا به مسلمات منطق و مکتب
امام خمینی در بیانات مقام معظم رهبری
خواهیم داشت:



شهریار ربانی
طلبه پایه ششم حوزه علمیه مروی



۱. امام، اسلام ناب را در مقابل اسلام آمریکایی قرار داد. اسلام آمریکایی چیست؟ اسلام آمریکایی در زمان ما و در زمان امام و در همه‌ی زمانها تا آنجایی که ما می‌شناسیم، ممکن است در آینده هم همین جور باشد. دو شاخه بیشتر ندارد: یکی اسلام سکولار، یکی اسلام متحجر؛ لذا امام، آن کسانی را که تفکر سکولاری داشتند. یعنی دین را، جامعه را، رفتار اجتماعی انسانها را، جدای از اسلام می‌خواستند. همواره در ردیف کسانی گذاشت که نگاه متحجرانه به دین داشتند؛ یعنی نگاه عقب افتاده‌ی غیر قابل فهم برای انسان‌های نواندیش و متعصبانه‌ی برروی مبانی غلط. هردوی اینها را امام در کنار هم همواره ذکر کرده است. امروز که شما نگاه می‌کنید، می‌بینید هردو نمونه‌ی اسلام، در دنیای اسلام وجود دارد. هردو هم مورد حمایت قدرت‌های قلدر دنیا و مورد حمایت آمریکا است. امروز، هم جریان منحرف داعش و القاعده و امثال اینها (به عنوان اسلام متحجر) مورد حمایت آمریکا

و اسرائیل هستند؛ هم برخی از جریانهای به نام اسلام و بیگانه‌ی از عمل اسلامی و فقه اسلامی و شریعت اسلامی (به عنوان اسلام سکولار)، مورد حمایت آمریکا است. ۲. یکی از اصول امام ائکال به کمک الهی، اعتماد به صدق وعده‌ی الهی، و نقطه‌ی مقابل، بی‌اعتمادی به قدرت‌های مستکبر و زورگوی جهانی است. این یکی از اجزاء مکتب امام است. ائکال به قدرت الهی؛ خدای متعال به مؤمنین وعده داده است، و کسانی که این وعده را باور ندارند در کلام خود خداوند لعن شده‌اند: «وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» آن کسانی که «الْقَاطِئِينَ بِاللَّهِ ظُلَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا». اعتقاد به وعده‌ی الهی، به صدق وعده‌ی الهی . که فرموده است: «إِنْ تَصُروا لِلَّهِ يَنْصُرْكُمْ» . یکی از ارکان تفکر امام بزرگوار ما است. ۳. اعتقاد به اراده‌ی مردم و نیروی مردم، و مخالفت با تمرکزهای دولتی؛ این از جمله‌ی خطوط اصلی حرکت امام است.

۴. در بُعد مسائل داخلی کشور؛ امام طرفدار جدی حمایت از محرومان و مستضعفان بود. امام نابرابری اقتصادی را با شدت و حدت رد می‌کرد. اشرافیگری را با تلخی رد می‌کرد. به معنای واقعی کلمه امام طرفدار عدالت اجتماعی بود. طرفداری از مستضعفان شاید یکی از پر تکرارترین مطالبی است که امام بزرگوار ما در بیاناتشان گفتند. ۵. در بُعد خارجی؛ امام صریحاً در جبهه‌ی مخالف قلدران بین‌المللی و مستکبران قرار داشت. هیچ ملاحظه‌ای نمی‌کرد. این است که امام در مقابله‌ی میان قلدران و مستکبران و قدرت‌های زورگوی عالم با مظلومان، در جبهه‌ی مظلومان بود. صریح و بدون ملاحظه و بی‌تقیه این را بیان می‌کرد. طرفدار جدی مظلومان جهان بود. امام با مستکبرین سر آشتی نداشت. واژه‌ی «شیطان بزرگ» برای آمریکا، یک ابداع عجیبی از سوی امام بود. ۲۶مین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی رحمه الله علیه ۱۴/۰۳/۱۳۹۴



او مرد خدا بود...

(مصاحبه با حجت الاسلام هوایی)

مشاور رئیس سازمان تبلیغات اسلامی

و مسئول امور طلاب مدرسه عالی شهید مطهری

پیرامون زندگی مرحوم حجت الاسلام رجائی



مصاحبه کننده:
سید محمد مصطفی
مرتضایی نژاد

خدمت شما سلام عرض می‌کنم. از شما بسیار ممنون و متشکر هستیم که دعوت ما را اجابت کردید و در این مصاحبه شرکت کردید. به مناسبت درگذشت غم‌انگیز حجت الاسلام و المسلمین مرحوم رجایی، نشریه پیام مروی تصمیم گرفت مصاحبه‌ای از دوستان و نزدیکان ایشان ترتیب دهد. این شد که خدمت شما سرور گرامی رسیدیم. خواهش می‌کنم از سوابق آشنایی خود با آن مرحوم و از سجایای اخلاقی ایشان برای ما قدری صحبت کنید.

از آنجایی که مرحوم حاج آقا رجایی مصداق عالم دینی بودند، درگذشت ایشان مصداق این روایت از وجود مقدس پیامبر است که فرمود: «إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ ثَلِمَ فِی الْإِسْلَامِ ثَلْمَةٌ لَا یُضَدُّهَا شَیْءٌ» وقتی که عالمی از دنیا می‌رود، رخنه‌ای، یک ضربه‌ای و در واقع یک منفذی در اسلام پیدا می‌شود که چیزی نمی‌تواند جای آن را بگیرد. درایت این روایت و جمع اجتهادی آن با روایات دیگر یک بحث مفصلی است که من از طلبه‌های عزیز تقاضا می‌کنم بروند و درباره آن فکر کنند. مراجعه کنند و مصاحبه ایشان را ببینند. هر فردی تشخص مخصوص به خود را دارد. واقعاً دیگر کسی مثل آقای رجایی نمی‌شود. آقای رجایی که رفت هیچ عالمی مثل ایشان نمی‌شود، بلکه یک عالم دیگر است. لذا اولین مصداق عقلی و فردی این حدیث شریف، این است که کسی جای را کسی نمی‌تواند پر کند. تا زمانی که این عالم زنده است، کارهایی را انجام می‌دهد که برکات تشریعی و تکوینی، مادی و معنوی دارد که وقتی می‌رود آن برکات قطع می‌شود. بنابراین یکی از معانی مختصر روایت این است که وقتی عالمی از دنیا می‌رود، جای او خالی می‌ماند. در کتاب ارزشمند و ذی قیمت میزان الحکمة در

بخش کتاب العلم، عالم دینی در مرحله‌ای که حضور دارد هفتاد بلا را دفع می‌کند. می‌خواهم معنای «ثَلْمَةٌ» را برسانم. این فقدان چه مصیبتی است و این رخنه معنایش چیست که در روایت می‌آید؟ چند شب پیش روایات بکاء و گریه را نگاه می‌کردم. در یک روایت با سندی جالب، از امام صادق (ع) روایت شده بود: «اگر یک نفر در امّتی حقیقتاً گریه کند، توبه کند و دعا کند، خداوند به کلّ آن ائت رحم می‌کند.» ببینید اینها آثار درس اخلاق آقای مشکینی رضوان الله تعالی علیه است. ایشان می‌فرمودند: این دعاهایی که شما می‌خوانید آثارش به مردم می‌رسد. شما طلبه‌ها باید عرفانتان و سلوکتان این باشد. به قول امام رحمة الله علیه سلوکتان مفاتیح باشد. منتها مفاتیح، با فهم و شعور اهل بیت باشد. شما مطمئن باشید اگر التجاء رهبر معظم انقلاب و علماء و مردم متدّین و خانواده های شهدا کرونا نبود، این ویروس صد برابر بیشتر از این به ما آسیب می‌رساند. این دعاها بلا را دور می‌کند. شما در صحنه بین‌المللی نگاه کنید تنها کشور تمام شیعه دنیا در بین تمام کشورها سرش بلند است و این نیست مگر به خاطر ایمان و توکل بر خدا و توشل به اهل بیت (ع). مسئله دعا، مسئله التجاء، بلاها را دفع یا رفع می‌کند. از کثرت و شدّت بلامی‌کاهد. یک عالم دینی خوب می‌فهمد حاج آقای رجایی به سبک و سیاق حوزوی قریب الاجتهاد بود. فقط باید می‌نشست، خیمه می‌زد و استخراج می‌کرد و فتوای خودش را می‌داد. منتها فرصتی برای این کار نداشت؛ ولی به هر حال می‌خواهم بگویم که عالم دینی وقتی که در یک محلّه و یا یک شهر وجود دارد این چنین است. حالا دیگر آن علماء درجات بالاتر مثل مقام معظم رهبری معلوم است که چگونه دفع

بلامی‌کند. فقط خدا و اهل بیت می‌دانند. چون در روایات مربوط به سلطه و سلطنت داریم: «اگر مردمی به سلطان عادل متّقی گردن بنهند و قبول کنند که ما می‌خواهیم زیر پرچم ایشان زندگی کنیم، خداوند هفتاد بلای زمینی و هفتاد بلای آسمانی را از آنها دور خواهد کرد و عمر این ائمت را طولانی می‌کند.» این مضامینی است که در روایات ما وجود دارد. بنابراین وجود یک عالم دینی، وجود یک فرد متّقی و حواس جمع برای کلّ عالم مفید است. همینطور که در برخی شبیه روایات امام معصوم (ع) می‌فرماید: «إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ فَسَدَ الْعَالَمُ»، طرف دیگری هم در روایات وجود دارد: «ما استصلَحَ الْعَالِمُ صَلَحَ الْعَالَمُ» یعنی تأثیرگذاری یک عالم دینی به صورت گسترده برای کلّ عالم است. روایات ما طبق علوم روز است. ببینید شما همین طور که نشسته‌اید یک ضربه به زمین بزنید. این ضربه شما به کلّ کهکشان منتقل می‌شود. یعنی شما آنجایی که

هستید هر فعلی که انجام دهید در کلّ عالم تأثیر خودش را می‌گذارد. شما اگر ترک گناه کنید بر همه عالم اثر می‌گذارد. آیت الله بهجت رضوان الله تعالی علیه فرمودند: شما ترک گناه بکنید شما خودتان را اصلاح کنید عالم اصلاح می‌شود. این یک حقیقت است. بازتاب رفتار خداوند است. بعضی از روانشناسان هایپوئتدین (= پیشرفته) دنیا، روانشناس‌های الهی دنیا فهمیده‌اند که انرژی مثبت جزء مسائل حقیقی عالم است. پس وجود عالم به این شکل است. در این پانزده سال که من ایشان را می‌شناختم، یک عالم متّقی بودند. حالا در مراوداتی که داشتیم. فکر می‌کنم از زمان تکلیف. حتی در تقوا می‌گفتند اگر ساعت را با رضایت ولی فقیه تغییر دادند و ما تغییر ندهیم، ممکن است خلاف احتیاط عمل کرده باشیم. آنقدر ایشان نگاه‌شان نسبت به مسائل انقلابی بلند بود که می‌توان گفت آن حقیقتی از اسلام که مرحوم امام به ما رساند ایشان

با دل و جان درک کرده بود و از نظر رفتاری آدم خوش خلقی بود.

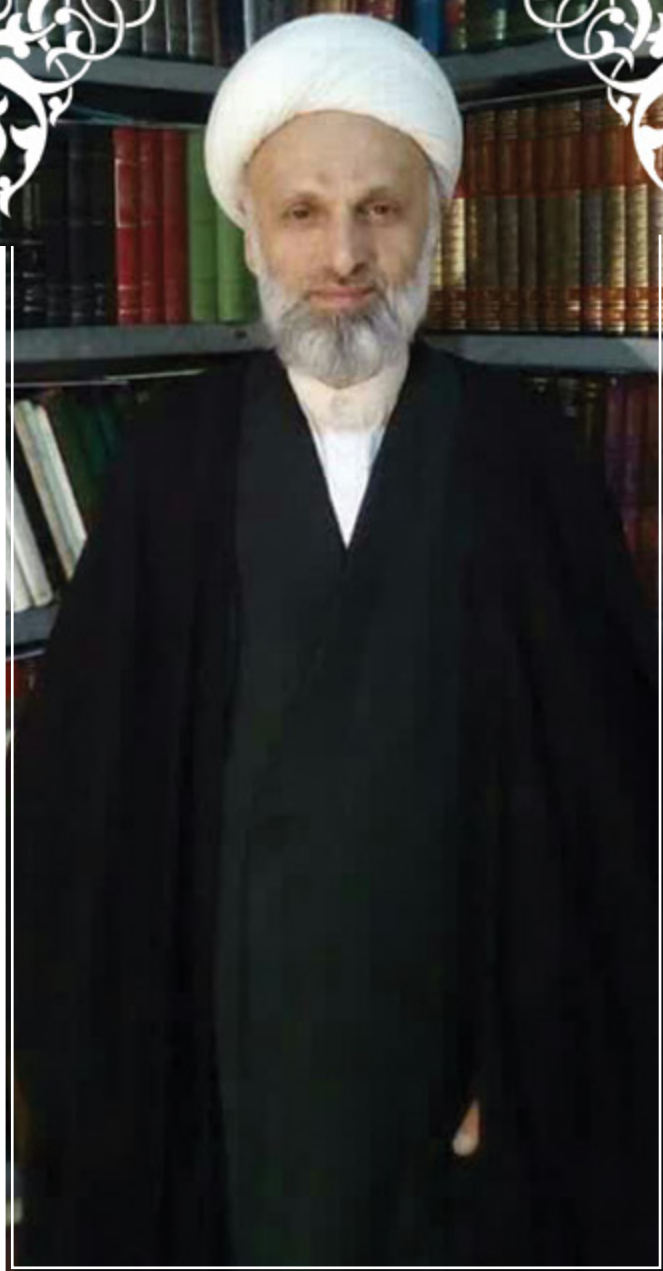
در مسائل مالی بسیار احتیاط می‌کرد. بسیار محتاط بودند. یک شخص نورانی بودند؛ بسیار درس را خوب می‌خواند؛ ما با هم مباحثه داشتیم. درس را خوب می‌فهمیدند و سؤال‌های خوبی می‌کردند. مستشکل سر درس نبودند. یکی از مسائل بسیار مهم این است که ایشان بسیار وقت شناس بودند. ما حدود ۴ سال یا قدری بیشتر خدمت آیت الله بهجت رضوان الله تعالی علیه بودیم. نماز را پشت سر ایشان می‌خواندیم. مثلاً در هفته چهار روز ایشان با وسیله شخصی می‌آمدند و با هم می‌رفتیم پشت سر آیت الله بهجت نماز می‌خواندیم. خیلی وقتها زود می‌رسیدیم. می‌رفتیم درب منزل ایشان تا از منزل خارج شوند و با ایشان به مسجد می‌رفتیم. در این چهار سال آقای رجایی خیلی استفاده کردند. تغییر حالات و روحیات در نماز خواندن خیلی مشخص بود. حالا ما خیلی استفاده نکردیم ولی آقای رجایی خیلی استفاده کردند و مسئله را جدی می‌گرفتند. یکی از مشکلات طلبه‌ها این است که مسائل را خیلی جدی نمی‌گیرند. فکر نمی‌کنند که درسی که می‌خوانند و بحثی که می‌کنند چه آثار عظیمی در کل عالم دارد. برای آینده خودشان بماند، در کل عالم اِحیاء حوزه تشیع، حوزه اهل بیت تأثیر گذار است. هزاران تحقیق باید صورت پذیرد که از میان آنها مطالبی استخراج شود که به درد جامعه بشری بخورد. از بین آنها ده مورد انتخاب می‌شود. اختراعات عظیم از داخل آن در می‌آید که زندگی بشر را متحول می‌کند. یکی از آنها امام خمینی می‌شود؛ امام خامنه‌ای می‌شود. ولی ممکن است همان یکی فردی باشد که الآن دارد درس می‌خواند. اگر حضرت آقا می‌دانستند که

امام مسلمین می‌شوند در آینده محکم‌تر درس خود را می‌خواندند. آقای رجایی بسیار بسیار متواضع بود. یعنی به گونه‌ای نبود که عرض اندام کند و بخواهد بگوید من چیزی حایم است. خیلی متواضع به سهم خودش سؤالش را مطرح می‌کرد و به طور جدی سر حرفش می‌ایستاد. جز و بحث طلبگی با هم داشتیم و از لحاظ درس بسیار قوی درسش را می‌خواند. خوب مطالعه می‌کرد و ما خیلی استفاده می‌کردیم. چون ما کمتر وقت مطالعه داشتیم در نتیجه از مطالعات ایشان استفاده می‌کردیم.

آن دورانی که ما خدمت آقای بهجت می‌رسیدیم خیلی دوران خوبی بود. برای ما و بعضی از دوستان بسیار عجیب و غریب بود. من بودم و آقای رجایی. اینها مسائلی است که فقط در نشریات حوزوی می‌شود گفت. در جاهای دیگر این مسائل را متوجه نیستند و با این حقایق آشنا نیستند. در خواب نکته‌ای آیت الله بهجت به ایشان گفته بودند که باید رعایت بشود. حتی مثلاً تا این حد آیت الله بهجت به ایشان توجه داشتند. حدود دو سال و نیم ما در خدمت آقای سعادت‌پور بودیم. البته از دم در جلوتر رفتیم. یک خانه قدیمی بود که ما در دالان این خانه می‌ایستادیم. دستورالعمل‌های ایشان را آقای رجایی به شدت جدی می‌گرفت. مثلاً زیارت اهل قبور که می‌گفتند روزانه انجام بشود، ما گاهی از زیرش در می‌رفتیم ولی آقای رجایی خیلی جدی می‌گفتند که چرا نمی‌آیی؟ بسیار اصرار داشت و انجام می‌داد. با سوره قدر خیلی مانوس بود. به خواندن سوره قدر از شب جمعه تا روز جمعه مقید بود و صد مرتبه قرائت می‌کرد. دائم الذکر بود. ذکر درست، که من درآوردی نباشد. بد نیست این مطلب را به مناسبت، تذکر بدهم، وجود استاد اخلاق و

استادی که هدفش باز کردن دکان نباشد و بدون این که خودش را مطرح کند افراد را تربیت کند و به آنها دستورالعمل بدهد خیلی مهم است. اینکه می‌گویند امام رضوان الله تعالی علیه مصداق بارز استاد اخلاق است حقیقت دارد. امام شاگردانش را تربیت می‌کند و دستورالعمل‌های کلی می‌داد و بعضی اوقات نکات ریز را به شاگردانشان می‌گفتند. زمانی که به سمت حرم می‌رفتند، چهار نفر اضافه پشت سر امام راه می‌افتادند. امام می‌گفتند شما چه کار دارید؟ اگر با من کاری دارید بگویید. می‌گفتند نه آقا ما فقط می‌خواهیم پشت سر شما باشیم. امام می‌فرمودند پشت سر من نیایید. خیلی حرف‌های بزرگی بود که امام می‌زدند. شاید کسی نسبت به امام نقضی داشته باشد ولی از عظمت ایشان کم نمی‌شود. من دلم می‌سوزد طلبه‌ها امام را نمی‌شناسند، حضرت آقا را نمی‌شناسند. همانطور الله بهجت را نمی‌شناسند، همانطور که آیت الله سعادت پرور را نمی‌شناسند، همانطور که سید علی‌آقای قاضی را نمی‌شناسند. همانطور که آیت الله طباطبایی را نمی‌شناسند، همانطور که شهید مطهری را نمی‌شناسند. خیلی آدم غصه می‌خورد همه چیز شده واحد درسی و نمره. می‌خواهند ناپلئونی قبول بشوند. درس خواندن و تعهد به درس خواندن، تعهد به احیاء دین، حفظ دین، اینها باید در طلبه‌ها محکم بشود. به تعبیر حضرت آقا متأسفانه حوزه برنامه‌ای ندارد. لذا تحقیقات در گزینش، تطبیق مسائل گزینشی با مسائل شرعی از کارهای بسیار مفید ایشان است. تمام گزینه‌ها بر مبنای آیین الهی بود. آقای رجایی برای هسته مرکزی گزینش کل کشور خیلی زحمت کشید. درباره این مسئله مباحثه کردیم و صحبت کردیم و ایشان نوشت و

الان مکتوب آن در گزینش موجود است. همه اینها بر طبق روایات نوشته شده بود و اینگونه است که می‌تواند مدیریت را در کشور متحول بکند. نسبت به ایشان کم لطفی کردند. چندین ماه تحقیقات گزینشی می‌کرد. از مسائلی که می‌شود راجع به آقای رجایی گفت ساده زیستی ایشان بود. آقای رجایی خیلی سطح پایین زندگی می‌کرد. البته به نظر بنده این عیب حوزه است که یک عالم و مدرّسی که در مروی درس می‌داد و یک زمانی در مروی مدیریت داشته است و پاس‌خگوی سؤالات شرعی در دفتر مقام معظم رهبری بودند در حق ایشان و امثال ایشان اجحاف شود. من خبر ندارم که آیا دفتر اقدامی کرده است یا نه. به هر حال این ضعف ما است. اگر آقای رجایی زندگی‌اش به اندازه آدم معمولی تأمین بود از نظر علمی هزاران آثار بیشتری داشت و متأسفانه این ضعف حوزه است. خیلی از مسائل را انسان نمی‌تواند بگوید. حوزه ثروت ندارد. حوزه مدیریت ثروت ندارد. کشور ثروتمند است اما مدیریت تدبیر و امید همه را نابود کرده است. همه را نا امید کرده است. اگر القاء امید از جانب حضرت آقا در جامعه نبود همه چیز به هم ریخته بود. القاء امید و ایمان و تقوا و ایثار اگر از جانب ایشان نبود، همه چیز نابود شده بود و رفته بود. همانطور که حضرت آقا فرمودند طبق آمار جهانی کشوری که کمتر از سرمایه‌های مادی و انسانی خود استفاده می‌کند ایران است. حوزه هم چنین است. حوزه جای نخبگان است. جای بزرگان است و باید محلّ فکر و اندیشه باشد. محلّ نوآوری‌های صحیح باشد. جایگاه مدیریت صحیح نسبت به مسائل مالی و منابع انسانی باشد. در اینصورت کارها خیلی جلوتر می‌رود. حاج آقا رجایی خیلی ساده زندگی می‌کرد.



نمی‌دانم که به کجا رساندند. خداوند روح آن عالم بزرگوار و مدرّس دلسوز را غریق بحر رحمتش گرداند. از حضور شما در این مصاحبه سپاسگزارم و برای شما آرزوی موفقیت و سلامت می‌کنم.

در بسیاری از موارد دارای کرامت نفس بود. اینها از صفات بزرگ انسانی است. خیلی کریم‌النفس بودند. منطق اسلام و منطق تربیتی اسلام را خیلی خوب می‌دانستند. یک بسته تربیتی خوب داشت که از حضرت آدم شروع کرده بود و و الان

ضرورت یادگیری فلسفه

(مصاحبه باجناب آقای سیدناصر حسینی)

بخش دوم

مصاحبه گران: علی شیبانی، سجاد رجب زاده



سؤال، اینکه عقل در انسان یک حقیقت واحد است و در هر جای دنیا به عقلانیت و مباحث عقلی به عنوان یک حقیقت واحد نگریسته میشود و اگر اختلاف نظری هست به خاطر زوایای دید است و نهایتاً مباحث حکمی را در هر جا پیگیری کنیم، به معارف انبیاء و اولیاء که مظهر عقل هستند خواهیم رسید آیا درست است؟

جواب:فرمایش شما صحیح است و سه نکته باید به آن اضافه شود، این یکی از اشکالات کسانی که فلسفه به امر واحد نرسیده جواب این است که در دین به امر مشترک رسیدیم در روایات به مشترکی نرسیدیم وادیان همینطور این نمیتواند یک بحث باشد اگر عقل امر واحد است پس چرا مشترک نیست، چون عقل ذات مراتب است و دوم نوعاً بررسی کنید میبینید در خود استدلالات عقلی که شده است مناقشات در آنجا وجود دارد یعنی ما منطق را خوب آموزش ندیدیم، و نوع نگاه به عالم متفاوت است شما ببینید در انبیاء و اولیاء هم همینگونه است، که آنها میبینید پیغمبری است با اینکه جامع بوده نگاه در توحید دارد مثل حضرت ابراهیم، فلاسفه بزرگ عالم به توحید رسیدند منتهی در معنا و مفهوم اختلاف دیدگاه وجود دارد که به عمق و کیفیت نگاه بر میگردد.

سوال: باتوجه به فرمایشات حضرت عالی آیا متون اصیل حکمت مثل اشارات، شواهد ربوبیه و حتی کتاب متأخر مثل نهایه الحکمه مرحوم علامه قابلیت باز نگری و نوشته شدن به زبان امروزی را دارند یا خیر؟

جواب:بعضی گفتند فلسفه اندیشیدن اندیشه هاست بنابراین تقلید، جمود و ایستادن، مرگ فلسفه است، ما اصلاً فلسفه تقلیدی و تبعیدی نداریم، فلسفه تعقلی است شما حتی اگر اسفار میخوانید، باید مجدد تعقل کنید، فلسفه اندیشیدن اندیشه هاست، چون این محصول عقلانیت است. بنابراین این نشان می دهد که فلسفه هیچ وقت را کد نمی شود و این پویایی فلسفه است، فلسفه پویاست، هرگز یک جا نمی ایستد، البته شما میدانید زبان علم در حال توسعه است، بالاخره ما نمیتوانیم زبان ارسطو را برای امروز به کار ببریم زبان افلاطون نیز همینطور، این فقط در مورد قرآن گفته شده است که ما میتوانیم زبان قرآن را با اینکه هزار سال از آن گذشته امروز هم بفهمیم و استفاده کنیم متون کلیله و دمنه را بخوانید خیلی هایش را نمیفهمید، باز نویسی فلسفه حتماً لازم است چون مذاق ها عوض میشود، زبان علم عوض میشود و تفکرات عوض میشود، خود ما امروز بحث زبان شناسی داریم که زبان مردم بر اثر فرهنگ زبان هم یکی از فاکتورهای تمدن است و باید حتماً متون را باز نویسی کنیم این هم حتماً توهین

به بزرگان نیست این متون غنی هستند اما باید به زبان امروز نوشته بشود طرف میخواند بتواند بفهمد تورات به زبان تورات جز قرآن که معجزه است، چون همه تورات محزف نیست، حتی کتاب انبیاء برای بشر امروز غیر قابل فهم است.

سؤال:این امر مهم به نظر شما به چه شکل باید انجام بشود و به نظر شما به اصطلاح تغییر در قالب و شکل است و یا تغییر بنیادین در محتوا ست و یا باید به لحاظ ماهوی بررسی بشود؟
جواب:بنیاد بحثهای فلسفی تعقل است اگر یک استدلال مرحوم ملاصدرا بر اصالت وجود را آورده، آن عقلی است و باید گفته شود، منتهی حالا صدرا به زبان مغلق نوشته مثلاً، به زبان عصر صفوی نوشته، ما باید بیاوریم به زبان امروزی و یک جاهایی اگر قبول داریم آنکه کتاب را می نویسد به زبان روز آن را می نویسد و استدلال می آورد و یک جایی هم قبول ندارد با استدلال دوباره ردش می کند. منتها می دانید ما در فلسفه اسلامی فعلاً در حکمت متعالیه مانده ایم، شاید در فروع بحث کنیم اما در حکمت متعالیه نظام فلسفی نیاروده است حالا به موقع برایتان عرض میکنم نظام فلسفی، اینکه ما امروز در یک فرع فلسفه بحث کنیم اصلاً آن فیلسوف نیست، فیلسوف کسی هست که نظام فلسفه است یعنی منظومه فکری از مبدا تعالی تا هیولای اولی را بتواند برای ما حل کند، صدرا و مشائی ها این را حل کردند.

سؤال: نکات اشتراک و وافتراق دیدگاه فلاسفه، عرفا و متکلمین کدام نقاط هستند و اگر افتراقی بین این نظر وجود دارد منشأ آن چه چیزی هست؟

از آیت الله نجفی مرعی سؤال کردند فلسفه چه چیزی است؟ گفتند: علم است به احوال مبدأ و معاد علی قانون العقل، گفتند کلام چی است؟ گفت علم است به مبدا و معاد علی قانون الشریعة گفتند عرفان چیست؟ گفتند علم است به احوال مبدا و معاد علی قانون الکشف، در این تعریف ما افتراق این سه علم را در متودولوژی میبینیم یعنی موضوع فلسفه کلام، عرفان، یک چیز است، و با متودولوژی فرق می کند، همچنین محمولاتشون یک چیز است، سنخ مسائلشون یک چیز است، فقط متودولوژی در آن فرق میکند، در فلسفه شما به برهان به نتیجه میرسید اگر روایت و آیه بیاورید یا دلیل کشف بیاورید میشود مؤید، برهان اصل است آن دوتا میشود مؤید در کلام، آیات و روایات اصل هستند و دیگران مؤید، اما درباره این یک فرق است که ظاهراً خیلی ها روی این بحث دارند، در موضوع علم کلام، فلسفه و عرفان، فرق دقیقی است و توضیحش مفصل است که به شما عرض میکنیم، و گفتند موضوع عرفان وجود هست به شرط لا به شرط مقسمی و موضوع فلسفه لابه شرط قسمی است، یعنی فرق دقیق قائل شدند بین موضوعات این سه، ت پس یک فرق در موضوع است، یک فرق در متودولوژی است، البته فیلسوفان

غربی یک فرق دیگری هم گفتند، که فیلسوف در فلسفه الحادی است، عقل آزاد است ممکن است به توحید برسد، عقل آزاد است ممکن است به ضرورت نبوت برسد ممکن است به لا ضرورت برسد، اما کلام نه، خلق شده برای اینکه دین را تبیین کند، لذا این عربی این بحث را دارد علم کلام برای اینکه با آن جدل کنن، و با آن مبانی را درست کنند به وجود آمده است اما عقل نه الحادی است کاملاً، عرفان هم شهوده کار ندارد، میگوید من دارم میبینم میخواهد عقل معاضدتش کند میخواهد نکند، لذا کتابهای عرفانی نوعاً سفر نامه هستند، کتاب عرفانی که در آن استدلال عقلی است، این از جنس فلسفه است، عرفان نظری از جنس فلسفه است، اصل عرفان شهود است و شهود سفرنامه است، عارف مینویسد و دلیل نمیبیند.

سؤال: چه عاملی باعث شده است که این نکات افتراق منجر به اختلافات اساسی بین این سه طایفه بشود، عرفا، متکلمین و فلاسفه بعضاً حتی به تکفیر و لعن و اینها کشیده شده اند. عامل اصلی این جدال و اختلاف چیست؟

جواب: یکی از مسائلی که من خدمت شما عرض کردم در نکات قبلی و اینجا اشاره کنم این هست که ما میبینیم در محدوده اینگونه از علوم اختلاف شده است، یعنی یک انسان فقیه آمده برای خودش توحید را در یک محدوده فهمیده و هر کسی از محدوده بیرون رفته است را تکفیر کرده است من توجه میدهم شما را که این بحث که یه موقع با بزرگان تفکیک ما بحث داشتیم، من گفتم خدمت اقایان که فتوای جناب سید در عروه هست که ایشان میفرماید «لا إشکال فی نجاسة الغلاة و الخوارج و النواصب، و أمّا المجسّمة و المجتبرة و الفائلین بوحدة الوجود من الصوفیة إذا التزموا بأحكام الإسلام فالأقوی عدم نجاستهم، إلا مع العلم بالتزامهم بلوازم مذاهبهم» این را من در حاشیه عروه منزل نوشتم که ما در دین ایمان فی الجملة نیاز داریم به توحید، چون فهمها فرق دارد، ولی ما آمدیم و محدوده کوچکی برای خودمان تعریف کردیم که این منجر به تکفیر دیگران میشود که از این محدوده خارج هستند یا تفسیق آنها میشود، نکته دوم این هست که عده ای دیدند که برخی از فلاسفه به الحاد رسیدند خیال کردند فلسفه محصولش الحاد است، پس از اصل آمدند فلسفه را تکفیر کردند، مثل غزالی که ۲۰ مسئله فلسفی مطرح کرده است، بخاطر سه مورد از آنها فلاسفه را تکفیر کرده است، یکی حدوث عالم است، از آن حرف هایی که فقها یک پنجره تعریف کردند، عالم باید حادث باشد از نظر دین بعد سایرین بیرون از آن تکفیر شدند، در دنیای مسیحیت هم ما داریم، که کاتولیک الی ماشاء الله داریم این حرفها را در جریان گالیله و گالیله سوزی همین حرفها پیش آمد، بنابراین این هم یک نقطه که واسطه این حرف شده، نقطه دیگری که باعث این حرف شده است، این است که یکی از اینها مرتبه بالاتر را دیده است و خواسته است بگوید آن

شخص دیگر مرتبه پایین تر است و لذا تکفیرش کرده است. عارف که مشاهده کرده است خیال کرده است فیلسوف راه غلط رفته است لذا وقتی از جنید بغدادی سؤال کردند درباره بو علی سینا گفت که هر جا من رفتم این کور هم با عضا آمد. یعنی عقل کوری هست که عضا زنان آمده است. لذا حفظ مراتب میگردند،که اگر حفظ مراتب نکنی زندیق هستی، حفظ مراتب می کردند، میفهمیدند، ببینی که امام علی چطور حفظ مراتب می کردند، امام همینطور که از ایشان سوال کردند گفتند ما انتم علیه توحیده، و اینها عوامل افتراق هستند.

سؤال : مرحوم صدرا در تبیین اشتراک این سه علم و از بین بردن اختلافات بین این سه طایفه چقدر موفق بوده است؟

جواب : نهضتی پیش آمده در دنیای اسلام برای اینکه این سه تا را جمع کند آیت الله حسن زاده می فرماید مسلمانم مسلمانم مسلمان جمع کند آیت الله حسن زاده می فرماید مسلمانم مسلمانم مسلمان به قران و برهان و به عرفان، امام در تفسیر سوره حمد گفت که مانند جریان انگور، عنب و ازم است،که این مسئله از سابق بوده است، مرحوم صدرا به نظر بنده ملهم به عرفان است و میدانید کتاب اسفار با عبارات ابن عربی پایان میپذیرد ودر خیلی جاها از فتوحات مکیه است، بنده سابقاً در آثار صدرا نشان دادم ملا صدرا بحث وحدت تشکیکی مظاهر وجود میکند، نه خود وجود، یعنی دلش میخواهد وجود را وجود شخصی بداند و بعد سایرین را وحدت، گرچه عمده بحث صدرا تشکیک وجود است، اما در مواردی صحبت از تشکیک مظاهر وجود هم کرده است بنابر این ملهم از آنها بوده و خواسته است حرف عرفا را برهانی کند، ضمن اینکه کتابهای برهان ملا صدرا مشحون از روایات و آیات قرآن است . که عرض کردم در کتاب فلسفی اصل را میگذارند برهان عقلی و آنها را موید می گیرند، این نکته را هم اضافه کنم که ضرورت فلسفه را بیان کردیم تعداد کسانی که عرفان می توانند بفهمند خیلی کم هستند. غالب جامعه با برهان مسائل را میفهمند، فلسفه عام و فراگیر است صدرا به نظر من ملهم بوده از عرفان و تلاش کرده است که فلسفه اش را با آیات و روایات تنظیم کند و اسمش را متعالیه گذاشته است.

سؤال : به نظر شما فلسفه و حکمت علاوه بر جنبه های نظری و بینشی جنبه های کاربردی به گونه ای که در زندگی روزمره بشر کاملاً ملموس و قابل احساس باشد، دارای همچین جنبه هایی است یا خیر ،مثلا به عنوان یک مسائلی عرض کنم مثلا فرض بفرمایید، قضا و قدر، بحث جبر و اختیار، اگر برای انسان حل بشود خب زندگیش قطعاً دستخوش تغییر و تحول خواهد شد یا مسایل اساسی حکمت مثلا اتحاد عاقل و معقول شاید مبانی علم روانشناسی را تغییر بدهد و یک علم را متحول بکند، و مسائلی از این قبیل، یا فرض بفرمایید اگر بحث

انسان کامل به نحو درست انجام بشود ، فلسفه علم و یا علوم سیاسی تغییر پیدا کند آیا جنبه های عملی و جنبه های کاربردی فلسفه قابل دستیابی و قابل استفاده هستند یا خیر ؟

جواب : دو عبارت از صدرا هست که این دو خیلی راهگشا خواهد بود یکی می فرماید ،تبا لفلسفة الّتی تّکون قوانینها غیر مطابقة للکتاب و السنّة، مرگ بر فلسفه ای که قوانینش مطابق کتاب و سنت نباشه، در جایی دیگر می گوید حاش شریعت ان تکون قواعدها مصادما بالعقل، هرگز شریعت قوانینش تصادم با عقل ندارد، این را مرحوم شیخ انصاری در رسائل میفرماید، مگر میشه عقل با دین تعارض داشته باشد.

سؤال : استاد چطور باید اثبات کنیم که اینها صرف ادعا نیست، الان اختلافی که هست سر همین قضیه است آقایان میفرمایند اینها صرفاً ادعای غلطی است که اینها به دین نسبت می دهند این چطور قابل اثبات است ؟

جواب:بین دین و فلسفه مطالب جدی است. بزرگان در غرب و شرق بحث کردند که رابطه بین دین و فلسفه چیست؟رابطه فلسفه و علم چیست ؟اینها باید در مسائل جزئی تر آن علم برود ،بحث بشود و ما ببینیم دین رابطه اش با فلسفه چیست که من یک مقدارش را در اصول دین و فروع دین و جایگاه عقل در مبانی شریعت برای شما توضیح دادم که خیلی مفصل است و ما مباحثی در این زمینه داشتیم که میتوانید از آن استفاده کنید، در هر صورت برگردیم به سؤال دوم شما، ما یک حکمت عملی داریم و یک حکمت نظری، به عبارتی عقل نظری و یک عقل عملی داریم، معمولاً فعل ما مأخوذ از عقل عملی ما هست لذا همین روایت را که برای شما خواندم «العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» بعضی به عقل عملی معنی کردند،گفتند با عمل است که میشود اما فی ما بین عقل نظری این اختلافی نیست،این نیست که ارتباطی نداشته باشند،گرچه بزرگانی مثل آیت الله جوادی آملی می خواستند دریک جاهایی بفرمایند که اینها از هم مستقل هستند و بعد مثال میزنند که شما یک انسانی را دست و پاهایش را ببندند در یک اتاقی و عقرب ببندازند به جانش، مار ببندازند به جانش، بعد این خب نمی تواند کاری کند به او میگویید چرا فرار نمیکنی میگوید نمیبینی میگوید میبینم علم دارم اما عمل ندارم میخواد بگوید این دو از هم مستقل هستند اما این برای این اثر خواهد گذاشت هر چقدر شما اندیشه های نظریتان، عقل نظریتان تکامل پیدا کند عقل عملی تان کامل میشود انبیاء اعقل الناس بودند، روایت «انا نحن معاشرا الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم»،عقل انبیاء بالاتر از عقول مردم است لذا یکی از مشایخ ما مثال میزد، فرض کنید همه عقلای عالم بو علی، خواجه نصیر الدین طوسی، دکارت، هیوم، کانت، همه عقلا جمع بشوند در یک شهری، این آیه مبارکه بر آنها صادق است:

«هو الذی بعث فی الامیین نبیا». لذا آن فتوا می دهد هر چقدر شما بتوانید مبانی نظریتان را قوی کنید مبانی عملیتان حتما قوی تر میشود ،شک نکنید تحت تأثیر این حرف قرار خواهید گرفت رفتار فردی خانوادگی و اجتماعیان امروز نگاه کنید تعارضاتی که در غرب پیش آمده از چیست ؟بخاطر اینکه جامعه شناسی در غرب بر اثر تفکر و تأثیر تفکرات فلسفی پوزیتیویستی رفت به سمت اینکه اخلاقش شد یک قرار داد ،بعد منجر شد به یک جمله که گفتن فضایل فردی است و رذائل اجتماعی است یعنی شما اگر در سطح دولت بخواهی ایثار کنی ، این رذیلت است، این منافع ملی است نه بشری، نه انسانی نه منافع مسلمانان منافع ملی، مثلاً من امریکا و من اسراییل چه منافعی دارم اگر من اسراییل بیام بگویم این فلسطینی ها گناه دارن آب میخواهند برق می خواهند، یا من عرب بگویم بمنی ها بچه ها پشان غذا می خواهند این رذیلت اجتماعی است ،خب اینها تحت تاثیر دکترین این نظریه هستند،امروز میدانید مرکز فلسفه است در غرب نگاه کنید در جامعه شناسی مطرح است یک مبنای فکری دارید از آن دکترین اقتصادی در می آید، دکنترین دفاعی در می آید، دکنترین نظامی و اجتماعی در می آید،تمام اینها دارد ایجاد می شود ببینید شما در اسلام که یک تفکر دارد در حوزه نظامی مثلاً دکنترین اسلام این آیه مبارکه است، در حوزه نظامی میگوید «واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم» بترسان اینها را،نه تقاتلون و تهاجمون بلکه ترهبون، بعد دفاعی که شد یکی میگوید من حمله نمیکنم و آغازکننده جنگ نیستم، لذا نمی تواند مباحث نظری کاملاً از عمل جدا باشد و من میخواهم به شما بگویم امام علیه در عین اینکه فیلسوف حکمت متعالیه هست اما انقلاب میکند و نظام سیاسی تشکیل میدهد.

سؤال: ملاکی برای استنبط و استخراج صحیح اصول عقل عملی از مباحث عقل نظری وجود دارد؟

جواب : بله، شما مستحضرد خود عقل میگوید من فاهمه و کلیات دارم یعنی کلی میفهمم ،در جزئیات باید چه کنیم ،در جزئیات در روز مره گی عقل شما را به تجربه ارجاع میدهد به استقرا ارجاع میدهد که امروز استقرای ناقص یکی از هفت مسئله مهم فلسفه است. پس عقل در امور روزمره زندگی ما را به تجربه واگذار میکند در امور دین هم ما را به انبیاء و اولیاء سفارش می کند عقل نمیتواند بفهمد میگوید من اجمالاً میدانم معادی هست و ضرورت معاد را میتوانم بفهمم، اما در معاد چه اتفاقی رخ میدهد من نمی دانم. رابطه نظرو دین را خود عقل بیان کرده است. برای ما یعنی عقل ما را به دیانت ارجاع میدهد لذا میخواهم بگویم انبیاء در ذیل عقل تعریف میشوند حالا باید با احتیاط این را جمع و جور کنیم ولی دلیل چیست، آیه مبارکه سوره نساء میفرماید ما انبیا را فرستادیم « لِئَلَّا یَکُونَ

لِلنَّاسِ عَلَی الله حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُل» ،مردم بعد از رسل برای خدا حجت نداشته باشند، حجت برای چه کسی است؟عقل حجت می آورد، یعنی پیغمبران آمدند تا عقل قانع بشود که عقل فردا به روی خدا حجت نیاورد، فلسفه یک منظومه است یک نظام فکری میگه این کلیات اصول سه گانه دین در جزئیات زندگی به تجربه ارجاع میدهد و در جزئیات دین ارجاع به انبیا و اولیاء میدهد. حتی عقل در حوزه عرفان هم به ما کمک می کند شما کتاب اشارات و تنبیهات را نگاه کنید، فلسفی است اما این درست نیست عرفان وراء عقل است و الا اگر ما بگوئیم عرفان و عشق که صوفیه میگویند، یعنی انسانی را تصور کنید بدون عقل، آن چیزی که امیرالمؤمنین فرمودند «حب الشيء یعمی و یصم»،اگر خدا رو دوست داری باید عقلانی باشه، ولایت عقلانی است، دین عقلانی است، یعنی یک نظام فلسفه به شما معرفی میکند همه چیز سر جای خودش است و میتوانید کاملاً به این برسید.

سوال : جایگاه فلسفه مضاف در علوم مختلف کجاست؟

بعضی گفتند فلسفه غرب با پیشرفت دانش پسررفت کرده است یعنی روزی باید بیاید ما هیچ موضوعی در فلسفه نداشته باشیم، نمیشود بلکه ما فلسفه را با علوم دیگر در ارتباط میدانیم اینکه ارتباط اینها چیست، این خودش یک بحث است، مرحوم صدرا و همچنین شیخ الرئیس معتقدند که فلسفه درباره انتولوژی یا هستی شناسی موضوعات علوم دیگر بحث میکند، شما اگر می گوئید که موضوع علم عدد کّمه، این را در علم عدد اصول متعارفه می گویند،اما هستیش باید در فلسفه اصلاح بشود ،ارتباط علم فلسفه با سایر علوم این است که هستی موضوعات سایر علوم را اولاً معلوم میکند. همچنین جایگاه آنها را، آن وقت شرافت علوم از فلسفه میشود،عدد از هندسه بالاتر است یا هندسه از عدد بالاتر است؟ شرافت علوم به شرافت موضوعاتشان است، یکی از موضوعاتی که به عنوان فلسفه مضاف دارد مطرح میشود ارتباط فلسفه با علوم دیگر است،ارتباط فلسفه با اخلاق چیست؟ میشود فلسفه اخلاق، یعنی اینکه چرا اخلاق وضع شده چرا جعل شده دلیلش چیست یعنی یک نوع سوال انتولوژی است که ما سوال کنیم از چیستی اخلاق از هستی اخلاق ،لذا اساساً به نظرمی آید که این بحث دامنه دار است ولی به نظرمی آید این بحث یعنی همان ورود فلسفه به انواع علوم مثل فلسفه ریاضی و اخلاق که در غرب دارد راجع به آن بحث میشود یا فلسفه فوتبال که در غرب بحث میشود،که انتولوژی فوتبال ، فوتبال چیست و ضرورتش چیست ،جایگاهش در دنیا چیست. بنابر این باید عرض کنم این بحثی است به عنوان معماری علم که خودش قابل توجه است و اینکه علوم نسبت به هم چه جایگاهی دارند و چه رتبه بندی هایی دارند از موضوعات مهمی است که باید در جای خود بحث شود.



آقای شهریار ربانی

طنز

کروناپی

آدم در کشاکش حوادث و فراز و فرودهای زندگی می‌تواند از اتفاقات پیرامونش درس بگیرد. شیوع این ویروس منحوس هم از آن اتفاقاتی است که نکات زیادی را به ما آموخت که غالباً از آن آگاه نبودیم یا غفلت داشتیم؛ مثلاً فهمیدیم هر چیزی زیادش خوب نیست، حتی اگر بسیار دلچسب باشد مانند تعطیلی!!!

روزهایی را به خاطر داریم که تقویم سال نو را بررسی می‌کردیم تا تعداد تعطیلی‌هایش را شمارش کنیم. نگویید که یادمان نمی‌آید وقتی که می‌دیدیم یک ماه هیچ روز تعطیلی جز جمعه نداشت، چقدر غمگین و ناراحت می‌شدیم اما اکنون می‌بینیم تعطیلی زیادش هم خوب نیست و آرزوی باز شدن کسب و کار طلبگی (منظورم همان درس و بحثه)، دل‌هایمان را به درد آورده و حالا این مسئولین هستند که درمقابل باز شدن مقاومت می‌کنند. ظاهراً یکی از کارهای مسئولین، مخالفت کردن با نظر طلاب است. (با تشکر از حمات مسئولین محترم)

متوجه شدیم آن قدر هم بیکاری و یلالی تلالی کردن خوب نیست و از تعطیلی زیاد حوصله مون سر میره! بالاخره هر چیزی به اندازه‌اش خوبه؛ حتی اگر تعطیلی باشد. ولی خودمونیم یکی از فوائد این تعطیلی‌ها اینه که قدر درس و کلاس را بیشتر بدانیم.



کم‌کم داشتیم از سیستم علمی.تخیلی حضور و غیاب و محدوده‌های نیمه‌رها و ... راحت می‌شدیم که ناگهان زنگ هشدار تلفن همراه به صدا درآمد که چه نشسته‌اید دُبح العلم فی التعطیلات! از فردا همه طلاب ارجمند موظف هستند در همان رختخواب دنج و راحت، در کلاس درس مجازی، آنلاین باشند و کلمات گوهر بار شهید ثانی و شیخ اعظم را در بستر پیام رسان‌های داخلی پیگیری کنند. من ماندم و پیام‌رسان داخلی و یافتن ذغال برای راه انداختن این پیام‌رسانها. اکنون که این متن را می‌نویسم ده دقیقه است که از کلاس مکاسب فراغت یافته‌ام و از

شادی حضور بی آلایش و مخلصانه و «راحت» در کلاس درس در پوست خود نمی‌گنجم!



بهانه برای شاد زیستن بسیار است. مهم آن است که شادی از درون بجوشد. مثلاً من از اینکه ویروس کوید ۱۹ با گرما هم از بین نمی‌رود خیلی شادمانم. چرا؟ پاسخ کاملاً واضح است، چون خاموش کردن کولر توسط پدر عزیزم به بهانه ویروس منتفی شد. شما نمی‌دانید اوایل انتشار ویروس، وقتی گوینده خبر گفت این ویروس در سرما مقاومت بیشتری دارد من چه حالی داشتم وقتی برق خوشحالی را در چشم پدرم دیدم آنگاه که به من رو کرد و گفت: امسال از کولر خبری نیست و هرچی خونه گرم‌تر، ویروس کمتر. اما ظاهراً این ویروس، اصلاً سرما و گرما نمی‌شناسه.

امیدوارم از تعطیلات اجباری لذت ببرید.

یا حق.





شهید دکتر چمران از نگاه امام خمینی رحمة الله علیه

پیام امام خمینی (ره)
به مناسبت شهادت دکتر چمران

بسم الله الرحمن الرحيم
إنا لله وإنا إليه راجعون

شهادت انسان ساز سردار پر افتخار اسلام و مجاهد بیدار و متعهد راه تعالی و پیوستن به ملا اعلی، دکتر مصطفی چمران را به پیشگاه ولی عصر- ارواحنا فداه- تسلیت و تبریک عرض می‌کنم.

تسلیت از آن رو که ملت شهیدپرور ما سربازی را از دست داد که در جبهه‌های نبرد با باطل، چه در لبنان و چه در ایران حماسه می‌آفرید و سرلوحه مرام او اسلام عزیز و پیروزی حق بر باطل بود. او جنگجویی پرهیزکار و معلمی متعهد بود که کشور اسلامی ما به او و امثال او احتیاج می‌رساند. و تبریک از آن رو که اسلام بزرگ چنین فرزندانی تقدیم ملت‌ها و توده‌های مستضعف می‌کند و

سردارانی همچون او در دامن تربیت خود پرورش می‌دهد. مگر چنین نیست که زندگی عقیده و جهاد در راه آن است.

چمران عزیز با عقیده پاک خالص غیر وابسته به دستجات و گروه‌های سیاسی و عقیده به هدف بزرگ الهی، جهاد را در راه آن از آغاز زندگی شروع و با آن ختم کرد. او در حیات با نور معرفت و پیوستگی به خدا قدم نهاد و در راه آن به جهاد برخاست و جان خود را نثار کرد. او با سرافرازی زیست و با سرافرازی شهید شد و به حق رسید.

هنر آن است که بی‌هیاهوهای سیاسی و خودنماییهای شیطانی برای خدا به جهاد برخیزد و خود را فدای هدف کند نه هوی، و این هنرمردان خداست.

او در پیشگاه خدای بزرگ با آبرو رفت. روانش شاد و یادش بخیر. و اما، ما می‌توانیم چنین هنری داشته باشیم؟ با خداست که دستانمان را بگیرد و از ظلمات جهالت و نفسانیت برهاند. من این ضایعه را به ملت شریف ایران و لبنان، بلکه به ملت‌های مسلمان و قوای مسلح و رزمندگان در راه حق و به خاندان این مجاهد عزیز تسلیت عرض می‌کنم و از خداوند تعالی رحمت برای او و صبر و اجر برای بازماندگان محترمش خواهانم.

روح الله الموسوی الخمينی
۰۱ تیر ۱۳۶۰

شهر غم یک بار دیگر سوخت ما هم سوختیم
از دحام کوچه شد، آتش به جان افروختیم
نانجیبی را چگونه خوب یادش داده اند ...
کوچه ی بی معرفت! ما دیده بر در دوختیم
بار دیگر سوخت خانه، نور بین آتش است
اشک بر مسمار و در، از مادرم آموختیم
گوئیا شیخ الاثمه، بانگ زهرا علیها السلام زد، خدا
در کنار کوچه از ظلم و ستم ها سوختیم
غم غم سختی است ای دل، صادق آل عبا
مثل اجدادش غریب و ماگنه اندوختیم

شاعر: سید مهدی حسینی



شهید دکتر چمران از دیدگاه مقام معظم رهبری (حفظه الله)

اولاً این شهید یک دانشمند بود؛ یک فرد برجسته و بسیار خوش استعداد بود. خود ایشان برای من تعریف میکرد که در آن دانشگاهی که در کشور ایالات متحده‌ی آمریکا مشغول درسهای سطوح عالی بوده - آنطور که به ذهنم هست ایشان یکی از دو نفر برترین آن دانشگاه و آن بخش و آن رشته محسوب میشده - تعریف میکرد برخورد اساتید را با خودش و پیشرفتش در کارهای علمی را. یک دانشمند تمام‌عیار بود. آن وقت سطح ایمان عاشقانه‌ی این دانشمند آنچنان بود که نام و نان و مقام و عنوان و آینده‌ی دنیائی به ظاهر عاقلانه را رها کرد و رفت در کنار جناب امام موسای صدر در لبنان و مشغول فعالیتهای جهادی شد؛ آن هم در برهه‌ای که لبنان یکی از تلخترین و خطرناکترین دورانهای حیات خودش را میگذرانید. ما اینجا

در سال ۵۷ میشنیدیم خبرهای لبنان را. خیابانهای بیروت سنگربندی شده بود، تحریک صهیونیستها بود، یک عده هم از داخل لبنان کمک میکردند، یک وضعیت عجیب و گریه‌آوری در آنجا حاکم بود، و صحنه هم بسیار شلوغ و مخلوط بود.



همان وقت یک نواری از مرحوم چمران در مشهد دست ما رسید که این اولین رابطه و واسطه‌ی آشنائی ما با مرحوم چمران بود. دو ساعت سخنرانی در این نوار بود که توضیح داده بود صحنه‌ی لبنان را که لبنان چه خبر است. برای ما خیلی جالب بود؛ با بینش روشن، نگاه سیاسی کاملاً شفاف و فهم عرصه - که توی آن صحنه‌ی شلوغ چه خبر است، کی باکی طرف است، کیه انگیزه دارند که این کشتار درونی در بیروت

ادامه داشته باشد - اینها را در ظرف دو ساعت در یک نواری ایشان پر کرده بود و فرستاده بود، که دست ما هم رسید. رفت آنجا و تفنگ دستش گرفت. بعد معلوم شد که نگاه سیاسی و فهم سیاسی و آن چراغ مه‌شکنِ دوران فتنه را هم دارد. فتنه مثل یک مه غلیظ، فضا را نامشخص میکند؛ چراغ مه‌شکن لازم است که همان بصیرت است. آنجا جنگید؛ بعد که انقلاب پیروز شد، خودش را رساند اینجا.



از اول انقلاب هم در عرصه‌های حساس حضور داشت. رفت کردستان و در جنگهایی که در آنجا بود حضور فعال داشت؛

بعد آمد تهران و وزیر دفاع شد؛ بعد که جنگ شروع شد، وزارت و بقیه‌ی مناصب دولتی و مقامات را کنار گذاشت و آمد اهواز،

جنگید و ایستاد تا در ۳۱ خرداد سال ۶۰ به شهادت رسید. یعنی برای او مقام ارزش نداشت، دنیا ارزش نداشت، جلوه‌های زندگی ارزش نداشت.



اینجور هم نبود که یک آدم خشکی باشد که لذات زندگی را نفهمد؛ بعکس، بسیار لطیف بود، خوش ذوق بود، عکاس درجه‌ی یک بود - خودش به من میگفت من هزارها عکس گرفته‌ام، اما خودم توی این عکسها نیستم؛ چون همیشه من عکاس بوده‌ام - هنرمند بود. دل باصفائی داشت؛ عرفان نظری نخوانده بود؛

شاید در هیچ مسلک توحیدی و سلوک عملی هم پیش کسی آموزش ندیده

بود، اما دل، دل خداجو بود؛ دل باصفا، خداجو، اهل مناجات، اهل معنا. انسان باانصافی بود. لابد قضیه‌ی پاوه را شماها میدانید که در پاوه بر روی بلندیاها، بعد از چند روز جنگیدن، مرحوم چمران با چند نفر معدود همراهش، محاصره شده بودند؛ ضد انقلاب اینها را از اطراف محاصره کرده بود و نزدیک بود به اینها برسند که امام اینجا از قضیه مطلع شدند، و یک پیام رادیوئی از امام پخش شد که همه بروند طرف پاوه؛ دوی بعد از ظهر این پیام پخش شد؛ ساعت چهار بعد از ظهر من توی این خیابانهای تهران شاهد بودم که همین طور کامیون و وانت و اینها بودند که از مردم عادی و نظامی و غیر نظامی از تهران و همین طور از همه‌ی شهرستانهای دیگر، راه افتادند بروند طرف پاوه. بعد از قضیه‌ی پاوه که مرحوم شهید چمران آمده بود تهران، توی جلسه‌ای که ما بودیم به نخست‌وزیر وقت گزارش میداد که بین اینها هم از قدیم یک رابطه‌ی عاطفیای وجود داشت. مرحوم چمران توی آن جلسه اینجوری گفت: وقتی ساعت دو پیام امام پخش شد، به مجرد پخش پیام امام و قبل از آنی که هنوز هیچ خبری از حرکت مردم به آنجا برسد، ما احساس کردیم که کأنه محاصره باز شد. میگفت: حضور امام و تصمیم امام و پیام امام آنقدر مؤثر بود که به صورت برق‌آسا و به مجرد اینکه پیام امام رسید، کأنه برای ما همه‌ی آن فشارها به پایان رسید؛ ضد انقلاب روحیه‌ی خودش را از دست داد و ما نشاط پیدا کردیم و حمله کردیم و حلقه‌ی محاصره را شکستیم و توانستیم بیاییم بیرون. آنجا نخست‌وزیر وقت خشمگین شد و به مرحوم چمران توپید که ما این همه

کار کردیم، این همه تلاش کردیم، تو چرا همه‌ی این را به امام مستند میکنی؟! یعنی هیچ ملاحظه نمیکرد؛ منصف بود. باینکه میدانست که این حرف گله‌مندی ایجاد خواهد کرد، اما گفت.



حضور برای او یک امر دائمی بود. ما از اینجا با هم رفتیم اهواز؛ اول رفتن ما به جبهه، به اتفاق رفتیم. توی تاریکی شب وارد اهواز شدیم. همه جا خاموش بود. دشمن در حدود یازده دوازده کیلومتری شهر اهواز مستقر بود. ایشان شصت هفتاد نفر هم همراه داشت که با خودش از تهران جمع کرده بود و آورده بود؛ اما من تنها بودم؛ همه با یک هواپیمای سی - ۱۳ رفته بودیم آنجا. به مجردی که رسیدیم و یک گزارش نظامی کوتاهی به ما دادند، ایشان گفت که همه آماده بشوید، لباس بیوشید تا برویم جبهه. ساعت شاید حدود نه و ده شب بود. همان جا بدون فوت وقت، برای کسانی که همراه ایشان بودند و لباس نظامی نداشتند، لباس سربازی آوردند و همان جا کوت کردند؛ همه پوشیدند و رفتند. البته من به ایشان گفتم که من هم میشود بیایم؟ چون فکر نمی‌کردم بتوانم توی عرصه‌ی نبرد نظامی شرکت کنم. ایشان تشویق کرد و گفت بله، بله، شما هم میشود بیایید. که من هم همان جا لباسم را کندم و یک لباس نظامی پوشیدم و - البته کلاشینکف داشتم که برداشتم - و با اینها رفتیم.

یعنی از همان ساعت اول شروع کرد؛ هیچ نمی‌گذاشت وقت فوت بشود. ببینید، حضور این است. یکی از خصوصیات خصلت بسیجی و جریان بسیجی، حضور

است؛ غایب نبودن در آنجایی که باید در آنجا حاضر باشیم. این یکی از اولیترین خصوصیات بسیجی است.



در روز فتح سوسنگرد - چون میدانید سوسنگرد اشغال شده بود؛ بار اول فتح شد، دوباره اشغال شد؛ باز دفعه‌ی دوم حرکت شد و فتح شد - تلاش زیادی شد، برای اینکه نیروهای ما - نیروهای ارتش، که آن وقت در اختیار بعضی دیگر بودند - بیایند و این حمله را سازماندهی کنند و قبول کنند که وارد این حمله بشوند. شبی که قرار بود فردای آن، این حمله از اهواز به سمت سوسنگرد انجام بگیرد، ساعت حدود یک بعد از نصف شب بود که خبر آوردند یکی از یگانهایی که قرار بوده توی این حمله سهیم باشد را خارج کرده‌اند. خب، این معنایش این بود که حمله یا انجام نگیرد یا بکلی ناموفق بشود. بنده یک یادداشتی نوشتم به فرماندهی لشکری که در اهواز بود و مرحوم چمران هم زیرش نوشت - که اخیراً همان فرماندهی محترم آمده بودند و عین آن نوشته‌ی ما را قاب کرده بودند و دادند به من؛ یادگار قریب سی ساله؛ الان آن کاغذ در اختیار ماست - و تا ساعت یک و خرده‌ای بعد از نصف شب ما با هم بودیم و تلاش میشد که این حمله، فردا حتماً انجام بگیرد. بعد من رفتم خوابیدم و از هم جدا شدیم.



صبح زود ما پا شدیم. نیروهای نظامی - نیروهای ارتش - که حرکت کردند، ما هم با چند نفری که همراه من بودند، دنبال اینها حرکت کردیم. وقتی به منطقه رسیدیم، من پرسیدم چمران کجاست؟ گفتند: چمران صبح زود آمده و جلو

است. یعنی قبل از آنی که نیروهای نظامی منظم و مدون - که برنامه ریخته شده بود که اینها در کجا قرار بگیرند و آرایش نظامیشان چگونه باشد - حرکت بکنند و راه بیفتند، چمران جلوتر حرکت کرده بود و با مجموعه‌ی خودش چندین کیلومتر جلو رفته بودند. بعد هم الحمدلله این کار بزرگ انجام گرفت، و چمران هم مجروح شد. خدا این شهید عزیز را رحمت کند. اینجوری بود چمران. دنیا و مقام برایش مهم نبود؛ نان و نام برایش مهم نبود؛ به نام کی تمام بشود، برایش اهمیتی نداشت. باانصاف بود، بیرودریاستی بود، شجاع بود، سرسخت بود. در عین لطافت و رقت و نازکمزاجی شاعرانه و عارفانه، در مقام جنگ یک سرباز سختکوش بود.



من خودم میدیدم شلیک آر.بی.جی را که نیروهای ما بلد نبودند، به آنها تعلیم میداد؛ چون آر.بی.جی جزو سلاحهای سازمانی ما نبود؛ نه داشتیم، نه بلد بودیم. او در لبنان یاد گرفته بود و به همان لهجه‌ی عربی آر.بی.جی هم میگفت؛ ماها میگفتیم آر.بی.جی، او میگفت آر.بی.جی. او از آنجا بلد بود؛ یک مقدار هم از یک راه‌هائی گیر آورده بود؛ تعلیم میداد که اینجوری آر.بی.جی را بایستی شلیک کنید. یعنی در میدان عملیات و در میدان عمل یک مرد عملی به طور کامل. حالا ببینید دانشمند فیزیک پلاسمای در درجه‌ی عالی، در کنار شخصیت یک گروه‌بان تعلیم دهنده‌ی عملیات نظامی، آن هم با آن احساسات رقیق، آن هم با آن ایمان قوی و با آن سرسختی، چه ترکیبی میشود. دانشمند بسیجی این است؛ استاد بسیجی یک چنین نمونه‌ای است. این نمونه‌ی کاملش است که ما از نزدیک مشاهده کردیم. در وجود یک چنین

آدمی، دیگر تضاد بین سنت و مدرنیته حرف مفت است؛ تضاد بین ایمان و علم خنده‌آور است. این تضادهای قلبی و تضادهای دروغین - که به عنوان نظریه مطرح میشود و عده‌ای برای اینکه امتداد عملی آن برایشان مهم است دنبال میکنند - اینها دیگر در وجود یک همچنین آدمی بیمنا است. هم علم هست، هم ایمان؛ هم سنت هست، هم تجدد؛ هم نظر هست، هم عمل؛ هم عشق هست، هم عقل. اینکه گفتند:

با عقل آب عشق به یک جو نمی‌رود
بیچاره من که ساخته از آب و آتشم
نه، او آب و آتش را با هم داشت. آن عقل معنوی ایمانی، با عشق هیچ منافاتی ندارد؛ بلکه خود پشتیبان آن عشق مقدس و پاکیزه است.



خب، حالا توقعی که ما داریم و این توقع، توقع زیادی هم نیست، یعنی آن زمینه‌ای که انسان مشاهده میکند - این روحیه‌های پرنشاط شما، این دل‌های پاک و صاف، این ذهنهای روشن، این ج‌وال بودن فکرهای شما که انسان در عرصه‌های مختلف از نزدیک شاهد است - این امید را و این توقع را به انسان میبخشد، این است که فرآورده‌ی دانشگاه جمهوری اسلامی - نه به نحو استثنا بلکه به نحو قاعده - چمران‌ها باشند؛ نه اینکه چمران‌ها یک استثنا باشند. این امید، امید بیجائی نیست.



بیانات در دیدار اعضای بسیجی هیئت علمی دانشگاه‌ها - ۱۳۸۹/۰۴/۰۲



نگاهی به آثار دانشمند شهید دکتر مصطفی چمران



کردستان



همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی ماجراهای کردستان آغاز شد تا با ایجاد درگیری‌های داخلی کشور را از درون متلاشی سازد که در این بین حادثه پاوه از اهمیتی خاص برخوردار است. در این کتاب مجموعه یادداشت و سخنرانی‌های شهید در مورد قضایای کردستان و چگونگی و توضیح وقایع و مبارزات، جمع‌آوری شده است.

رقصی چنین میانه میدانم آرزوست ...



مجموعه حاضر در برگیرنده یادداشت‌های شهید چمران در خصوص حماسه آزادسازی سوسنگرد در تاریخ ۲۶ آبان ۱۳۶۰ می باشد. امید است که این کتاب گوشه‌ای از ناگفته‌های دلاورمردان دفاع مقدس و شهادت طلبی دکتر چمران را روشن سازد.

خدا بود و دیگر هیچ نبود



کتاب حاضر در واقع مجموعه‌ای از دست‌نکاشته‌های شهید چمران، بدون در نظر گرفتن موضوعی خاص و فقط بر طبق زمان نگارش آن‌ها دسته‌بندی شده است. آنچه در این نوشته‌ها نمایان است حرکت شهید چمران در طول زندگی خویش در مسیر الهی و نشان دهنده حالات عرفانی و عاشقانه اوست.

عارفانه



عارفانه، نامی که برای مجموعه دست‌نکاشته‌ها گذاشته شده است، گویای آن نیست که همه این مجموعه، مباحث عرفانی است، بلکه بازگوکننده‌ی روحیه و حالات عارفانه و عاشقانه، خلوص و عرفان عملی شهید دکتر مصطفی چمران است.

بینش و نیایش



این کتاب شامل متن دو سخنرانی: تأثیر پیروزی انقلاب اسلامی ایران بر منطقه و کشورهای جهان، و انقلاب اسلامی در راه تحقق ظهور حضرت مهدی (عج)؛ می باشد. همچنین تعدادی از نیایش‌های شهید بزرگوار نیز در این کتاب قرار داده شده است.

انسان و خدا



این کتاب حاصل یک دوره سخنرانی علمی و عرفانی در کانون توحید در ایام ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۹ می باشد. به طور خلاصه کتاب شامل بحث‌هایی در خصوص «خدا و روح و عالم غیب» و همچنین «بررسی مکاتب بشری و الهی» و در نهایت معرفی مکتب اسلام است.